



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

کتاب

تذکرہ مولانا محمد حیات

از نالیفات

عالیہ جلیل محدث نوری

صاحب کتاب، مستدرک الوسائل

رسول اللہ علیہ السلام

در
آداب سکر منیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لؤلؤ مرجان در آداب اهل منبر

نویسنده:

میرزا حسین محدث نوری

ناشر چاپی:

فراهانی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	لولو مرجان در آداب اهل منبر
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۸	پیشگفتار
۱۲	مقدمه
۲۱	فصل اول: در اخلاص
۶۰	فصل دوم: منبر روضه خوان
۹۳	فصل سیم: معصیت دروغ بستن
۲۳۰	درباره مرکز

عنوان و نام پدیدآور: لولو مرجان در آداب اهل منبر/ اللؤلؤ و المرجان في آداب اهل منبر/ از تألیفات: عالم جلیل مُحدّث نوری صاحب کتاب مُستَدْرِكُ الوَسَائِل «رضوان الله علیه»

مشخصات نشر: تهران: فراهانی، 1364

مشخصات ظاهری: د، 218 ص

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

یادداشت: چاپ دوم: 1364

شماره کتابشناسی ملی: 4625005

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم نوشین اصلانی

ص: 1

اشاره

نام کتاب - لولو مرجان

نویسنده - محدث نوری

ناشر - انتشارات فراهانی

تیراژ - 10000 نسخه

تاریخ چاپ - بهار 1364

نوبت چاپ - دوم

چاپ - زیبا

ص: 2

گو این که این کتاب خود اثری گران بها و شارح خود می باشد ولیکن برای اهل تحقیق و تدبر چگونگی خدمات مؤلف مرحوم آن که تا پایان عمر خدمات شایان و غیر قابل وصفی بعالم اسلام بالاخص بمذهب حقه اثنی عشریه نموده عین شرحی که در احوالات فقیه سعید و مؤلفات گران بهای او در کتاب ریحانة الادب تألیف مرحوم شیخ محمد علی مدرس تبریزی قدس سره الشریف مذکور افتاده مبادرت می نماید

از عالم ربانی قدوسی صاحب فیض قدسی صفوة خاتم الفقهاء و المحدثین المتقدمین و المتأخرین ناشر آثار ائمة الطاهرین حاج میرزا حسین ابن محمد تقی ابن میرزا محمد علی نوری طبرسی از ثقات و اعیان و اکابر علمای امامیه اثنی عشریه اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت که فقیه محدث متتبع مفسر رجلی عابد زاهد متورع متقی و مقام قدس و ورع و تقوی و عبادت و کمالات نفسانیه وی معروف و در علم حدیث و تفسیر و معرفت احوال و طبقات محدثین و روایات و تراجم احوال علمای اسلام بی نظیر و در ترویج اصول مذهب جعفری و تشیید مبانی طریقت حقه اثنی عشری و نشر آثار ائمه اطهار علیهم السلام اهتمام تمام بکار برده و کمتر کسی بپایه خدمات دینیه وی موفق گردیده و در حقیقت تالی محمد بن ثلثه و ثالث مجلسین بوده بلکه از اعظام

اساتید وقت به مجلسی هم ترجیحش می داده است البته بعد از مراجعه بتألیفات ایشان و مقایسه با یک دیگر قضاوت عادلانه توان نمود و حاج میرزا حسین از تلامذه شیخ العراقین شیخ عبد الحسین و شیخ مرتضی انصاری و حاج ملا علی کنی و حاج میرزا محمد حسن شیرازی و سید مهدی قزوینی و میرزا محمد هاشم خوانساری و از مشایخ اجازه علامه معاصر متتبع شیخ آقا بزرگ تهرانی و محدث معاصر حاج شیخ عباس قمی و بسیاری از معاصرین بوده و تألیفات نفیسه دارد بدین شرح

1- البدر المشعشع في ذرية موسى المبرقع

2- تحفة الزائر

3- جنة المأوى في من فاز بلقاء الحجة (عليه السلام) في الغيبة الكبرى ممن لم يجمعوا في البحار

4- حاشیه منتهی المقال ابو علی در رجال

5- دار السلام في ما يتعلق بالرؤيا و المنام

6 - سلامة المرصاد که رساله ایست پارسی در ذکر اعمال مقامات مسجد کوفه و زیارت غیر معروفه عاشورا غیر از زیارت مشهوره متداوله

7- شاخه طوبی

8- الصحيفة الثانية العلوية و در آن يك صد و هشت دعا غیر از ادعية صحيفه علوية مشهوره نقل کرده است

9- الصحيفة الرابعة السجادية و در آن هفتاد و هفت دعا از ادعية حضرت سجاد (عليه السلام) را غیر از ادعية مندرجه در صحيفه كامله سبجادية و صحيفه ثانيه سجادية شيخ حر عاملی و صحيفه ثالثه سجادية ميرزا عبد الله افندی نقل کرده است

10- ظلمات الهاويه

ص: 4

11 - فصل الخطاب في تحريف الكتاب

12- الفيض القدسي في احوال العلامة المجلسي

13- كشف الاستار عن وجه الامام الغائب عن الا- ابصار عجل الله تعالى فرجه و آن در رد و جواب قصیده بیست و دو بیتی است که بعضی از علمای اهل سنت بغداد در انکار ولادت حضرت ولی عصر (علیه السلام) و استبعاد غیبت و طول عمر و عدم ظهور آن حضرت سروده و بعلمای شیعه فرستاده و جواب های بسیاری داده اند که یکی هم همین کشف الاستار است و علامه معاصر شیخ محمد حسین کاشف الغطاء نیز قصیده ای مشتمل بر دو بیت و چهل بیت با همان وزن و قافیه قصیده آن عالم سنی در رد او انشاء کرده و در آخر همین کتاب کشف الاستار چاپ شده است

14 - کلمه طیبه

15 - لؤلؤ و مرجان در شرط پله اول و دویم منبر روضه خوانان یعنی کتاب حاضر

16- مستدرک مزار البحار

17- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل که اخبار و احادیث اصولی و کتبی را که دسترس شیخ حر عاملی نبوده و در وسائل الشیعه نقل نکرده است در سه مجلد بزرگ حاوی و مجلد سیم آن شرح حال و تراجم احوال جمعی از علمای شیعه را نیز که از مشایخ اجازه و روایت خود او هستند مشتمل می باشد

18- معالم العبر في استدراك البحار السابع عشر

19 - مواقع النجوم

20- میزان السماء في تعیین مولد خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم)

ص: 5

22- نفس الرحمن في فضائل سلمان و اغلب اين تاليفات نفيسه در تهران و غيره چاپ شده و بهترين معرف مراتب عاليه علميه آن عالم رباني و مصدق استغراق اوقات و دقايق وي در خدمات دينيه و نشر آثار و عقائد حقه اثني عشرية مي باشد جزاء الله عن الاسلام و اهل العلم خير الجزاء و در بيست و هفتم يا هفدهم جمادى الاخر سال هزار و سيصد و بيستم هجرت در شصت و شش سالگي در نجف اشرف وفات و در سمت در قبله صحن مقدس مرتضوى مدفون و والد معظم او ميرزا محمد تقى مازندراني نيز از فحول علماء و مجتهدين و رؤساي مذهبي وقت خود بوده است

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش بیرون از اندازه و حساب سزاوار قادریست که از سوزش برق خاطف و ناله رعد قاصف ابر تیره را بگریاند و از قطرات تیرسان اشک دیدگانش قلب زمین را بشکافد و بمنابر اشجار با وقار و تمکین و کرسی های نباتات لطیف رنگین شیبستان جهان را آرایش نماید و بواعظان اثمار با دستار گوناگون و ذاکران گل های رنگارنگ با پیراهن واژگون زمزمه توحید ذات مقدس سبحان و ندای کل من علیها فان را بگوش هوش عالمیان برساند و خلعت رسای درود نامعدود شایسته آن قامتی است که در رضای محبوب تیر های بلا را بجان خرید و سخنان زشت نا گوار از مشرکین شنید و دست از ابلاغ رسالت نکشید تا آن که روح انسانی در هیکل بنی آدم دمید و آل اطهارش نجوم ثواقب و انوار گیاهب و هدف های سهام مسموم مصائب بعد چنین گوید بنده مجرم مسنی حسین بن محمد تقی نوری طبرسی **اللَّهُ تَعَالَى حُدَّالِ الصُّدُقِ وَ الْيَقِينِ وَ جَعَلَ لَهُ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ** که **جَنَابَ الْعَالِمِ الْعَامِلِ الْجَلِيلِ وَ الْفَاضِلِ الْكَامِلِ النَّبِيلِ حَامِي حَوْزَةِ الدِّينِ وَ** **مَاحِي بَدْعِ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُؤَلْحِدِينَ صَاحِبِ التَّصَانِيفِ الرَّشِيقَةِ وَ الْمُؤَلَّفَاتِ الْإِنِيقَةِ الْحَبِيرِ النَّقَادِ الْحَبِيرِ وَ الْعَلِيمِ الْوَقَادِ الْبَصِيرِ السَّيِّدِ السَّنَدِ** **الْمُوَيَّدِ الْمُجْتَبَى** مولوی سید محمد

ص: 1

مرتضی جونپوری هندی ایده الله تعالی مکرر از آن جا بحقیق شکایت از ذاکرین و روضه خوانان انصوب کرده که در گفتن دروغ حریص و بی باک و اصرار تام در نشر اکاذیب و مجعولات دارند بلکه نزدیک به آن رسیده که آن را جایز دانند و مباح شمارند و چون سبب گریانیدن مؤمنین است از دائره عصیان و قبح او را بیرون دانند و امر فرمود که چند کلمه در این باب بطریق موعظه و مجادله حسنه نوشته شاید سبب تنبه و دست برداشتن از این قبایح شود و ظاهرا جناب ایشان گمان دارند که در عتبات عالیات و بلاد مقدس ایران این طایفه از این غائله آسوده و دامن عفت ایشان بلوث کذب و افترا آلوده نیست و این خرابی دینی منحصر است در همان بلاد غافل از آن که نشر خرابی از سر چشمه و در هر جا منتشر شده منتهی بمرکز علم و حوزه اهل شرع اعتبار عالیه است چه اگر اهل علم مسامحه نمی کردند و مراقب تمیز صحیح و سقیم و صدق و کذب گفتار این طایفه می شدند و از گفتن اکاذیب نهی می کردند کار خرابی باین جا نمی رسید و باین حد بی باک و متجری نمی شدند و باین قسم اکاذیب واضحه معلومه نشر نمی کرد و مذهب حقه امامیه و اهلش باین درجه مورد سخریه و استهزاء نمی شدند و این مجالس شریفه باین اندازه بی رونق و برکت نمی شد بهر حال این حقیر بجهت اشتغال بکتاب مستدرک نتوانستم مسئول ایشان را اجابت نمایم تا در این ایام که بحمد الله تعالی از این خدمت خود فارغ شدم حسب الامر مختصری در کیفیت سلوک این طایفه و دخولشان در این شغل نوشتم و نام آن را لؤلؤ و مرجان در شرط پله اول و دوم منبر

روضه خوانان گذاشته رجاء واثق از الطاف غیبیه الهیه و نظر لطف و مرحمت ولی عصر و امام زمان صلوات الله علیه که بمنصه قبول رسیده لا محاله سبب ردع و زجر بعضی از ایشان شده دست از تمام یا عمده آن اکاذیب و فساد اعظم دیگر که بآن اشاره خواهد شد ان شاء الله تعالی بر دارند و این رساله مشتمل است بر مقدمه و دو فصل و خاتمه

مخفی نماند که گریانیدن مؤمنین و وا داشتن ایشان بگریستن و ناله کردن بر مصائب وارده بر حضرت ابی عبد الله علیه السلام و سایر اهل بیت علیهم السلام بخواندن مراثی و ندبه کردن و ذکر کیفیت آن مصایب و غیر آن از آن چه در شرع مطهر نهی از آن نشده و محذوری در آن نباشد از عبادت ممدوحه مستحسنة است که برای آن ثواب های جزیه و اجر های جمیله مقرر فرمودند چنان چه در کامل الزیاره مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمودند به عبد الله بن حماد بصری

(بلغنی ان قوماً یاتونه یعنی الحسین علیه السلام من نواحی الکوفه و ناساً من غیرهم و نساء یتدبنه و ذالک فی النصف من شعبان فمن بین قارئی یقرء و قاص یتقص و نادب یتدب و قائل یتقول المراثی فقلت له نعم جعلت فداک قد شهدت بعض ما تصف فقال الحمد لله الذي جعل في الناس ممن يمدحنا و يرثي علينا و جعل عدونا من يطعن عليهم من قرابتنا أو من غيرهم يهددونهم و يقبحون ما يصنعون) بمن رسیده که گروهی می آیند نزد حسین علیه السلام از اطراف کوفه و مردمان از غیر ایشان و زنانی که

برای آن حضرت نوحه گری می کنند و این در نیمه ماه شعبان است پس بعضی قرائت می کنند و بعضی قصه می خوانند یعنی کیفیت شهادت و سایر مصایب را ذکر می کنند و پاره نوحه گری می کنند و برخی مرثیه می خوانند پس گفتم آری فدایت شوم ملاحظه کردم پاره از آن چه بیان فرمودی پس فرمود حمد خداوندی را که قرار داد و در میان مردم کسانی را که بنزد ما می آیند و ما را مدح می کنند و مرثیه می خوانند برای ما و قرار داد دشمن ما را کسانی که طعنه می زنند بر ایشان از خویشان ما یا از غیر ایشان و تهدید می نمایند ایشان را و زشت شمارید کار های ایشان را و او در آن جا و در کتاب عیون شیخ صدوق مروی است که حضرت رضا علیه السلام فرمود بحسن بن علی بن فضال

(مَنْ ذَكَرَ مُصَابِنَا فَبَكَى وَ أَبَكَى لَمْ تَبْكِ عَيْنُهُ يَوْمَ تَبْكِي الْعُيُونُ)

هر کس یاد کند مصایب ما را پس بگرید و بگریاند دیده اش گریان نشود روزی که دیده ها گریان است و در کامل و ثواب الاعمال و امالی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود به ابی عماره منشد یعنی شعر خوان

(مِنْ أُنْشِدَ فِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا فَبَكَى خَمْسِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أُنْشِدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شِعْرًا فَبَكَى ثَلَاثِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أُنْشِدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَكَى وَ مَنْ أُنْشِدَ فِي الْحُسَيْنِ فَتَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ)

هر که بخواند شعری در مصیبت حسین بن علی علیهما السلام بس بگریاند پنجاه نفر را پس برای اوست بهشت و هر که بخواند در مصیبت

حسین (علیه السلام) يك بيت پس بگریاند سی نفر را پس برای اوست بهشت و هر که بخواند در مصیبت حسین علیه السلام شعری پس بگریاند بیست نفر را پس برای اوست بهشت و هر که بخواند در مصیبت حسین (علیه السلام) شعری پس بگریاند ده نفر را پس برای اوست بهشت و هر که بخواند در مصیبت حسین (علیه السلام) شعری پس بگریاند یک نفر را پس برای اوست بهشت و هر که بخواند شعری در مصیبت حسین علیه السلام پس بگرید پس برای اوست بهشت و هر کس شعری بخواند در مصیبت حسین علیه السلام پس خود را بگریه وا دارد پس برای اوست بهشت و نیز در کامل الزیاره مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بآبی هرون مکفوف یعنی نابینا

(يَا هَرُونَ مِنْ أَنْشُدِ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبِكِي عَشْرَةَ ثُمَّ جَعَلَ يَنْقُصُ وَاحِدًا وَاحِدًا حَتَّى بَلَغَ الْوَاحِدِ فَقَالَ مَنْ أَنْشُدِ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبِكِي وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ)

ای ابو هرون هر که بخواند شعری در مصیبت حسین علیه السلام پس بگریاند ده نفر را پس پیوسته کم می کرد تا رسید به يك نفر پس فرمود هر که بخواند در مصیبت حسین (علیه السلام) پس شعری بگریاند یک نفر را پس برای اوست بهشت و نیز در آن جا و در ثواب الاعمال مرویست از آن حضرت علیه السلام که فرمود بآبی هرون :

(مِنْ أَنْشُدِ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبِكِي وَ أَبِكِي عَشْرَةَ كُتِبَتْ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ التَّدْفَى الْحُسَيْنُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَبِكِي وَ أَبِكِي خَمْسَةَ كُتِبَتْ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أَنْشُدِ فِي الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَبِكِي وَ أَبِكِي وَاحِدًا فَلَهُمَا الْجَنَّةُ)

هر کس بخواند شعری در مرثیه حسین علیه السلام پس بگرید و

نداشتند تا در عصر فاضل متبحر المعی ملا حسین کاشفی که در حدود سنه، نهصد بود چون کتاب روضه الشهداء را تألیف نمود مردم رغبت نمودند در خواندن آن کتاب در مجالی مصیبت و بجهت فصاحت و اخلاق آن کتاب هر کس از عهده خواندن آن بر نمی آمد بلکه اشخاص مخصوصه بودند که آن را درست آموخته در مجالس تعزیه داری می خواندند و ایشان معروف شدند بروضه خوان یعنی خواننده کتاب روضه الشهداء پس از آن کم کم از آن کتاب بکتاب دیگر انتقال نمودند و از آن بخواندن از حفظ و آن اسم اول برایشان ماند و کار این طایفه اندک اندک بالا گرفت و برای اصل مقصد که گریانیدن باشد مقدماتی پیدا شد از قصص و حکایات و اشعار و فضایل و رواج و مسائل فرعی و غیر آن و فنی شد مخصوص و ممتاز و کار ترقی آن بآن جا رسید که یکی از علمای اعلام می فرمود در مقام مطابحه و مزاح که در این اعصار روضه خوانی داخل در علوم شده و علمی شده مخصوص که باید در تعریف آن گفت.

(عَلَّمَ بِيَحْتُ فِيهِ عَنْ عَوَارِضِ أَجْسَادِ الشُّهَدَاءِ وَ مَا يَتَعَلَّقُ بِهَا)

و در این فن از علمای اعلام و بی بهرگان از علم کتب و رسایل بسیار تألیف شده بنظم و نثر بزبان عربی و فارسی و ترکی و هندی و کافه شیعیان در بذل اموال و خدمت گذاری با بدان و جان در اقامه مجالس مصیبت و ترتیب ماتم کده آن حضرت که اصل و قوام آن بشخص معظم روضه خوانست بی اختیارند چه علاوه بر ثوابت اخروی در این دنیا از برکات و خیرات بی احصاء در جان و مال و اولاد خود دیده اند و آن لهذا کسانی که در سایر مقامات انفاق و صدقه حتی واجبات آن ها مسامحه

دارند و اگر دهند از روی شوق و رغبت نیست در این مرحله با نهایت میل و محبت و بطبع و رغبت بمال و جان خدمت کنند و لکن خدمت روضه خوان که رکن اعظم این مجالس شریفه است از خدمت سایرین که این مجالس را بر پا کنند اعلی و اشرف است چه روضه خوان خود در زمره آنان است که در اخبار گذشته وعده مغفرت و جنت بایشان دادند و نیز محسوبست از طایفه که امانت می کنند مؤمنین را بر نیکی و پرهیز کاری و کردن اعمال خیریه که خداوند تبارک و تعالی بآن امر فرموده در کلام شریفش که (تَعَاوَنُوا عَلَيَّ الْبِرِّ وَالتَّقْوَى)

پس بمقتضای اخبار بسیاری در ثواب با همه شنوندگان و گریه کنندگان و خدمت گذاران شریک و سهیم خواهد بود بلکه از خادمان خاص و چاکران سرافراز آن حضرت شمرده می شوند و باین منصب عظیم و مقام جلیل فایز و معزز و مکرم و رواست که بر سایر شیعیان افتخار کنند و لکن رسیدن باین رتبه جلیله و در آمدن در سلك آن طوایف مذکوره مشروط است بشر و طی که عمده آن ها دو شرط است که با بودن هر يك از آن ها زحمت ها بی فایده و رنج ها بی ثمر و مشقت ها بی نتیجه خواهد بود و نام ها از دفتر های آن گروه محو شده یا گاهی در آن ثبت نشده بلکه اسامی ایشان با نداشتن آن دو شرط العیاذ باللله یا در دفتر کسبه و تجار یا در دیوان کاذبین و ناورین و خاسرین و مشرکین درج خواهد شد و در این عبادت جمیله حظی از بندگی خداوند و خدمت گذاری رسول اکرم و ائمه هدی صلوات الله علیهم نخواهند داشت پس بر هر روضه خوانی که عزم نموده بر داخل کردن نفس خویشتن در این صنف و رسیدن بمقامات

عالیه و درجات سامیه و ثواب های بی نهایت و اکرام های بی منت و اذیت که برای این زمره مهیا نمودند و وعده دادند لازمست پیش از اشتغال در این فن درست کردن این دو شرط و دارائی آن بنحو جزم یا اطمینان بلکه امتحان داشتن یا نداشتن آن را بمیزان عدل که در کف کفایت علماء راسخین و امناء شرع مبین است تا آن که از کید شیطان و تسویل نفس که بسیار شده و می شود که باطل را بصورت حق و خطا را در لباس صواب بیرون آورده آسوده شود و کورانه خود را در مهالك عظیمه نیندازد و آن دو شرط یکی اخلاص است و دیگری صدق که بجای دو پله منبر است که بر آن بالا- می رود که اگر هر دو یا یکی از آن دو صحیح و بی عیب نباشد بر او خواهد افتاد و از فیوضات عرشه منبر بالمره محروم خواهد ماند و شرح این دو شرط در ضمن دو فصل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی .

فصل اول: در اخلاص

مستور نماند که مقصد اصلی و غرض کلی از فرستادن پیغمبران و صحف شریفه آسمانی کشاندن خلائق است بسوی خداوند تبارک و تعالی و نشان دادن ایشان است بآیات باهره او معجزات قاهره به آن جماعت ذات اقدس یگانه دانای توانای بی نیازی که آفریننده و روزی دهنده و نگاه دارنده و می راننده و زنده کننده تمام جهانیانست و احدی غیر از ذات مقدسش را بهره و نصیبی از امور مذکوره نیست و انبیای عظام و اوصیاء گرام صلوات الله علیهم به بیان های شافیه و براهین کافی

مراتب مسطورہ را واضح و هویدا نمودند و در در آوردن خلائق بزیر بار باور کردن و تصدیق نمودن و تسلیم داشتن آن چه فرمودند و بنا داشتن بر فرمان برداری آن چه امر نمودند رنج‌ها کشیدند و ناشایست‌ها شنیدند و مصیبت‌ها دیدند و جان و مال بخشیدند بامید آن که خلق پروردگار خود را شناسند و خود را بنده فقیر عاجز ذلیل دانند و جز ذات مقدس خالق و رازق و دافع‌ی نه بینند و ندانند حاجت دارند از او بخواهند از بلا ترسند ریش را از او مسئلت نمایند سرکشی نمودند عفو و صفح آن را از او طلبند و برای آنان که باور کردند و پیروی نمودند اعمال و آدابی مقرر نمودند بعضی قلبی و بعضی جوارحی که بوسیله آن‌ها اظهار بندگی کنند و اعتراف بعجز و اضطرار و فقر خویش نمایند و بآن‌ها حاجات خود را بخواهند و حق ربوبیت را ادا نمایند و این عمل را در لسان شرع عبادت گویند که حاق معنی آن پرستش و بندگی کردنست که تمام نشود و درست نیاید تا آن‌گاه که خود را بنده داند و عبادت را از روی عبودیت خود بجای آرد چه بسا شود که انسان عبادت کند و پسندد آن چه را خدای برای او خواسته و لکن معنی عبودیت در کمون نفسش نباشد و خود را براستی بنده نداند و از این جهت سرکشی کند و از معاصی کناره مسامحه گاهی بعکس می‌شود که خود را بنده داند و لکن در پرستش فرق میان عابد و عبد مطلب مشروحاً در محل خود ذکر شده در مقام حضرت احدیت جل جلاله و عبودیت در هر دو مرحله باید برای ذات مگر خداوند را خود را بنده احدی ندارد و قرار ندهد یعنی پرستش نکند گر بنده ذات مقدس او

معبود نگیرد جز او و مولائی نداند غیر او و در تلاوت آیه مبارکه ایاك نعبد الیه باید ملتفت شود بهر دو مقام و بجهت کاذب نبودن در این دعوی باید آن چه بزبان گفته در سویداء قلبش ثابت و راسخ باشد و کردارش با آن چه در دل گرفته و بزبان گفته مطابق باشد پس اگر کسی پرستش کند مخلوقی را باینکه داعی و محرك او در کردن آن عبادت مخلوق باشد که تا در قلبش جای گیرد و او را از این عابد خوش آید یا بازاء آن عمل مالی باو دهد در عبادت برای پروردگار خود شریك قرار داده و داخل در یکی از اقسام مشرکین شده و این مطلب با شهادت وجدانی عقل صافی بر آن در مطاوی کتاب و سنت بغایت واضح و هویداست بلکه بعد از تامل معلوم می شود که اذن در عملی باین نحو و روا دانستن آن معقول نیست زیرا که آن منافی است با غرض اصلی از ارسال رسل و انزال کتب و مقاصد انبیاء علیهم السلام و از حکیم علی الاطلاق نشود چنین کاری صادر شود و بر فرض جواز معقول نیست که برای آن عمل ثوابی باشد و مستحق اجری شود پس از تمهید این مقدمه می گویم بر هیچ دانای بصیری پوشیده نیست که ابکاء شیعیان و گریانیدن مؤمنین بر مصایب آل محمد علیهم السلام مثل گریستن از عبادات مؤکده و مستحبات مرغوبه است که بآن امر فرمودند و بر آن تحریص و ترغیب نمودند (و بر اساس آن اجرها و ثوابها مهیا نمودند و همه مکلفین مشمول این امتثال آن فرمان مثل اصل گریستن بر آن مصائب علم عبادات و اجل ثوابات است بری اند قدر استعداد و قوه و مستحق آن ثواب که کافه انام مکلفند بآنه اریک صنف عبادت و از یک منبع منشعب می شوند)

جز آن که گریستن برای هر کس میسر و اما گریانیدن چون برای همه میسر و خالی از مشقت نیست لهذا این طایفه مخصوصه موسوم بروضه خوان دامن همت بر کمر زدند و علم این سنت سنیه را بر پا نمودند و برای تعظیم این مشعر عظیم نفوس خویش را مبذول داشتند و البته باید بدانند و ملتفت شوند که این عبادت مانند سایر عبادات است و این عمل آن گاه عبادت شود که در هنگام بجا آوردن آن جز رضای خداوند و خوشنودی رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم غرض و مقصدی نداشته باشد و اگر دارد همان مجرد یافتن ثواب های موعوده و پا کشدن از گناهان مهلکه باشد که با اخلاص در عمل منافاتی ندارد چه عمل باز برای فرمان برداری فرمان حضرت باری تعالی است که بوسیله آن به آن ثواب ها برسید و از شر گناهانش ایمن شود و این بمنزله پله اول منبر او است که چون پای بر آن گذارد بایست غیر از ذات مقدس حضرت احدیت و خلفاء راشدینش همه را فراموش کند کسی را نبیند کسی را نجوید چه رسد بآن که برای جذب قلبش یا جلب مالش به آن جا بالا رود و سخن گوید و از مصائب شمرد و خلق را بگریاند پس نعوذ باللله اگر شیطان او را از این پله لغزاند و هوای نفس او را در دام دامن ملوث دنیا کشاند و برای تحصیل مال یا فریفتن بال یا نشر فضل و کمال در اقطار امصار و بلاد و رسیدن محاسن گفتارش در اسماع عباد بر منبر بر آید و سخن گوید و روضه بخواند خود را بمهالك عظیمه انداخته که امید نجات در آن نیست و بیضی از آن ها اشاره باید نمود .

اول آن که خود را بجهة آن غرض فاسد از فیوضات و ثواب های

موعوده که برای این طایفه مهیا نمودند محروم کرده و بجهت اندکی از جیفه گنبدیده دنیا و غرض فاسد سمعه و ریا دست از نعمت های بی نقص و زوال آخرت کشیده چه از واضحات دین مبین است و اجمالاً گذشت که ثواب در مقابل عبادت است و آن نعمت ها بازاء بندگی است و عبادت بی اخلاص عبادت نیست بلکه محسوب از شرک خفی است.

ثقة الاسلام کلینی در جامع کافی در باب المستأکل بعلمه و المباهی به روایت نموده از ابی عبد الله الصادق (علیه السلام) که فرمود .

(مِنْ أَرَادَا الْحَدِيثَ الْمُنْفَعَةَ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ وَمَنْ أَرَادَ بِهِ الْآخِرَةَ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ)

هر کس قصد کند از حدیث یعنی از یاد گرفتن و نقل آن از برای دیگران منفعت دنیویه را که بوسیله آن مالی به دست آرد برای او در آخرت حظ و نصیبی نخواهد بود و هر که قصد کند از تعلیم و تعلم آن خیر آخرت را خداوند باو عطا می فرماید خیر دنیا و آخرت را و نیز فقره اول را در آن جا از آن جناب بسند دیگر روایت کرده و شیخ فقیه محمد بن ادریس حلی در کتاب سرائر از کتاب ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه نقل کرده که او از جناب ابی ذر رحمه الله روایت کرده که فرمود:

(مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا مِنْ عِلْمِ الْآخِرَةِ يُرِيدُ بِهِ عَرَضًا مِنْ عَرَضِ الدُّنْيَا لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ)

هر که بیاموزد علمی از علوم آخرت را و غرض او از آن یاد گرفتن تحصیل متاعی باشد از متاع های دنیا بوی بهشت را نخواهد شنید و شیخ بن بی جمهور احسانی در کتب عوالی اللئالی روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود.

(مَنْ أَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ أَهْلِهِ وَعَمِلَ بِهِ نَجَى وَمَنْ أَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا فَهُوَ حَظُّهُ)

هر کس بستاند علم را از اهلش و به آن عمل کند نجات یافته و هر که قصد کند به آن تحصیل دنیا را پس بهره او از آن علم همان است که قصد کرده و تحصیل نموده یعنی دیگر از آخرت حظ و نصیبی ندارد و سلیم بن قیس هلالی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام همین مضمون را در کتاب خود از آن جناب با زیادتی نقل کرده که و من اراد به الدنيا هلك و هو حظ و حاصل زیادتی آن که علاوه بر نداشتن نصیبی در آخرت هلاک نیز شده بجهت این معامله که علم دین داده و مال دنیا گرفته چنان چه شرحش بیاید و بر این مضمون اخبار بسیار است.

دوم آن که داخل شود در آن جماعت که آل محمد علیهم السلام را سرمایه تجارت خود کرده و به آن کسب می کنند و معاش خود را به آن می گذرانند

شیخ معظم کلینی در کافی روایت کرده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود به ابی النعمان در ضمن وصایا که باو کردند و لا تستأکل الناس بنا فتفتقر مخور مال مردم را بسبب و وسیله ما که فقیر خواهی شد و ظاهراً مراد فقر در دنیا و آخرت هر دو باشد چنان چه از خبر مفصل آینده معلوم می شود و شیخ مفید این خبر را در امالی روایت کرده باین عبارت

(يَا بَا النُّعْمَانِ لَا تَسْتَأْكُلْ بِنَا النَّاسَ فَلَا يَزِيدَكَ اللَّهُ بِذَلِكَ الْإِفْتِرَا)

حاصل آن که مخور بوسیله ما مال مردم را که خدای تعالی نیفزاید باین کسبت برای تو جز فقر و پریشانی را و شیخ کشی در رجال

خود روایت کرده از قاسم بن عوف که حضرت امام زین العابدین علیه السلام باو فرمود و ایاک ان تستأکل بنا فیزیدک الله فقرا

و مضمون آن هم مثل سابق است و شیخ جلیل حسن بن علی شعبه در کتاب تحف العقول روایت کرده که مفضل بن عمر باصحاب خود وصیت می کرد و می گفت:

(لَا تَأْكُلُوا النَّاسَ بِأَلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَاِنِّي سَمِعْتُ ابا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ اِفْتَرَقَ النَّاسُ فِينَا عَلَي ثَلَاثِ فِرْقَةٍ اِحْبَبْنَا اِنْتِظَارَ قَائِمِنَا لِيُصِيبُوا مِن دُنْيَانَا فَقَالُوا وَ حَفِظُوا كَلًّا مِنَّا وَ قَصَدُوا عَن فِعْلِنَا فَسَيُحْشَرُ هُمُ اللّٰهُ اِلَى النَّارِ وَ فِرْقَةٌ اِحْبَبْنَا وَ سَمِعُوا كَلًّا مِنَّا وَ لَمْ يَقْصُرُوا فِعْلِنَا لَيْسَتَا كُلُّوَا النَّاسَ بِنَا فَيَمْلَأُ اللّٰهُ بَطُونَهُمْ نَارًا يُسَلِّطُ عَلَيْهِمُ الْجُوعَ وَ الْعَطْشَ وَ فِرْقَةٌ اِحْبَبْنَا وَ حَفِظُوا قَوْلَنَا وَ اطَاعُوا اَمْرَنَا وَ لَمْ يُخَالِفُوا فَعَلْنَا فَاَوَّاك مِنَّا وَ نَحْنُ مِنْهُمْ)

نخوريد مال مردم را بوسيله آل محمد عليهم السلام زيرا که من شنيدم از حضرت ابی عبد الله عليه السلام که می فرمود مردم متفرق شدند درباره ما بسته فرقه فرقه دوست داشتند ما را بانتظار قائم ما که برسند بدنیای ما یعنی غرض شان از محبت ما تعیش و خوش گذرانی است در سلطنت ما پس گفتند یعنی اظهار تشیع و محبت کردند و سخنان ما را حفظ کردند و لکن کوتاهی کردند در افعال ما یعنی متابعت نکردند ما را در کردار پس بزودی بر انگیزاند ایشان را خداوند بسوی دوزخ و فرقه دوست داشتند ما را و سخنان ما را شنیدند و در کردار های ما کوتاهی نکردند بجهت این که بسبب ما اموال مردم را بخورند پس پر خواهد کرد خدای تعالی شکم های ایشان را از آتش جهنم و مسلط کند بر ایشان تشنگی و

گرسنگی را و فرقه دوست داشتند ما را و کلمات ما را حفظ نمودند و فرمان ما را اطاعت کردند و مخالفت نکردند افعال ما را یعنی رفتار و کردارشان مانند رفتار و کردار ماست پس این گروه از مایند و ما از ایشان

و مرحوم آخوند ملا محمد صالح مازندرانی و غیر او در شرح این کلام شیخ کلینی که فرمود باب المستاکل بعلمه و اخباری در ذم ایشان روایت کرده چنین ذکر کردند که مراد او کسی است که علم را آلت قرار می دهد از برای خوردن اموال مردم و آن را سرمایه می کند که به آن کسب کند و وسعت دهد در معاش خود .

و بالجمله شراره آتش فرقه دوم دامن بسیاری از اهل علم را گرفته و از افراد واضح و مصادیق معلومه ایشان است جماعتی از طایفه جلیله روضه خوانان که اصل غرض ایشان از تعلم این فن و آموختن آن چه متعلق بروضه خوانی است از اخبار فضایل و مصایب و خطب و مواعظ بلکه بعضی از مسائل دینیه که باصطلاح ایشان در آن جای گریز است از آن ها باصل مقصد مجرد کسب و تحصیل مال است بدون شتر و تهیه و توریه بلکه مثل سایر اهل کسب و تجارت معامله کنند و در زیادی و کمی ممانعه و گفتگو نمایند و برای اذن در رفتن مجالس و عرض متاع خود بر مشتریان واسطه ها فرستند و رقعها نویسند و بعد از رفتن و خواندن بی اذن یا باذن بی تعیین مقدار عوض اگر از آن چه قصد کرده از عوض بازاء این خواندن نقصی شود خشم کند و بد گوید و صاحب مجلس را رسوا و مفتضح کند بلکه بعضی از پست فطرتان ایشان در بالای منبر سؤال کنند و بانی طلبند و به آن چه خواندند معامله کنند

و از عجایب مضحکه آن که با این کاسبی و تجارت و معاوضه دنیا به آخرت در مجالس و محافل و بالای منابر افتخار کنند و خود را از چاکران خاص حضرت سید الشهداء علیه السلام شمرند و خویشان را صاحب حقوق عظیمه بر همه و مستحق هر گونه توقیر و اکرام و تعظیم و احترام دانند و از این جهت گاهی در بالای منبر می گویند آقایم امام حسین علیه السلام چنین کرد چنین فرمود با شما چنین کند بیچاره جاهل غافل از آن که میان او و آن حضرت ابداً علاقه نیست و بین ایشان دور تر است از ما بین زمین و آسمان و قدر و رتبه اش پست تر است از پست ترین کسبه مانند حمال و سبزی فروش و نامش در دفتر کسبه ثبت است و باید مثل ایشان هر ساله بحساب منافع خود از این تجارت برسد و خمس آن را بنحو مقرر در شرع محلش برساند و با این حال کارش از همه آن ها خراب تر زیرا که کسب حلال از صنف عبادت نیست پس صحت آن مشروط باخلاص و قصد قربت نیست همان قدر که سرمایه از تمام محرمات شرعیه پاکشد در عمل کاسبی نیز محذوری شرعی نباشد کار مباحی کرده و خسرانی بر او نیست بلکه اگر قصد کند بکسب خود تحصیل مالی بجهت زیارت بیت الله الحرام و زیارت ائمه انام علیهم السلام و اعانت سادات و علماء و فقرا و وسعت بر عیال و امثال این امور از مستحبات مالیه و اعمال خیریه ماجور و مثاب خواهد بود و اما شغل روضه خوان مثل شغل طالبین علوم دینی که محسوب از عبادات و مندرج در قرباتست مردد است میان دو چیز و یا خیر عظیم اگر دارای اخلاص و قربت باشد یا خسران عظیم اگر مقصد جز تحصیل مال و جاه دنیوی نباشد چه این سرمایه گران بها

را باو مرحمت فرمودند بجهت کسب متاع دنیای دنیه و جلب متاع مغشوش و حطام دنیویه و از این بیان مکشوف شد که بمجرد ذکر فضائل و مناقب و حالات و مصائب حضرت سید الشهداء علیه السلام کسی سمت چاکری و منصب نوکری آن حضرت پیدا نخواهد کرد و گرنه هر که کسب فضایل و مقاتل را طبع کند و نشر دهد بجهت تجارت بلکه مکاری که آن ها را نقل کند از بلدی ببلدی برای تحصیل کرایه و حمالی که حمل کند آن ها را از دکان بخانه برای گرفتن در همی همه از چاکران و خدمت گذران آن جناب محسوب خواهند بود

و لکن روضه خوان آن گاه در قطار چاکران آن حضرت در آید که آن چه گوید برای حق عز و جل و ادای حق اولیانش علیهم السلام باشد و الا کاسبی خواهد بود که آن فضائل و مصائب را سرمایه نموده و به آن مشغول تجارت شده ابدًا حقی به کسی ندارد و خدمتی برای احدی نکرده و برای امثال فرمان آن بزرگواران عملی از او سر نزده پس این چاکری از کجا پیداه شد و سبب این افتخار از کدام مأخذ بدست آمده بلکه روضه خوان با تقوی و دیانت باید راه جواز این قسم تجارت و حلّیت آن چه می گیرد بعوض این خواندن را بزحمت پیدا کند و از آن که ربقه تقلید آن را بر گردن خود نهاده سؤال کند و قسم جایز آن را از آن صوری که در آن و در امثال آن از مستحبات تصویر نموده اند بدست آورد که آیا در معامله بر این عمل و امثال آن از مستحبات اجرت در مقابل عنوان نیابت از صاحب وجه است چنان چه در اجاره بر زیارت یا حج از غیر فرموده اند که اجرت در مقابل عنوان نیابت در زیارت یا حج است نه در

مقابل نفس عمل زیارت و حج پس بنا بر این وجه می باید اجیر در ابتدای شروع در عمل قصد کند که نایب باشد از جانب آن که او را اجیر کرده و اجرت داده و بقصد نیابت از او زیارت کند یا حج نماید یا روضه بخواند .

پس فی الحقیقه! آن چه می گیرد در مقابل این عمل خواهد بود که خود را نایب از غیر در عمل حج مثلاً قرار داده که پس از قصد نیابت چنانست که گویا اجرت دهنده خود زیارت یا حج بجای آورده و یا روضه خوانده است بتوسط نایب از او و بنابر این وجه می باید قصد قربت در عمل زیارت یا حج یا ابکاء که عنوان عمل روضه خوانست از اجیر نایب محقق باشد تا عملی که به نیابت غیر کرده علی وجه العبادة از او واقع شود و مستحق اجرت گردد که هر گاه آن عمل از اجیر نایب بر وجه عبادت و بقصد قربت واقع نشود بهیچ وجه مستحق اجرت نخواهد بود.

و یا آن که اجرت روضه خوان در مقابل نفس آن عملی است که در مقام امثال امر شارع مقدس بابکاء بجای آورد چه بقصد نیابت از صاحب وجه باشد یا نباشد و یا این که جواز اخذ اجرت بر این عمل مطلق و اعم از صورت سابقه نیز خواهد بود باینکه هر چند بی قصد قربت باشد در مقام امثال امر شارع با بکاء نباشد همین قدر که فقرات مخصوصه را می خواند کافی است و اجرت در مقابل نفس آن خواندنست که بسا باشد سبب گریه غیر گردد بدون ملاحظه این که آن عمل محسوب از عبادت باشد بالجمله در همه این مقامات سخن بسیار و کلام طولانی است و اشباه آن محل گفتگوی فقهای اعلام است چنان چه شطری از کلام در این

مقام را در مسئله اخذ اجرت بر اذان گفتن که در میان مستحبات نظیر عمل روضه خوانیست مشروحاً ذکر فرمودند و اگر چه در آن مسئله بعضی در بعض صور تصریح بجواز فرمودند ولی قول مشهور میان علمای اعلام حرمت اخذ اجرتست و در آن باب اخبار بسیار نیز وارد است.

ثقة السلام کلینی در کافی و شیخ طوسی در تهذیب بسند بسیار معتبر روایت کرده اند از حضرت ابی جعفر یعنی امام محمد باقر علیهما السلام که فرموده نماز کرده نمی شود در پشت سر آن که می طلبد برای گفتن اذان و کردن نماز مزد را و شهادتش مقبول نیست .

و شیخ صدوق در فقیه بسند صحیح همین خبر را نقل کرده ولی در آن جا مذکور است کردن نماز بایشان که مراد امامت است و نیز شیخ صدوق در کتاب فقیه روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام که مردی خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد یا امیر المؤمنین سوگند بخدای که من تو را دوست دارم برای خداوند جل جلاله پس حضرت باو فرمود لکن من ترا دشمن دارم برای خداوند عرض کرد چرا فرمود زیرا که تو در اذان طلب می کنی کسب را یعنی اذان می گوئی برای گرفتن مال و شیخ طوسی همین خبر را در تهذیب نقل کرده با زیادتی که فرمود و بر تعلیم قرآن مزد می گیری و شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود هر کس بر تعلیم قرآن مزد بگیرد حظ او در قیامت همان است که گرفته .

و نیز شیخ در آن کتاب از آن جناب روایت کرده که فرمود آخر چیزی که مفارقت کردم بر آن حبیب قلبم یعنی رسول خدا صلی الله علیه

و آله را آن بود که فرمود یا علی (علیه السلام) هر گاه نماز کردی نماز کن نماز ضعیف ترین آنان که در پشت سر تواند یعنی مأمومین و مؤذنی نگیر که بر اذان گفتن اجرت می گیرد .

و در کتاب جعفریات از آن جناب مرویست که اجرت مؤذن را از اقسام سخت شمردند مثل قیمت میته و نظایر آن و غیر این ها از اخبار بسیار که در مجلس ثبت شده و مشابَهت روضه خوان با مؤذن واضح است زیرا که مؤذن اعلام می کند مؤمنین را بحضور وقتی که می بایست حاضر شد .

آن وقت در محضر خداوند تبارک و تعالی برسیدن وقت بهترین اعمال که سبب رستگاری و خاموش کردن آتشی است که بسبب گناهان برای خود افروختند و غیر این ها از فضایل و آثار و خواص دنیوی و اخروی نماز که معراج مؤمنین است همچنین روضه خوان اعلام می کند مؤمنین را بفضایل و مناقب و مصائب سادات انام و رسیدن موسم عملی که سبب تقرب بخداوند و خوشنودی رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام و نجات از شداید در دنیا و آخرت و خاموش شدن دریا ها از آتش است یعنی گریستن بر آل محمد علیهم السلام و چنان چه اذان بر همه مستحب است و لکن بر غالبی شاق چنان چه پیغمبر صلی الله علیه و آله بآن خبر داد که (أَمَّا أَنَّهُ لَنْ يَعْدُوَ وَضِدَّ عَفَانُكُمْ) پس جمله از مؤمنین در مقام ادای این مستحب بر آمدند و دیگران را آسوده کردند هم چنین است گریانیدن ایشان چنان چه سابقاً توضیح نمودیم بهر حال تکلیف روضه خوان کاسب متدین این است که در باب اخذ اجرت بر کسب و عمل خود رجوع نماید بآن

عالم که بنای عمل خود را بر تقلید از او گذارده و قسم حلال این گونه کسب را از او اخذ نماید و بهمان قسمی که فرموده عمل کند تا از تبعات کسب حرام و مال حرام آسوده باشد و حال که خود را بجهت این کاسبی از بسیاری از فیوضات اخرویة محروم کرده بنکال و عذاب آن خود را گرفتار نکند .

سیم از مهالك آن که داخل شوند در آن جماعت که آخرت خود را فروختند بدنيا شيخ جليل جعفر بن احمد قمی در کتاب غایات روایات کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود :

(شِرَارُ النَّاسِ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا وَ شَرُّ مِنْ ذَلِكَ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ)

بد مردمان کسی است که فروخت آخرت خود را بعوض دنیای خود و بدتر از این کسی است که فروخت آخرت خود را به دنیای دیگری که دین از او رفت و دنیا بدست دیگری رسید و این مضمون در اخبار عدیده موجود است.

و قریب بآن هاست آن چه شیخ صدوق در کتاب عقاب الاعمال روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آخر خطبه که خواندند فرمودند !

(وَ مَنْ عَرَضَتْ لَهُ دُنْيَا وَ آخِرَةٌ فَاخْتَارَ الدُّنْيَا وَ تَرَكَ الْآخِرَةَ لَقِيَ اللَّهَ وَ لَيْسَتْ لَهُ حَسَنَةٌ يُتَّقَى بِهَا النَّارَ)

هر که عرض شود بر او دنیائی و آخرتی پس برگزیند دنیا را و واگذارد آخرت را ملاقات خواهد کرد حضرت باری تعالی را در حالتی که برای او حسنه نیست که بسبب آن خود را از آتش دوزخ نگاه دارد

و در نهج البلاغه و ارشاد شیخ مفید و امالی و غیره مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بکمیل در حدیثی شریف که در آن اصناف طالبین علم را ذکر فرمودند:

(بَلَى أَصْبَتْ لَهُ لَقِينًا غَيْرَ مَامُونَ يُسْتَعْمَلُ آلَةَ الدِّينِ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا)

آری برای علم یافتن خوش فهم خائنی که استعمال می کند آله دین را در طلب دنیا و مفاد این اخبار شریفه و نظایر آن یکی است

پوشیده نماند که فروختن آخرت بدنیا گاهی بگرفتن مالی یا جاهی است و برداشتن دست از کیش و آئین خود مثل پاره ضعفا که بجهة تقرب که باعظم خارج مذهب یا گرفتن مالی از ایشان از مذهب خود دست برداشته و مذهب کفر را اختیار می کند مثل ابن عاص که بجهة ولایت عصر از ولایت و نصرت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دست برداشت و او را باین فروختن دین بدنیا مکرر توییح و سرزنش کردند و در شرح حال او مذکور است و امثال او در آن عصر بسیار بودند که پسران ابی سفیان ایشان را بدادن مال و منصب بدرد پسر عاص مبتلا کرد.

شیخ ابو الفتوح رازی در تفسیر خود بعد از ذکر شمه از زهد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود از او چه بدیع است این و امثال این او را مولایی بود از موالیان او را ابو الاسود دثلی گفتندی پس از آن که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بجوار رحمت ایزدی پیوست معاویه خواست تا او را استمالت دهد باشد که از دوستی علی علیه السلام برگرداند او را هر وقت تحفه و بری و لطفی کردی و چیزی فرستادی یکروز هدیه فرستاد او را انواع حلواها در او بود چون بخانه ابو الاسود بردند بنهادند

و در آن جا شهید مختلط بزعفران بود دختری کوچک داشت ابو الاسود پنج شش ساله بدوید و از آن پاره گرفت و در دهن نهاد پدر او را گفت ای دخترک بیفکن که زهر است گفت چرا گفت نمی دانی پسر هند فرستاده است بما تا ما را از دوستی اهل بیت علیهم السلام برگرداند دخترک آن چه در دهن داشت بیفکند و گفت: (اتَّخَذَ عَنَّا بِالشَّهيدِ المُرْعَفِرِ عَنِ السَّيِّدِ المُنْطَهَرِ) آن گه این بیت ها انشاد کرد

ابا لشهد المُرْعَفِرِ يابْنَ هِنْدٍ *** نَبِيعَ عَلَيْكَ أَحْسَابًا وَ دِينًا

معاذ الله ليس يكون هذا *** و مولانا امير المؤمنين

و لکن در تعبیر از عمل پسر عاص و امثال او بفروختن دین به دنیا فی الجملة مسامحه در عبارت شده چه او دست از دین بر داشت و دنیا گرفت اما دینی بکسی نداد و از آخرت او چیزی بمعاویه نرسید در مقابل مالی که باو داد بلکه آن چه از او باو رسید بی دینی بود پس حقیقة معامله و معاوضه بهیچ وجه صورت نگرفت و گاهی فروختن دین بدنیا بدادن چیز است از آخرت یعنی از اسباب و وسیله نجات در آن جا و رسیدن بنعیم جنت و گرفتن مالی بعوض آن که خود می توانست بهمین عمل تحصیل آخرت کند و نکرد و به آن تحصیل دنیا کرد مثل آن که کسی بدیگری تعلیم قرآن کند یا مسائل دینی که از عبادات عظیمه مرغوبه است و بآن توان تحصیل ثواب های بسیار کرد پس از تحصیل آخرت اعراض می کند و در مقابل تعلیم مالی می گیرد و از این جا صدق حقیقة معامله و داد و ستد واضح و دخول در اخبار گذشته هویدا است و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله

ثواب عظیمی از برای قاری یک آیه قرآن و گوش کننده به آن ذکر فرموده آن گاه فرمود آیا می دانید در چه وقت این ثواب ها را باین مستمع و قاری می دهند

(إِذَا لَمْ يَغُلَّ فِي الْقُرْآنِ أَنَّهُ كَلَامٌ مُجِيدٌ وَلَمْ تَسْتَأْكِلْ بِهِ وَلَمْ يُرَأَى بِهِ)

آن گاه که در قرآن غلو نکنند باین که بگویند مخلوق نیست چه او کلام رب مجید است یا کلامی است که خیر و برکت و نفع آن بسیار است و بوسیله او مال مردم را نخورد باینکه باو کسب کند و در خواندن و گوش دادن مرثی نباشد و بالجمله بقرآن کاسبی نکند .

و بر هر دانای بی غرضی پوشیده نیست که این مطلب اختصاصی به قرآن مجید ندارد و هر چه وسیله تحصیل آخرت و آلت دین باشد در این حکم با او شریکست و بایست از آن احتراز نمود و ائمه علیهم السلام محض مبتلا نشدن باین بلیه اتمامی تام داشتند تا آن جا که معامله با آن که ایشان را بامامت و بزرگواری می شناختند نمی کردند از خوف آن که فروشنده بملاحظه بزرگی مقام ایشان چیزی از قیمت کم کند پس گویا قدری از قیمت آن چه خریدند از اسباب و آلات آخرت شده با آن که نفوس شریقه ایشان منزّه بود از قصد کردن چنین چیزی و در سیره حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مکرر این مطالب ذکر شده.

ابن شهر آشوب و غیره از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام روزی بدکان بزازها رفت پس بمردی فرمود دو جامه بمن فروش پس آن مرد گفت یا امیر المؤمنین آن چه به آن

حاجت دارید در نزد منست و چون شناخت آن جناب را از او گذشتند و او بدکان جوانی رفتند و از او دو جامه خریدند یکی بدو درهم و یکی بسه درهم .

و بروایتی از دو دکان گذشتند که هر دو شناختند آن جنابان را دکان سیم بغلامی رسیدند که به آن حضرت خطاب کرد ای شیخ پس از او خریدند و برگشتند چون پدر یا آقای غلام آمد بدکان و فهمید که مشتری آن جناب بود و نفع گرفته زیادی را آورد خدمت آن جناب و عذر خواست نگرفتند و فرمودند معامله بود برضایت هر دو گذشت .

و شیخ شهید ثانی در شرح لمعه بعد از ذکر کراهت تفاوت گذاشتن میان مشتری ها فرمود مگر آن که میان مشتری ها فرقی باشد بسبب فضیلتی یا دینی پس تفاوت گذاشتن عیبی ندارد و لکن مکروه است برای گیرنده یعنی آن صاحب فضل و دیانت قبول آن و پیشینیان یعنی از علماء و اتقیا چنین بودند که وکیل می کردند دیگران را که بخرند از کسانی که ایشان را یعنی موکل ها را نشانند بجهت فرار از ابتلا بمحذور گذشته که بجهت فضل و دین ایشان بایع چیزی کم کند .

و از این کلمات مکشوف شد که از قبایح اعمال بایست شمرد آن چه شایع و متعارفست که سید یا طلبه یا حاجی یا زائر در وقت خریدن چیزی و گفتگوی در قیمت آن برای کم کردن قیمت آن متوسل می شود بسیادت و علم و حج و زیارت خود که آخر من سیدم یا طالب علمم یا اراده زیارت بیت الله و زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله یا زیارت ائمه علیهم السلام دارم چیزی کم کن و بسیار شود که فروشنده باین ملاحظه کم کند و به

فیوضات عظیمه برسد و لکن خرنده جاهل بآداب دینیه بجهت این نفع جزئی خود را داخل کرده در زمره آنان که فروختند دین را بدینا و استعمال نمودند آلات دین را در دنیا و خسارت کلی کردند در این معامله .

و مخفی نیست که آن عام که وسیله شود از برای کم کردن قیمت به اندازه قرآن یا کمتر از آن محدود است از آن علومی که در ادعیه بسیار از شر آن پناه بردند بخداوند تبارک و تعالی و فرمودند (اللَّهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ) و از آن چه گفتیم واضح و روشن شد که این دسته روضه خوانان مانند طائفه از طالبین علم داخلند در این صنف از اخبار زیرا که روضه خوان بآن چه می گوید از فضایل و مناقب و مصائب که از آلات دین و از وسائل عظیمه تحصیل دار آخرتست می توانست مانند مؤذن و معلم قرآن و مسائل دینیه نعمت های دائمه و ثواب های غیر متناهی بخرد و بوصول آن ها برسد بجهت پستی فطرت و قصور همی و اشتعال آتش حرص و رغبت و خوف فقر و فاقه از آن معامله مبارکه رایحه اعراض کرده و آن سرمایه گران بها را بدراهم ممدوده معاوضه نموده و العجب که هر گاه باز از این کسب خسران مال خود را بجهت کثرت مشتریان و فراوانی طالبان با رونق و رواج بیند بهوای گرد آوردن زر و سیم و تحصیل خلعت های ثمینه در نهایت وجد و نشاط و فرح و انبساط باشد و بالعکس از کساد بازار متاع خویش و قلت مشتریان و راغبان در غایت حزن و اندوه و شکایت و در مقام جلب و تحصیل مشتریان خود را گرفتار مفاصد و محاذیری نماید که هر يك از آن ها در تباه کردن دین و هلاکت جان او سبب مستقلند مثل ذل سؤال از خود مشتری و اصحاب او بلکه خادمانش بانواع تملقات قبیحه و

دخول در معامله اهل قطار خود و نشر معایب آن‌ها و فحص و تجسس از معایب آن و گرفتن بغض و حسد آن جماعت در دل اگر بر او مقدم شدند و افتخار و مباحثات اگر ایشان را شکست داد و از میدان بیرون کرد چنانچه گوئی فتحی در دین کرده و آزرده صاحب مجلس را بانواع اذیت بجهت نرسیدن مقدار مقصود چه غالباً معامله مجهول و مقدار عوض خواندن معین نمی‌شود.

و از ظرایف حکایات آن که یکی از علمای اعلام طاب ثراه نقل کرده برای حقیر که در بلدی واعظ معروفی وارد شد قبل از ماه مبارک رمضان یکی از آقایان عظام او را بمسجد خود که یکی از مساجد معروفه آن جا بود دعوت نمود هر سه را اسم بردند و لکن ذکر آن را مناسب ندیدم و مقداری معین با او قرار داد که در اواسط ماه باو برساند واعظ قبول کرد و در ایام ماه مبارک در آن مسجد مشغول وعظ و روضه خوانی شد تا وقت ادای حق معهود رسید پس جناب آقا مقداری کم کرد و داد واعظ چیزی نگفت تا در روز بیست و یکم که باصطلاح بعضی از ظرفا روز غایت جمعیت مساجد است در بالای منبر مشغول ذکر مصیبت شد تا بمحلی که وقت لطمه زدن و جامه چاک کردن و گریبان دریدن و برهنه نمودن سر و شورش رسید واعظ عمامه از سر گرفت و فرود آمد و در محراب در آمد و امامه آقا را از سرش برداشت که جناب شما صاحب عزائید پس کافه اهل مسجد بشور و جزع افتادند و با سر برهنه مشغول گریستن و لطمه بر سر و سینه زدن شدند هر کس بحال خود مشغول آقای واعظ فرصت را غنیمت دانست و برای گرفتن تتمه قرارداد وسیله خوبی بدست آورد پس

بنا کرد با دو دست بقوت تمام بر سر برهنه جناب آقا کوفتن و آهسته باو گفتن که باقی مبلغ را می دهی یا آن چه می توانم می کنم آقای بیچاره دید سر نزدیکست باد کند و کسی ملتفت این مجلس محرابیه نیست ناچار قبول کرد و او را اطمینان داد دست از سر او کشید و برای دعا کردن با این حالت خوش و دل خرم بعرشه منبر خزید الحق با این قلب خراب و عمل سراب لایق و عظم انام و افتخار نمودن بچاکری امام حسین علیه السلام خواهد بود و از طی این کلمات پیدا شد مفسده .

چهارم آن که بسیاری از اینان داخل شوند در صنفی از آیات و اخبار که در آن ها تهدید عظیمی شده برای آن که بگویند برای دیگران از مطالب حقه مثل اخلاق حسنه و قبیحه و اعمال ممدوحه و مذمومه و ثواب و عقاب هر يك خصوص آن چه مربوط است بحضرت ابی عبدالله علیه السلام و آن جماعت بیاموزند و عمل کنند و بمزد های خود برسند و گوینده نکند پس بحسرت ابدی گرفتار شود چنان چه خداوند در کلام مجید خود در مقام توبیخ و سرزنش می فرماید (أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ)

آیا امر می کنید مردم را به نیکویی یعنی بکردن کار های نیک و فراموش می کنید یا او می گذارید خودتان را .

و در تفسیر شیخ ابو الفتوح رازی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود شب معراج مرا بآسمان بردند جماعتی را دیدم که لب های ایشان را می بریدند چندان که می بریدند باز دیگر باره تمام می شد من گفتم ای جبرئیل اینان که اند گفت :

(هَوْلَاءُ خُطَبَاءُ أُمَّتِكَ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَيَنْسَوْنَ أَنْفُسَهُمْ)

اینان خطیبان امت تواند که گفتند و بر آن کار نکردند و مردمان را امر بمعروف کردند و خویشان کار نیستند.

و نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود سخت تر روز قیامت بعداب عالمی باشد که او را بعلم خود منفعت نبود .

و نیز از آن جناب صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود مثل آن کسی که مردم را خیر آموزد و خود کار نبندد مثل چراغ باشد که خویشان می سوزد و دیگران را می فروزد .

و نیز از آن بزرگوار روایت کرده که فرمود فردای قیامت هیچ مردی را رها نکنند که قدم از قدم بردارد تا از عهده چند چیز بدر نیاید

از برنایی که بچه به پیری رسانید و از عمر که در چه صرف کرد و از مایش از کجا کسب کرد و بکجا خرج کرد و از علمش که بر آن کار کرد یا نکرد

و در امالی صدوق و محاسن برقی مرویست که مفضل عرض کرد بحضرت صادق (علیه السلام) که بچه شناخته می شود آن که نجات یافته فرمود هر کس گفتارش وافق باشد با کردارش او نجات یافته و هر کس کردارش موافق نباشد با گفتارش پس او مستودع است یعنی ایمانش ثابت نیست در قلبش بلکه بمنزله ودیعه است که روزگاری با اوست و بامتحان جزئی از دستش می رود.

و عیاشی در تفسیر خود روایت کرده از یعقوب بن شعیب که سؤال کرد از حضرت ابی عبد الله علیه السلام از آیه شریفه اتامرون الناس الخ. پس حضرت دست مبارك را بر حلقش گذاشت و فرمود مانند کسی که خود را ذبح کند یعنی آنان که امر بنیکوئی می کنند و خود نمی کنند بدست

خود خویشتن را ذبح می کنند و هلاک می نمایند و در اخبار بسیار رسید در تفسیر آیه مبارکه (فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ) بر و در می افتند در جهنم مشرکین و غاوین کسانی اند که برای مردم توصیف کنند امور حقه را که موافق عدل و حکمت است از طاعات و اخلاق حسنه و عقاید حقه و خودشان بخلاف آن چه گویند عمل کنند و اعتقاد دارند.

و نیز در احادیث کثیره این مضمون باین نحو رسیده که فرمود سخت ترین مردم در حسرت و ندامت روز قیامت کسانی اند که وصف نمایند برای دیگران عدل را و خود بخلاف آن رفتار نمایند و در تفسیر آیه شریفه (أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ).

نیز فرمودند که آن جماعتند که حسرت خوردند و این سخن را گویند و از این رقم اخبار بسیار است و جمله از آن ها در باره آداب اهل علم مذکور است و پوشیده نیست که از این جماعتند طایفه از روضه خوانان خصوصاً آنان که در این کاسبی مقدمات و وعظ را پیش گیرند و گاهی خطب بلیغه امیر المؤمنین علیه السلام و مواعظ شافیه و رفتار و کردار آن حضرت را ذکر کنند و مردم را از محبت دنیا و آفات و بلیات و مهلکات آن بترسانند و بر بغض دنیا و زهد در آن ترغیب و تحریص نمایند و بحالات پیشوایان دین و خواص اصحاب و علماء راشدین استشهاد کنند و گاهی از رذایل خبیثه و صفات قبیحه سخن گویند و محفوظات خود را از کتاب غزالی شافعی و تابعانش در نهایت فصاحت و بلاغت بی توقف و لکننت بیان کنند و آیات و احادیث مناسب آن مجالس را مرتب و منظم ذکر نمایند و لکن خود چنان شیفته جیفه دنیا و آلوده بخبایث رذایل آنست که اگر صاحب

مجلس در وقت دخول یا خروج او غفلت کند و بلوازم تکریم و توقیر او که متوقع است عمل نکند یا او را خاتم آن مجلس قرار ندهد که از بدعت های قبیحه این گروه است که هر کس رتبه اش بالاتر است ختم مجلس باید باو بشود یا مزد او را از هم قطاران دو قران مثلا کمتر بدهد مهموم شود گله کند ایراد نماید بد گوید مزد را پس دهد دوباره بآن جا نرود متاع خود را بزرگ شمرد بهاء آن را اندک داند و در نسب و حسب و رفتار و کردار هم قطاران عیب گیرد و در عداد خویش محسوب ننماید باینحالت ذمیمه و افعال قبیحه از اهل دنیا بدها گوید و خود را از اهل الله و اهل آخرت پندارد که گویا بجهت مقداری از محفوظات منبریه او از همه خرابی قلب و قبایح او گذشتند و بر دانای بصیر مستور نیست که البته با این سیره سیئه و سریره خبیثه داخل خواهد بود در اخبار گذشته و بحسرت و ندامت سخت در آخرت معذب خواهد گردید.

و در عیون صدوق مرویست که چون زید برادر حضرت رضا علیه السلام خروج کرد و مأمون او را گرفت و نزد آن حضرت فرستاد حضرت او را توبیخ کرد و باو فرمود اگر چنان دیدی معصیت کنی خداوند را و داخل شوی در بهشت و موسی بن جعفر علیهما السلام اطاعت کرد خداوند را در بهشت داخل شد پس تو کریم تری نزد خداوند عز و جل از موسی بن جعفر علیهما السلام و الله نمی رسد احدی بآن چه در نزد خداوند عز و جل است مگر بفرمان برداری او و تو گمان داری که آن را بمصیت خواهی رسید و بد گمان کردی پس زید عرض کرد من برادر توام و پسر پدر شمایم حضرت فرمودند تو برادر منی مادامی که اطاعت کنی خداوند

عز و جل را آن گاه قصه نوح و پسرش را ذکر فرمود و این که خداوند پسرش را بجهة عصیان بیرون کرد از اهل آن جناب و غرض آن که توهّم بجهة معصیت از برادری من بیرون شدی پس اگر معصیت اتصال برادر چنین امامی و پسری چنان امامی را قطع کند هرگز نگذارد که بیگانه بایشان متصل شود و سمت چاکری و خادمی پیدا کند .

و از آن چه گفتیم معلوم شده که اگر از اهل علم و علماء العیاذ بالله بدرد این طایفه مبتلا و در این ورطه هلاکت افتاده و بانواع حیل و خدعه علم دین را وسیله تحصیل مال کند در عذاب با او شریک و بهر اندازه قدر علم بالا رود و اهتمام در تعلیمش بیشتر کرده باشند با تعلیمی چنین که علم دین را با آن شرافت محل سرمایه کسب کند البته عذابش سخت تر و حسرتش بیشتر خواهد بود و در اخبار متواتره شرح آن ها شده چون رساله موضوع نیست برای حال آن جماعت لهذا ذکر نکردیم لازمست در مقام تنبیه بر چند امر:

اول آن که مسموع شد که بعضی از این طایفه بجهة رواج بازار خود شرط اخلاص را در این عبادت برداشته و ریا را در آن جایز دانسته بلکه آن را از فضایل مخصوصه حضرت سید الشهداء علیه السلام شمرده چه ریا در هر طاعت و عبادتی مورث خرابی اوست جز در این طاعت که محض قرب آن حضرت در درگاه احدیت از این شرط گذشتند و این طاعت مخصوصه را با ریا قبول نمودند و مستند این توهّم بیجا و خیال خام اذن در تباکی است که در جمله از اخبار مأثوره رسیده چنان چه در مقدمه گذشت که هر که بگرید یا بگریاند یا تباکی کند یعنی خود را در هیئت گریه

کنندگان و مصیبت زدگان در آورد و چنان بنمایاند بدیگران که منعم مصیبت زده و مشغول گریستنم و بر ناظرین هم مشتبه شود فلان تو ابرا دارد احمق بی ادراک مفتری بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله ندانسته که اگر اخبار صحیحه صریحه مستفیضه وارد شود در جواز ریا در طاعت و عبادتی چون مخالف است با صریح کتاب و سنت و عقل قطعی و اجماع کافه علما بایست تأویل کرد در آن ها چه رسد باین کلمه مجمله که ابدا دلالت بر مقصود و ربطی بآن غرض فاسد ندارد چه مراد از آن مطلبی است مهم و محل حاجت غالب مکلفین و داخل است در قانون شریفه الهیه که از آثار اهل بیت علیهم السلام مستفاد می شود که بجهت تکمیل صفات نفسانیه مقرر فرمودند.

توضیح آن که صفات حمیده نفسانیه مثل رضا و توکل و زهد و علم و امثال آن که قوام انسانیت آدمی متوقف و معلق بر وجود آن هاست پس از تحصیل و ثبات و استقرار هر يك از آن ها در قاب البته سبب شود برای صدور افعال و بروز آثاری که بآن ها اهل دانش و بصیرت پی می برند بوجود آن خصلت در صاحب آن افعال مثلا حقیقت زهد اعراض صادقانه قلب است از دنیا و علاقه نداشتن بآن و ندانستن آن را چیزی که قابل باشد دل را بآن بست و آن را دوست داشت و مسرور شد به آمدنش و غمگین شد از رفتنش و هر کس دارای این مقام شد البته رغبت و حرص در پیدا کردن و بدست آوردن و جمع کردن آن ندارد و از آمدن آن اظهار مسرت و خورسندی نکند و از رفتنش مضطرب و پریشان و اندوهگین نگردد و امثال فرمان الهی در دادن مال چه واجب چون زکوة و خمس و امثال آن یا

مستحب چون سایر صدقات و مستحبات بر او سهل و آسان و با نشاط در مقام فرمان برداری بر آید چه زر و سیم با سنگ و خاک در نزد او یکسان است و باین و امثال این از آثار و علامات می توان دریافت که او صاحب زهد حقیقی است اما باید ملتفت شد که زهد صادق قلبی لازم دارد بروز این آثار را از او ولی این آثار و علامات بسا ظاهر شود از شخصی و حال آن که زهد قلبی ندارد و در دل از دنیا اعراض نکرده بلکه نهایت دل بستگی را به آن دارد و این زمره بر دو قسمند .

اول آن که غرض او از کردن آن افعال مجرد خود نمایی و ریا و جا گرفتن در قلوب بندگان خداوند باشد بوسیله آن که من دارای این مقام و محبوب خداوندم و این زهد صوری ریائی را وسیله جلب حطام دنیا قرار داده و این همان شرک خفی است که بایست از آن حذر کرد و احتراز نمود و قابل اذن و رخصت نیست.

دویم آن که اگر چه دارای آن مقام و آن خصلت نیک نیست و لکن در صدد تحصیل و شایق پیدا کردن آنست از راه علم و عمل که علمای علم اخلاق آن را مقرر داشته و بیان نمودند بلکه متنفر است از محبت و دل بستگی که بدنیا دارد و از میل و علاقه که به آن دارد او را بد آید و یکی از راه های تحصیل آن حسب دستور العمل ائمه طاهرین صلوات الله علیهم بجا آوردن آن علامات و آثار است و مواظبت بر کردن بامید پیدا شدن آن خصلت و رسیدن بمقصود و دارا شدن آن مقام هر چند کردن آن کارها بر او سخت و دشوار باشد چه اگر صفت پسندیده در قاب ثابت شد کردن افعال بر صاحبش سهل و آسان باشد و گرنه بجا آوردن آنها بر او سخت و آن کارها از او بزرگمت صادر شود

و اما بعد از اشتغال به آن ها بقصد مذکور اندك اندك آن افعال آن صفت حمیده را جذب کند و در قلب در آید و ثابت و راسخ شود و آن آثار از او بسهولت سرزند پس معلوم شد که آن افعال که آثار و علائم آن خصلتند گاهی بجهة وجود آن صفت در قلب از او صادر و آن خصلت نیکو او را باین کارها وادارد و گاهی راهی باشد برای آوردن آن خصلت در قلب خالی از آن پس در هر دو حال این افعال ممدوح و مستحسن و محسوب از عبادات و قربات خواهد بود و از عالم ریا و سمعه فرسنگ ها دور است و این مطلب شریف علاوه بر آن که وجدانی است و از اهلش دیده و شنیده شده و بتجربه و معاینه رسیده در اخبار اهل بیت علیهم السلام به آن اشاره شده چنانچه چه آمدی در غرر و درر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود:

(انَّ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَانَّهُ قَلٌّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ انَّ يَصِيرَ مِنْهُمْ)

اگر حلیم نیستی پس بتکلف حلم را بخود گیر یعنی به آثار آن عمل کن زیرا که کم است کسی است خود را شبیه قومی کند مگر آن که نزدیک شود که بگردد از آن قوم و از ایشان محسوب شود و نیز در آن جا از آن جناب روایت کرده که فرمود (مَنْ لَمْ يَتَحَلَّمْ لَمْ يَحْلُمْ) کسی که حلم را بخود نبندد چنانچه گفتیم حلیم نخواهد شد و بهمین مضمون در زهد نیز وارد شده که امر تزهّد فرمود بجهة تحصیل زهد و چون این مقدمه معلوم شد پس می گوئیم گریستن بر حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام اگر چه از افعال جوارح و اعضاء و کار چشم است و لکن سبب آن محبت قلبیه

است که از تصور ورود آن مصائب عظیمه بر آن محبوب خداوند تبارک و تعالی قلب محترق شود و بسوزش در آید و سبب شود برای بیرون آمدن اشک از دیدگان و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود.

(اِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ اَبَدًا)

بدرستی که برای شهادت حضرت ابی عبد الله حرارتی در دل های مؤمنین است که هرگز سرد نشود و نیز فرمود که برای حسین علیه السلام محبتی است در قلوب مؤمنین و این محبت با اطلاع بر آن مصائب سبب شود برای آن حرارت که سبب است برای گریستن و بسیار شود که مؤمنی دوست دارد این حاله را و لکن بجهت نقصان در اصل محبت یا پوشاندن پرده شهوات آن را با مانع شدنش از تصور آن مصائب برآستی یا غیر آن از موانع احتراق قلب و سوختن دل که بی آن نتوان گریستن از فیض این خبر عظیم محروم مانده با آن که او را از این حالت خوش نیاید و دوست دارد که مثل دیگران باشد و نیست پس باو دستور العمل دادند که با این قلب خراب که مایل است بآبادی آن خود را بهیئت گریه کنندگان در آورد و آن چه توان کردنش از آثار و علامات سوختگی قلب که از اثر محبت است بعد از شنیدن آن مصائب بجای آرد که با این عمل بقصد رسیدن بمقصود مأجور و مثاب خواهد بود و علاوه بر آن راهی خواهد بود برای آبادی قلب و روشن شدن آن بنور محبت و ولایت و مؤید این مقال است که همین دستور العمل را در گریه کردن از خوف خداوند عز و جل نیز داده اند چنان چه در امالی شیخ طوسی و مکارم الاخلاق طبرسی در مواعظ رسول خدا صلی الله علیه و آله مذکور است که فرمود ای ابوذر هر که را علمی دهند که او را

آن علم بگریه نیاورد سزاوار است که آن علمی باشد که بآن منتفع نشود زیرا که خدای عز و جل وصف نموده علما را پس فرمود :

(إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ تَأَخَّرُوا يَا بَاذِرَ مَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يُبْكِيَ فُلَيْبِكَ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَلْيُشْعِرْ قَلْبَهُ الْحُزْنَ وَ لِيَتَبَاكَ إِنَّ الْقَلْبَ الْقَاسِيَ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ).

ای ابوذر کسی که تواند بگرید از خوف خداوند پس گریه کند و هر که نتواند پس حزن و اندوه را شعار دل خود کند و خود را وا دارد به هیئت گریه کنندگان بدرستی که دل سخت با قساوت دور است از خداوند و لکن سنگ دلان نمی دانند.

و مخفی نماند که از برای کلمه شریفه تباکی نظیر هم وزن آن تعاون معنی لطیف دیگر هست که شاید مراد آن باشد و آن آنست که مومنین یکدیگر را بکردار و گفتار و رفتار بگریانند مانند برادران و خواهران که پدر یا مادر عزیز مهربانی از ایشان رفته پس بگرد هم در آیند و از عزیز رفته خود یاد کنند و از محاسن و خصال پسندیده و احسان و کردار نیک و شدت مصایب و بلائی او هر يك هر چه بخاطرش آید برای یک دیگر بگویند و بگریند و ناله کنند و لطمه زنند و حاصل آن که همه مصیبت زده و مصیبت خوان و گریه کننده و دیگری را بگریه آورنده باشند و مؤید این احتمال است آن چه در آداب روز عاشورا .

در خبر شریف زیارت عاشوراء معروفه مذکور است که حضرت صادق علیه السلام فرمود پس ندبه و نوحه و گریه کند بر حسین علیه السلام

و امر کند هر که را در خانه اوست و از او تقیه نکند بگریه کردن بر آن حضرت و در خانه خود مصیبتی بر پا دارد باظهار جزع بر آن حضرت و ملاقات کنند بعضی از ایشان بعضی را در خانه های خود بگریه کردن و تعزیه گویند بعضی از ایشان بعضی را بمصیبت آن حضرت یعنی همه بگویند و بکنند این کار را و این شرح است از تباکی بمعنی مذکور بهر حال در تباکی ممدوح محبوب که محسوب از طاعات و عبادات است شائبه از ریا که از اقسام شرک خفی است نیست سبحان الله تحمل آن حضرت تمام این مصائب را بجهة احکام اساس توحید ذات مقدس باری تعالی و اعلاء کلمه حق و انقاع مبانی دین مبین و حفظ آن از تطرق بدعت های ملحدین بود چگونه ذی شعوری احتمال می دهد که آن حضرت سبب شود برای جواز اعظم معاصی و اکبر موبقات که شرک باشد و گویا سبب این توهم فاسد و خیال شیطانی تأمل نکردن در ریا و قبح اوست یا پوشاندن کثرت حرص و رغبت بزر و سیم قبایح آن را و الله العالم.

دویم آن که آن چه گفته شد در شرح حال روضه خوانی است که سالم باشد از تمام مفاسد سخن گفتن و آواز بلند کردن و منحصر بودن خرابی او در مجرد نداشتن شرط اخلاص و اقدام در این عبادت بداعی تحصیل مال یا جاه پس اگر العیاذ بالله علاوه بر این خرابی مبتلا شود بدروغ گفتن و افترا بستن بر خداوند عز و جل و رسول خدا و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم و علمای اعلام و خوانندگی کردن و اطفال امار در ابا الحان فسوق پیش از خود بخوانندگی و داشتن و بی اذن بلکه با نهی صریح بخانه غیر در آمدن و بر منبر بالا رفتن و آزدن حاضرین در گریه نکردن

بکلمات بلیغه که مفاد پاره از آن حرام زادگی آن هاست و ترویج باطل در وقت دعا و قبل از آن و مدح کسانی که مستحق مدح نیستند و اهانت به بزرگان دین و افشاء اسرار آل محمد علیهم السلام و برانگیختن فتنه و اعانت ظالمین و مغرور کردن مجرمین و متجری نمودن فاسقین و کوچک نمودن معاصی را در نظر و خلط کردن حدیثی بحدیث دیگر و تفسیر آیات شریفه بآراء کاسده و نقل اخبار بمعانی باطله فاسده و فتوی دادن با نداشتن اهلیت آن چه بحق یا بخلاف آن و تنقیص انبیاء عظام و اوصیاء کرام علیهم السلام بجهة بزرگ کردن و بلند نمودن مقامات ائمه علیهم السلام و انداختن بعضی از فقرات خبر بجهة منافی بودن آن با غرض فاسد او و گفتن سخنان متناقضه و داخل نمودن قصه در قصه و متوسل شدن برای زینت دادن کلام و رونق گرفتن مجلس بسخنان کفره و حکایات مضحکه و اشعار فجره و فسقه در مطالب منکر. و ذکر شبهات در مسایل اصول دین بی بیان رفع آن یا نداشتن قوه آن و خراب کردن پایه اصول دین ضعفاء مسلمین و ذکر آن چه منافی عصمت و طهارت اهل بیت نبوت علیهم السلام است و طول دادن سخن بجهة اغراض کثیره فاسده و محروم نمودن حاضرین را از اوقات فضیلت نماز و امثال این مفاسد که احصاء آن در قوه امثال حقیر نیست پس اصل سرمایه کاسی از چند جهة حرام و کسب بآن مانند کسب بگوشت خوک و میته و مسکر و غناست و چون با قصد حرام جمع شود خراب اندر خراب و آن چه گیرد حرام اندر حرام و مشغول الذمه صاحب پول بلکه اگر فی الجملة و جاهت و ریاست در این فن دارد به نحوی که سایر روضه خوانان باو اقتدا کنند و از او یاد گیرند و بطریقه

او سیر نمایند در تمام مفاصد و خرابی های آن ها و خرابی کسانی که از آن ها یاد گیرند شریک و سهیم خواهد بود تا یوم نشور و در نامه عملش خواهند نوشت آن چه بآن ها کنند که از او آموختند بی آن که از آن جماعت چیزی بکاهد بمقتضای اخبار عدیده که فرمودند:

(مَنِ اسْتَنَّ بِسُنَّةِ سَيِّئَةٍ فَعَلَيْهِ وِزْرُهَا وَ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ غَيْرَانِ يَتَفَصَّ مِنْ أَوْزَارِ هُمْ شَيْ)

هر که مقرر کند طریقه بدی را بر اوست گناه آن طریقه و گناه هر که عمل کند بآن بدون آن که از گناهان آن جماعت چیزی کم شود پس روضه خوان جاهل مسکین اگر اندک تأمل در حال خود و مفاد آثار اهل بیت علیهم السلام کند باید مجالس عدیده روضه خوانی برای انواع مصایبی که با اختیار و شعور برای خود تحصیل نموده ترتیب دهد و برای خود بخواند و بگرید و آه کشد و افسوس خورد که چه نعمت های جمیله را از دست داده با آن که دیگران را بآن ها رسانده و خود محروم مانده و در چه دیوان های زشت نام خود را درج نموده با آن که بجزئی همت و تخلیص نیت و تطهیر سریرت می توانست اسم خود را در دفتر ناصرین و مادحین و ناشرین آثار اهل البیت علیهم السلام و امثال آن ها از اصحاب کتاب علین در آورد (انَّ هَذَا الْأَخْسَرَانُ الْمُبِينُ)

سیم آن که مقصود از این فصل بیان تکلیف شخص روضه خوانست و کیفیت اشتغال او در این فن و صنعتی که پیش گرفته که روح آن اخلاص است در این عمل و بجا آوردن آن بقصد و داعی فرمان برداری امر خدای تعالی و خوشنودی رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم و یاری کردن

صدیقه کبری علیهم السلام که خود معتقد و در مقام ترغیب بدیگران می گوید که آن ارواح مقدسه در این ماتمکده حاضر و ناظر بگریه کنندگان و مشغول بعزا داریند نه آن که بخواند و بگریاند بداعی سمعه ریا و جلب مال دنیا و اما دیگران که از او بهره مند شوند و بفیوضات بی حد و احصاء رسند پس تکلیف ایشان چه صاحب مجلس و چه غیر او از حاضرین اعانت و رعایت و توقیر و اکرام و احسان و انعام است باو بمال و زبان و سایر جوارح بقدر آن چه از قوه بر آید و از عهده تواند در آید و آن چه با او کنند هرگز وفا بحقی که در این عمل برایشان پیدا کرده نخواهد کرد چه آن چه باو دهند و با او کنند از متاع دنیا و رسوم بی پای اوست که تمام آن بیک تار موی جامه بهشتی که هزار ها از آن بتوسط آن روضه خوان بآن ها رسیده مقابله نخواهد کرد پس هر چه دهند کم دادند و هر چه کنند کم کردند و این مطلب بحسب ملاحظه مقدمات گذشته بدیهی و مطابق است با سیره مرضیه ائمه طاهرین علیهم السلام با این طایفه و امثال ایشان از معلمین قرآن مجید و مداحین

شیخ جلیل ابن شهر آشوب در مناقب خود روایت کرده که منصور فرستاد خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که بنشیند در روز نوروز که خلق آن جناب را تهنیت گویند ظاهراً غرضش نیابت از خود آن جبار بود و آن چه بیاورند از تحف و هدایا تمام را ضبط کند پس حضرت فرمود من در اخبار جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله تفتیش کردم برای این عید خبری نیافتم و این سنت فرس است و اسلام آن را محو نموده و معاذ الله از آن که زنده کنیم آن را که اسلام آن را میرانده پس منصور گفت

غرض ما از این کار سیاست لشکر است ترا بخداوند عظیم قسم می دهم که بنشیننی پس حضرت نشست و ملوک و امرا و عساکر شرفیاب می شدند و تهنیت می گفتند و تحف و هدایا بحضور مبارکش می آوردند و خادمی از منصور در بالای سر آن حضرت ایستاده بود و آن اموال را ثبت می کرد و در آخر همه مردم مرد پیری داخلشد و عرض کرد ای پسر دختر پیغمبر خدا من مردی هستم فقیر مالی ندارم که آن را خدمت جناب تحفه کنم ولیکن پیش کش می کنم خدمت جناب تو سه بیت شعر که آن را جدم گفته درباره جدت حسین بن علی علیهما السلام.

عجب لمصقول علاك فرنده *** یوم الهیاج و قد علاك غبار

و لا سهم نفذتك دون حرائر *** یدعون جدك و الدموع غزار

الا تضعضعت السهام و عافها *** عن جسمك الاجلال و الاكبار

حضرت فرمود قبول کردم هدیه تو را بنشین خدای برکت دهد در تو پس سر مبارك بلند کردند بسمت آن خادم و فرمودند برو نزد امیر المؤمنین و مقدار این مال را باو بگو و چه بایست کرد در این مال پس خادم رفت و برگشت و گفت می گوید همه این مال هبه است از من برای او هر چه می خواهد بکند در آن پس حضرت بآن مرد پیر فرمود تمام این مال را قبض کن که آن را بتو بخشیدم

و نیز در آن جا روایت کرده که ابا عبد الرحمن السلمی یکی از فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام را سوره حمد تعلیم نمود پس چون آن سوره را بر پدر بزرگوارش خواند آن جناب بآن معلم هزار اشرفی و هزار جامه عطا فرمود و دهانش را پر نمود از مروارید پس بعضی جسارت

کردند و این عطا را برای آن کار بزرگ شمردند پس حضرت فرمود کجا وفا می کند این عطای من بعطای او یعنی تعلیم قرآن که هر چه داده شود بازاء آن کم است .

و ابو علی پسر شیخ طوسی در امالی خود روایت کرده از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که گفت من در نزد آقایم حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم که داخل شد بر آن جناب اشجع سلمی که مدح کند آن جناب را پس یافت که رنجور است پس نشست و ساکت شد پس آقایم حضرت صادق علیه السلام با و فرمودند رنجوریم بگذر و ذکر کن آن چه برای آن آمدی پس گفت البسک الله منه عافیة تا آخر چندیست پس حضرت فرمود ای غلام چه با تو است گفت چهار صد در هم فرمود آن را بده با شجع پس آن را گرفت و شکر گذاری کرد و بیرون رفت پس فرمود او را برگردانید چون برگشت عرض کرد ای سید من سؤال کردم عطا کردی و بی نیازم کردی برای چه مرا برگردانید فرمود حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از پدرانش از پیغمبر صلی الله علیه و آله که آن جناب فرمود بهترین عطا ها آن است که باقی گذارد نعمت را یعنی برای گیرنده دوامی داشته باشد و آن چه بتو دادم نعمت با دوامی نیست این انگشتر من است اگر ده هزار درهم بتو دادند بده و گرنه برگردان نزد من در فلان وقت که آن ده هزار درهم را بتو خواهم داد .

و قطب راوندی در خرایج روایت کرده که چون فرزددق شاعر آن قصیده معروفه را در حضور هشام خواند در مدح حضرت سجاد علیه السلام آن جناب برای او مقداری از اشرفی فرستاد فرزددق آن را برگرداند و عرض

کرد که من آن را نگفتم مگر از روی دیانت خود پس حضرت دوباره آن را فرستاد نزد او و فرمود خداوند شکر کرد تو را در آن کار یعنی به اجر آخرت هم رسیدی و چون هشام او را حبس کرد و حضرت او را نجات داد نام او را از دیوان عطا های دولتی محو کردند بآن جناب شکایت کرد فرمود چقدر بود مقدار آن را عرض کرد پس مال چهل سال را باو دادند و او در سال چهارم مرد.

و شیخ کشی این قصه را روایت کرده و در آن جا چنین است که آن حضرت دوازده هزار در هم برای او فرستاد فرمود ای ابو فراس ما را معذور بدار اگر در نزد ما بیش ازین بود هر آینه بتو عطا می کردیم پس آن را برگرداند و عرض کرد یا بن رسول الله من نگفتم آن چه را گفتم مگر بجهة غضبی که برای خداوند و رسولش کردم و چنین نبودم که از آن چیزی کم کنم پس حضرت آن را برگرداند باو فرمود بحق من بر تو که آن را قبول کن پس بتحقیق که خدای مقام تو را دیده و نیت را دانسته پس آن را قبول کرد.

و شیخ مفید در کتاب اختصاص روایت کرده که کمیت داخل شد حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و عرض کرد آیا اذن می دهید مرا که قصیده برای جنابت بخوانم اذن دادند پس قصیده خواند پس حضرت فرمود ای غلام از این خانه کیسه زری بیرون آر و بکمیت ده غلام آن را بیرون آورد و باو داد پس کمیت عرض کرد فدایت شوم اذنم می دهید که قصیده دیگر برای جنابت بخوانم فرمود بخوان پس قصیده دیگر خواند پس فرمود ای غلام از این خانه کیسه زری در آر و باو ده پس آن را از آن جا در آورد پس کمیت شاعر عرض کرد فدایت شوم مرخصم می فرمائی که قصیده سیمی برایت بخوانم فرمود باو بخوان پس آن را برای جنابش

خواند حضرت فرمود ای غلام از این خانه بدره زری بیرون بیار و باوده پس آن را در آورد و باو داد پس کمیت عرض کرد قسم بخدا که من شما را مدح نکردم برای مال دنیا که آن را از شما بطلبم قصد نکردم باین کار مگر نیکی رسول خدا صلی الله علیه و آله را و آن چه واجب کرده خداوند بر من از حقی که برای شماست پس حضرت در حق او دعا کردند و بغلام فرمود این مال را بر گردان بجایش پس آن را بآن خانه برد.

و علم الهدی سید مرتضی در غرر و درر روایت کرده که دعبل بن علی و ابراهیم بن العباس که با یک دیگر صدیق بودند خدمت حضرت امام رضا صلوات الله علی رسیدند بعد از آن که ولی عهد شد پس دعبل خواند.

مدارس آیات خلت من تلاوة*** و منزل وحی مقفر العرصات

و ابراهیم بن عباس خواند قصیده که اول آن اینست

ازالت عزاء القلب بعد التجلد*** مصارع اولاد النبی محمد

صلی الله علیه و آله پس حضرت باین دو نفر بیست هزار درهم بخشید از آن درهم که اسم مبارکش بر آن ها بود و مأمون آن را سکه زده بود پس دعبل نصف خود را آورد بقم پس اهل قم آن ها را از او خریدند هر درهمی بده درهم پس حصه خود را فروخت بصد هزار درهم و اما ابراهیم آن ها را نگاه داشت تا مرد .

و در عیون روایت کرده که قدری از آن را بهدیه داد و کفن و تجهیزش از آن ها بود و در اخبار مقدار اعطای آن حضرت بدعبل بعد از خواندن قصیده مدارس آیات مختلف است و در بعضی از آن ها مذکور است که بغیر درهم انگشتر عقیقی و پیراهن خز سبزی باو بخشیدند و

فرمودند آن را حفظ کن که من هزار شب هر شبی هزار رکعت نماز در آن کردم و هزار ختم قرآن در آن نمودم و در بعضی از اخبار بدل پیراهن جبه دارد و قصه دارد با اهل قم در باب آن جبه که آخر بهزار اشرفی از او گرفتند و قدری از آن را باو دادند که از آن معجزه ظاهر شد و آخر در میان کفش گذاشت و برای تنبیه مؤمنین این مقدار از اخبار کافیست

و نیز می گوئیم بذل اموال بطایفه روضه خوانان از افضل اقسام اتفاقاتی است که بجهة حضرت سید الشهداء (علیه السلام) ممدوح و مرغوبست کردن آن و برای آن ثواب عظیم وعده فرمودند شیخ طریحی رحمه الله در کتاب مجمع البحرین روایت کرده که جناب موس علیہ السلام در مناجات خود عرض کرد خداوندا برای چه تفضیل دادی امت محمد صلی الله علیه و آله را بر سایر امتان پس خدای تعالی فرمود ایشان را تفضیل دادم جهت ده خصلت موسی عرض کرد آن ده خصلت کدامست که آن ها عمل می کنند بآن تا امر کنم بنی اسرائیل را که بجای آرند آن ها را پس خداوند تبارک و تعالی فرمود نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد جمعه و جماعت و قرآن و علم و عاشورا موسی عرض کرد ای پروردگار من عاشورا چیست فرمود گریه کردن و تباکی نمودن برسبط محمد صلی الله علیه و آله و مرثیه خوانی و عزا داری بر مصیبت فرزند مصطفی صلی الله علیه و آله ای موسی هیچ بنده از بندگان من نیست در آن زمان که بگرید و تباکی کند یا تعزیه داری نماید بر فرزند مصطفی صلی الله علیه و آله مگر آن که بهشت برای او خواهد بود که در آن همیشه باشد

(وَ مَا مِنْ عَبْدٍ نَفَقَ فِي مَحَبَّةِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّهِ طَعَاماً وَ غَيْرِ ذَلِكَ دَرهماً اِلَّا وَ بَارَكْتُ لَهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا الدُّرهم بِسَبْعِينَ دَرهماً وَ كَانَ مَعافاً فِي الْجَنَّةِ وَ عَفَرْتُ لَهُ ذُنُوبَهُ)

و هیچ بنده نباشد که صرف کند در دوستی پسر دختر پیغمبر خود بجهة طعام یا غیر آن يك درهمی مگر آن که برکت دهم برای او در دار دنیا بهر درهمی هفتاد درهم و با عافیت در بهشت خواهد بود و گناهانش را بیامرزیم و چون بنا بر اختصار است در این شرط بهمین قدر اکتفا نمودیم .

فصل دویم: منبر روضه خوان

در بیان شرط پله دویم منبر روضه خوان که صدقست و توضیح آن تمام می شود در ضمن چند مقام

اول در ستایش صدق و بزرگی مرتبه آن

دویم در مذمت دروغ گفتن و مفاصد آن در دنیا و آخرت

سیم در ذکر بزرگی معصیت دروغ گفتن و افترا بستن بر خداوند تبارک و تعالی و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام

چهارم در اشاره باقسام دروغ و احکام آن

پنجم در بیان مراد از صدق و راست گوئی در این مقام

مقام اول در مدح صدق بدان که خصلت صدق و سیره راست گوئی از افضل کمالات انسانیت که تمام عقلاء هر ملت متفقند بر حسن آن و زشتی ترك آن و حاجتی نیست بذکر فضایل و مداخل آن از کتاب و سنت لکن از ذکر شمه از آن چاره نیست چه علاوه بر تبرک و میمنت و نورانی

ص: 49

شدن دل های خراب ویران بنور آیات شریفه قرآن و کلمات بلیغه آن بزرگواران در آن فواید بسیار است که قلوب را مایل نماید بتمسک بعروة الوثقی صدق و اعتصام بحبل المتین راست گوئی خدای تعالی در مقام ستایش ذات مقدس خود می فرماید (وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا)

کیست که از خدای راست گو تر باشد بسخن گفتن و وعده دادن و در جای دیگر فرموده و من اصدق من الله فیلا و فرموده در مقام ستایش گروهی از بندگان خود

(الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَانِتِينَ وَ الْمُتَّقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ) و نیز فرمود

(هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا أَرْضَى اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)

این روزیست که سود دهد راست گویان را راستی ایشان برای ایشانست بوستان ها که می رود از زیر درختان آن جوی ها و حال آن که جاویدانند در آن همیشه خدای از ایشان خوشنود و ایشان از خدای خوشنود این است فیروزی بزرگ و فرمود (كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)

امر فرمود مؤمنین را که با راست گویان باشند و در سوره احزاب چند طایفه از بندگان خود را نام برده از مردان و زنان که از آن هاست راست گویان از مردان و زنان و در آخر فرموده (أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ اجْرًا عَظِيمًا) خدای بر ایشان مهیا نموده آمرزش از گناهان و مزدی بزرگ را و نیز فرموده:

(وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَ يَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ)

و از این رقم آیات بسیار است

شیخ کلینی در کافی روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود هر کس زبانش راست گوست عملش پاکیزه و مقبول است.

و نیز در آن جا مرویست از آن جناب که فرمود بوده باشید دعوت کنندگان مردم بسوی خیر بغیر زبان های خود تا که ببینند در شما سعی و کوشش در امر دین و راست گوئی و کناره کردن از گناهان را چه مردم در هر کس این صفات را به ببینند راغب بخیر شوند و روی بخدا آرند هر چند بایشان امر و نهی نکنند و اگر نه ببینند هر چه بگویند و نصیحت کند با حدی سودی نبخشد .

و نیز از عمرو بن ابی المقدام روایت کرده که گفت در اول بار که خدمت حضرت باقر علیه السلام مشرف شدم بمن فرمود یاد گیرید راست گفتن را پیش از حدیث یعنی پیش از روایت کردن و جمع کردن و نقل کردن آن

و نیز از ربیع بن سعد روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام باو فرمود ای ربیع بدرستی که مرد راست می گوید تا آن گاه که خداوند می نویسد او را صدیق یعنی در دیوان صدیقین درج می شود.

و نیز کلینی و صدوق و برقی باسانید متعدد روایت کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود وصیت می کنم ترا یا علی در جان خویشتن بچند خصلت خداوندا او را اعانت کن اول راست گفتن بیرون نیاید از دهانت هرگز يك دروغ

و نیز روایت کرده از جناب صادق علیه السلام که فرمود خداوند

ص: 51

نفرستاد هیچ پیغمبری را مگر با صدق یعنی با داشتن صفت راست گوئی و ادای امانت به نیکو کار و بد کار.

و نیز از آن جناب روایت کرده که فرمود مغرور نشوید بنماز ایشان و روزه ایشان زیرا که مرد بسیار شود که حریص شود بنماز و روزه تا بحدی که اگر آن را ترك کند متوحش شود یعنی زیاد کردن نماز و گرفتن روزه علامت خوبی آدمی نیست بجهت آن که عادت کرده بآن و لکن آزمایش و امتحان کنید ایشان را براست گفتن در حدیث و پس دادن امانت .

و نیز از ابی کهمس روایت کرده که عرض کردم خدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام که عبد الله بن ابی یعفور بجنابت سلام می رساند فرمود بر تو و بر او باد سلام وقتی که رفتی نزد عبد الله او را سلام برسان و بگو با و نظر کن بآن چه که بسبب آن رسید علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی صاحب رتبه و مقام شد در نزد آن حضرت بسبب آن خصلت پس آن را محکم بگیر پس بدرستی که علی علیه السلام جز این نیست که رسید بآن رتبه و مقامی که رسید نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بسبب راست گفتن در سخن ورد امانت .

و نیز از آن جناب روایت کرده که فرمود نظر نکنید بطول رکوع و سجود مرد زیرا که آن چیز است که بآن عادت کرده اگر آن را ترك کند از آن وحشت نماید و لیکن نظر نمائید براستی گفتارش و وا پس دادن امانتش .

و نیز از عبد الرحمن بن سیا به روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام

باو فرمود آیا تو را وصیت نکنم گفت عرض کردم آری فدایت شوم فرمود بر تو باد براسست گفتن در سخن و رسانیدن امانت بسوی صاحبش تا شریک شوی مردمان را در مال های ایشان چنین و جمع کرد میان انگشتان دست مبارك خود برای تصویر الفت و اتصال راوی گفت پس حفظ کردم آن سفارش را از آن جناب یعنی عمل کردم بآن پس زکوة دادم سیصد هزار درهم یعنی بجهة عمل بآن مالم بآن اندازه رسید که زکوة آن این مقدار شد.

و در امالی صدوق و کتاب جعفریات مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود نزدیک ترین شما نزد من روز قیامت و آن که واجب تر است شفاعتش بر من از شما ها راست گوترین شما ها است در حدیث و نیز در دوم مرویست از آن حضرت که فرمود از مکارم اخلاق است راست گوئی در حدیث.

و در کتاب اخلاق ابو القاسم کوفی مرویست که شخصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که بچه علامت شناخته می شود مؤمن فرمود بوقارش و نرمی و آرامیش و براسست گوئیش در حدیث.

و در امالی صدوق مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود محبوب ترین مردم نزد خداوند تبارک و تعالی بغایت راست گو است در سخنش و نگاه دارنده نمازش و آن چه خداوند بر او واجب نموده با پس دادن امانت .

و نیز در آن جا و در کتاب عیون مرویست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود نظر ننمائید بسوی بسیاری نماز ایشان و روزه

ایشان و بسیاری حج و نیکی ایشان و صدای آهسته ایشان در شب یعنی در وقت مناجات و تضرع نظر کنید بسوی راستی در سخن گفتن و پس دادن امانت در تهذیب شیخ طوسی مرویست از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود پدرم می فرمود چهار چیز است در هر کس که باشد ایمانش کامل است هر صد ما بین فرق تا قدمش گناه باشد از ایمانش چیزی نکاهد راستی و ادای امانت و حیا و خلق نیکو.

و سبط شیخ طبرسی در مشکوة الانوار روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بدرستی که از حقیقت ایمانست که برگزیند راست گفتن را در جایی که ضرر دارد بر دروغ گفتن در آن جا که منفعت دارد و گفتارش تجاوز نکند از کردارش یعنی آن چه را که می گوید بکند و نگوید آن چه را که نمی کند و ظاهر آنست که مراد از ضرر از دست رفتن منفعت باشد نه خسارت و زیان در مال یا بدن یا ناموس و عرض خود یا برادران ایمانی او که در آن جا راست نگفتن جایز بلکه در بعضی اقسام آن واجبست و در نهج البلاغه این مضمون را از آن حضرت چنین نقل کرده

(عَلَامَةُ الْإِيمَانِ أَنْ تُؤْتِرَ الصُّدْقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ عَلَى الْكَذِبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ)

و نیز از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود راست گفتن هدایت می کند بسوی نیکو کاری و نیکو کاری دعوت می کند بسوی بهشت و پیوسته یکی از شما ها راست می گوید تا آن که باقی نمی ماند در دلش جای سوزنی از دروغ تا آن که محسوب می شود و در نزد خداوند تبارک و تعالی راست گو یعنی درج می شود در رشته صدیقین .

و نیز از آن جناب روایت کرده که در ضمن خطبه طولانی فرمود ای مردم آگاه باشید راست گوئید که خداوند با راست گویانست و کناره کنید از دروغ گوئی که آن دور است از ایمان آگاه باشید که راست گو در محل نجات و کرامت است و آگاه باشید که دروغ گو در کناره تباهی و هلاکت است.

و نیز از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که فرمود چهار چیز است که در هر که باشد اسلامش کامل است و گناهانش پاک شده و ملاقات خواهد کرد خداوند تبارک و تعالی را در حالتی که از او خوشنود باشد و فایش بآن چه کرده و قرار داده بر خود برای مردم و راست گوئی بزبانش با مردم و حیا و عفتش از هر زشت در نزد خداوند و زشت در نزد مردم و نیکوئی خلقش با اهل خانه اش.

و در مصباح الشریعه مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود راست گوئی شمشیر خداوند عز و جل است در زمینش و آسمانش که بهر جای فرود آید آن را دو نیمه کند و حضرت صادق علیه السلام فرمود صدق نوریست درخشان در عالم خودش مانند خورشید که بآن روشن می شود هر چیزی بمعنی و حقیقت خودش بدون آن که از آن چیزی کاهیده شود.

و دیلمی در ارشاد القلوب روایت کرده که مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد یا رسول الله عمل اهل جنت چیست یعنی عملی که صاحبش را اهل بهشت کند فرمود راست گفتن هر گاه بنده راست گو شد نیکو کار می شود و چون نیکو کار باشد ایمان آورد یعنی

ایمانش تمام و کامل شود و چون ایمان آورد در بهشت داخل شود .

و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود زینت سخن راست گوئی است و قطب راوندی در لب لباب روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود قصد کنید و اختیار نمائید راست گوئی را پس اگر گمان کردید که در او هلاکت است پس بدرستی که در اوست نجات .

و نیز از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود مرا وصیت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانی که فاطمه علیها السلام را بمن تزویج نمود و فرمود بر تو باد براست گفتن زیرا که آن مبارکست و دروغ گوئی شوم است.

و نیز روایت کرده که آیه شریفه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ صَدَقَةٌ) در حق امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد و غیر از آن جناب کسی بان آیه عمل نکرد چون آیه نازل شد یک دینار داشت آن را بده درهم فروخت و بده مسکین داد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله ده مسئله پرسید

اول گفت یا رسول الله چگونه دعا کنم خدای را فرمود به راستی و وفا .

دوم گفت چه مسئلت کنم از خداوند فرمود عافیت.

سیم گفت چکنم برای نجات خود فرمود حلال بخور و راست بگو و در تفسیر شیخ ابو الفتوح مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود (عَلَيْكُمْ بِالصَّدَقِ فَإِنَّهُ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ وَالْبِرُّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ)

بر شما باد که راست گوئید که صدق راه نماید بنیکوئی کردن و

نیکو کاری راه نماید بهشت و در دعای شب جمعه و غیره رسیده (اَلْهُمَّ ارْزُقْنَا صِدْقَ الْحَدِيثِ وَاَدَاءَ الْاَمَانَةِ وَ الْمَحَافِظَةَ عَلَي الصَّلَوَاتِ)

مقام دوم در مذمت دروغ گفتن و مفاسد آن در دنیا و آخرت خدای تعالی فرمود (اِنَّمَا يَفْتَرِي الْكٰذِبَ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ) جز آن که ایمان نیاورند کسی دروغ نبندد اگر نبود وضوح قبح آن مگر همین آیه کریمه هر آینه وافی بود برای مقصود .

و نیز فرمود (اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كٰذِبٌ) و نیز فرموده (اَنْ لَّعْنَةُ اللّٰهِ عَلَي الظّٰلِمِيْنَ) بر این مضمون آیات بسیار است .

و در کافی مرویست از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود اول کسی که تکذیب می کند دروغ گو را خداوند عز و جل است پس از آن دو فرشته که با اویند بعد از آن خودش که اشتباه ندارد و می داند دروغ گفته و نیز در آن جا و در کتاب عقاب الاعمال مرویست از آن بزرگوار که فرمود خدای عز و جل برای بدی ها قتل ها مقرر کرده و کلید آن قتل ها را شراب قرار داده و دروغ بدتر است از شراب

مؤلف گوید برای زیادتی بدی و زشتی دروغ از شراب و جوهی گفته شده که جمله از آن ها از مطاوی اخبار ظاهر می شود .

اول آن که مفاسد دروغ بیش از مفاسد شرابست زیرا که بسیار شود که از يك دروغ خون ها ریخته و فروج بزنا رفته و مال ها بر باد شده چنان چه در کتاب جعفریات و غیره مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود خداوند عز و جل عذاب می کند زبان را بعدایی که عذاب نکند بآن نحو چیز دیگر از جوارح را پس زبان می گوید ای پروردگار من

مرا عذاب کردی بعدایی که بآن قسم عذاب ننمودی چیز دیگر از جوارح را فرمود پس باو می گویند کلمه از تو بیرون رفت که بمشرق و مغرب رسید پس بآن خون های حرام ریخته شد و بآن مال های حرام گرفته شد و بآن فرج های حرام هتک شد پس بعزت خود قسم که هر آینه تو را عذابی کنم که عذاب نکنم بآن چیزی از جوارح تو را و در آیه شریفه (إِنْ جَاءَكُمُ فَاسِقُ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ) اشاره ایست باین مفسده چه حاصل ترجمه آن آن که اگر فاسقی که از دروغ گفتن باک ندارد خبری برای شما آورد آرام گیرید و بتعجیل نکنید و از دروغ بودن و راست بودن آن خبر تفحص کنید که مبادا بنادان کاری از روی جستجو نکردن از صدق و کذب آن خبر رنجی و گزندی بقومی برسانید آن گاه پشیمان شوید و مراد از آن فاسق ولید بن عقبه بن ابی معیط است چنان چه ارباب سیر و تفسیر ذکر نمودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به بنی المصطلق فرستاد بعد از فتح مکه تا از ایشان صدقه بستاند میان ایشان در جاهلیت عداوتی بود چون قوم او را بدیدند باستقبال او بیرون آمدند برای تعظیم فرمان رسول صلی الله علیه و آله و گمان برد که ایشان او را بخواهند کشتن بترسید از ایشان و بنزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله بنی المصطلق مرتد شدند و صدقه ندادند و مرا بخواستند کشت رسول صلی الله علیه و آله بخشم آمد و خواست تا بغزاء ایشان رود ایشان بیامدند و گفتند یا رسول الله رسول تو بیامد ما بکرامت او را استقبال کردیم چون ما را ما را بدید برگردید و باز پس آمد ندانیم سبب چه بود اکنون بیامدیم و گفتیم مبادا تا خلاف راستی بعرض رسانند که از آن تو را خشمی پدید

آید و صدقات معد است تا کسی آید و آن را بستاند.

القصه پس نتیجه دروغ ولید فاسق تباهی این قبیله بود که خداوند نخواست و این آیه را فرستاد و بعد از امتحان آن خبر دروغ او معلوم و خود رسوا شد.

دویم آن که متعلق دروغ و محل آن بسیار شود که حقوق ناس باشد و از آن دروغ آزار و اذیتی بجان یا عرض یا مال غیر برسد و در شراب خوردن جز حق الله چیزی نباشد پس بعفو و غفران حضرت مٔان نزدیک تر خواهد بود از دروغ گفتن که علاوه بر حق الله بسیار اوقات متعلق حقوق بسیار است .

سیم آن که دروغ ضرر باصل ایمان دارد اساسش را سست و بنیانش را منهدم کند

چنان چه در کتاب کافی مرویست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود الکذب خراب الایمان دروغ بغایت ویران کننده ایمانست و در محاسن برقی مرویست از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود شخصی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که مؤمن بد دل و ترسان می شود فرمود بلی عرض کرد بخیل می شود فرمود بلی عرض کرد دروغ گو می شود فرمود نه و در اختصاص شیخ مفید مرویست که کسی عرض کرد خدمت حضرت صادق علیه السلام که مؤمن بخیل می شود فرمود بلی عرض کرد جان می شود فرمود بلی گفت دروغ گو می شود فرمود نه و نه ستمکار آن گاه فرمود مؤمن آفریده می شود بر هر طبیعتی جز بر خیانت و دروغ گوئی .

ص: 59

و در کافی مرویست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود و الله نخواهید چشید مزه و طعم ایمان را تا آن گاه که ترک کنید دروغ را چه از روی جد باشد یا مزاح و خوش طبعی و گذشت که آن جناب فرمود دوری کنید از دروغ که دروغ دور است از ایمان.

و در دعوات قطب راوندی و مجموعه شیخ و رام مرویست که مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که مؤمن زنا می کند فرمود گاهی چنین می شود گفت مؤمن دزدی می کند گفت گاهی چنین می شود عرض کرد یا رسول الله مؤمن دروغ می گوید فرمود نه خدای فرموده (إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ) بحقیقت دروغ بهم بافند آنان که ایمان نیاوردند .

و در تفسیر عیاشی مرویست که حضرت امام رضا علیه السلام مرد دروغ گوئی را ذکر نمودند آن گاه این آیه شریفه را تلاوت کردند و اما شراب پس چون اثرش در بدن شراب خوار تا چهل روز باقی می ماند همان نمازش را تا چهل روز از درجه قبول ساقط نمودند.

چهارم آن که دروغ سبب اختلال نظم معاش و فساد امور عامه خلایق حتی خود شراب خوار است چه نوع انسان بیک دیگر مربوط و مخلوط و در مقامات شهادت و رسالات و معاملات و وکالات و اقرار و امثال این ها بیک دیگر محتاج و بدروغ گو اعتماد نکنند در آن چه خبر دهد و کلامش را تصدیق ننماید چه متعلق باشد بامور خودش یا بامور سایرین پس کارها معوف بماند و امور مختل و نظم معاش از هم گسسته شود.

و در کافی مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود سزاوار است که مرد مسلم برادری نکند با دروغ گو زیرا که او آن قدر دروغ می گوید

تا اگر وقتی راست گوید تصدیقش نکنند.

و نیز در دو موضع از کافی مرویست باختلاف و تغییر جزئی که بود امیر المؤمنین علیه السلام که چون بالای منبر می رفت می فرمود سزاوار است برای مسلمان که اجتناب کند از مصاحبت سه کس و شمرد آن سه را که سیم ایشان کذابست و بعد از شرح حال هر يك می فرمود .

و اما کذاب پس بدرستی که گوارا نخواهد شد تو را زندگانی با او چه شان دروغ گو آنست که نقل می کند گفته تو را برای مردم و نقل می کند گفته مردم را برای تو بدروغ و هر گاه بآخر رساند نقل حادثه عجیبی را متصل کند بآن نقل حادثه عجیبه دیگر را بدروغ و دروغ گو بسا هست برآستی سخن گوید ولی تصدیق کرده نشود .

و نیز نشان دروغ گو آنست که در هم می اندازد مردم را بدشمنی آن می رویاند کینه ها را در سینه بنقل دروغ های دیگر پس پرهیز کنید از عذاب خدای تعالی و فکر کنید برای خودتان باین که باور نکنید سخنان او را و عداوت مورزید با یک دیگر بنقل های دروغ او و مصاحبت نکنید با او در نهی از مصاحبت کذاب و برادری با او اخبار عدیده وارد شده .

پنجم آن که شراب خور چون از کار خود پشیمان شود استغفار کند برآستی آسوده گردد و از عقبات و عقوبات خوردن شراب برهد و اما دروغ گو پس از ندامت و طلب مغفرت باید از عهده تمام مفاسدی که از دروغ های او پیدا شده و خلاق به آن مبتلا شدند و ضرر بمال یا تن یا عرض ایشان رسید بر آید .

ششم آن که شراب خور اگر توبه کند نزد حاکم شرع مطاع مثلاً چنان چه در فقه مذکور است توبه اش پذیرفته و شهادتش مقبول خواهد بود یا فی الجملة اختلافی در خصوص يك مورد آن و لکن دروغ گو اگر توبه کند و شهادت دهد قبول آن محل اشکالست زیرا که عادت داشتن او به دروغ گفتن نگذارد که حاکم شرع و غیر او وثوق و اطمینان بصدق توبه اش پیدا کنند چه احتمال قوی می رود بملاحظه عادات او که در همین کلام هم دروغ گفته باشد پس شهادت او محل ریبه و تهمت خواهد بود بشرحی که در فقه مذکور است.

هفتم آن که داعی و محرک بر گفتن دروغ غالباً دنائت طبع و پستی فطرت و حرص است چنان چه در کتاب غایات جعفر بن احمد قمی مروی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود دروغ گو مروتش از همه کس کمتر است و خواهد آمد که امیر المؤمنین علیه السلام در وصایای خود هیچ بامام حسن علیه السلام فرمود و الکذب

و در کتاب اختصاص شیخ مفید مرویست از آن حضرت که فرمود دروغ گوئی دروغ نمی گوید مگر بجهة خواری و پستی نفس و گاه شود بجهة حسد و عداوت باشد که او را وا دارد که دروغ بر مؤمنی بنهد و اما شراب خوار چنان چه نقل کنند غالباً دارای علو همت و شیمه سخاوت است هر چند عطایش در غیر محل و بذلش در غیر موقع است در بیشتر اوقات و لکن اصل خصلت نفسانیه او که سخا و علو همت است محبوب و مرغوب و اشرف از صفت قبیحه کذاب است که حرص و بخل و رذالت طبع و پستی فطرتست

هشتم آن که شراب خوار غالباً در زمان هشیاریش خجبل و شرمنده و از خلق حیا کند چه خود داناست به بزرگی جرمش و نخواهد کسی بر آن واقف شود و این صفت حیا نیز پسندیده و ممدوح کافه عقلا است بخلاف دروغ گو که پرده حیا را دریده نه در نزد خود خجبل و نه از خلق شرمی هر چه می خواهد بگوید و هر چه باو بگویند باکی ندارد و این از صفات مذمومه است که هر عاقلی از آن متنفر و صاحبش را از حریم انسانیت بیرون داند .

نهم آن که آن چه شرور و مفسده که از شراب خوار بظهور رسد در حال بی شعوری و بی عقلی اوست بخلاف مفسد و شروری که از دروغ گو پیدا شود که در حال شعور و ادراك اوست و البته قبح آن بیشتر است و باین وجه اشاره نموده مرحوم آقاخوند ملا محمد صالح در شرح کافی .

دهم آن که عمده اسباب تمیز انسان بر حیوان و شرافت او بر او سخن گفتن و کلام است که به آن خبر می دهد هر يك دیگری را به آن چه نمی داند و این نشود مگر آن که صادق باشد و از واقع خبر دهد و هر کس دانا شود به آن چه دیگری می داند پس اگر بنای دروغ گوئی شد سبب تمیز و شرافت بالمره از میان برود بلکه صفت شیطانیت پیدا کند و از این جهت بدتر از شراب خواهد شد چه آن اگر چه عقل را زایل کند اما چند ساعتی بیش نباشد پس از آن بجای خود برگردد و الله العالم برگشتم بر سر رشته کلام سابق .

در جامع الاخبار مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر گاه دروغ گوید مؤمن بدون عذر لعنت کند او را هفتاد هزار ملك و از

قلبش بوی گندی بیرون آید و بالا رود تا برسد بعرش پس لعنت کنند او را جمله عرش و می نویسد خداوند برای او باین دروغ هفتاد زنا که آسان تر آن کسی است که با مادر خود زنا کرده باشد

و نیز روایت کرده که جناب موسی (علیه السلام) عرض کرد ای پروردگار من کدام يك از بندگان بهتر است در عمل فرمود کسی که زبانش دروغ نگوید و فرجش زنا نکند.

و در کافی مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن یکی از خطب های خود فرمود هیچ بدی بدتر نیست از دروغ گوئی

و در کتاب دعائم الاسلام وصیتی طولانی از آن حضرت روایت کرده که در وقت وفات بفرزند خود امام حسن (علیه السلام) و سایر اولاد و شیعیان کرد و آن را نوشت و یکی از فقرات آن اینست (وَلَا تَخْرُجَنَّ مِنْ أَفْوَاهِكُمْ كَذَبَةٌ مَا بَقِيْتُمْ) بیرون نکنید یا بیرون نرود البته از دهان شما یک دروغ مادامی که زنده اید.

و در کتاب شهاب قاضی قضاعی مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود از اعظم گناهانست زبان دروغ گو .

و ابو القاسم کوفی در کتاب اخلاق روایت کرده که مردی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد یا رسول الله دلالت کن مرا بعملی که متقرب شوم بوسیله آن نزد خداوند عز و جل فرمود دروغ مگو پس این سبب شد که همه معاصی را بجهت خدای تعالی ترك کرد زیرا که اراده نمی کرد کردن معصیتی را از معاصی مگر آن که می دید در او دروغی یا چیزی که بدروغ می کشاند پس همه معاصی را از او دور کرد

و نظیر آن چیز است که در کتاب فقه الرضا (علیه السلام) مرویست که مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شد و عرض کرد یا رسول الله بیاموز مرا صفتی و ادبی که فراهم آرد برای من خیر دنیا و آخرت را فرمود دروغ مگو پس آن مرد گفت بعضی حالات داشتم که مکروه بود نزد خداوند تبارک و تعالی یعنی مبتلا بودم بپاره گناهان پس ترك کردم آن را از ترس آن که سائلی از من سؤال کند که فلان کار را کردی پس رسوا شوم و اگر دروغ بگویم در جواب پس مخالفت کرده باشم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آن چه مرا به آن وا داشت:

و نظیر سیم آن مرویست در کتاب لب لباب قطب راوندی که مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد من نماز نمی کنم و زنا می کنم و دروغ می گویم پس از کدام یک از این ها توبه کنم فرمود از دروغ پس آن را قبول کرد و عهد کرد که دروغ نگوید چون برگشت و قصد نمود زنا کند پس بخودش گفت اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله از من بپرسد بعد از آن عهدی که کردم اگر بگویم نه دروغ گفتم و اگر بگویم بلی مرا حد می زند آن گاه خواست در نماز تساهل کند پس بخود گفت اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله از من بپرسد نماز کردی اگر بگویم کردم دروغ گفتم و اگر بگویم نه مرا عقوبت کند پس توبه کرد از هر سه آن ها .

و نیز در اخلاق ابو القاسم مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود سه چیز است علامت منافق اگر خبر دهد دروغ گوید و اگر امانت باو بسپرنند خیانت کند و اگر وعده دهد خلاف کند

و در مصباح الشریعه مذکور است که حضرت صادق (علیه السلام) فرمود

کند دروغ گوید و هر گاه وعده کند خلاف کند و اگر معاهده کند وفا نکند چون با کسی مخاصمه کند گناه کار شود

و نیز از آن جناب روایت کرده که فرمود من ضامنم خانه در گوشه جنت و خانه در وسط جنت و خانه در بالای جنت برای آن که ترک کند مجادله را هر چند محق باشد و برای آن که ترك کند دروغ گفتن را هر چند بهزل و شوخی باشد و برای آن که خلقتش را نیکو کند.

و نیز از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود عادت کردن بدروغ گفتن مورث فقر است.

و نیز از آن جناب روایت کرده که فرمود دروغ گفتن خیانت است یعنی در امانت خداوند که زبانست و او را از این قسم تصرف در آن نهی فرموده .

و در کافی از حضرت صادق علیه السلام مرویست که حضرت عیسی علیه السلام فرمود هر که دروغ بسیار می گوید بها و حسنش بر طرف می شود .

و صدوق در امالی این مضمون را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز روایت کرده

و نیز در کافی مرویست از حضرت صادق (علیه السلام) که فرمود از جمله آن چه مدد کرده خدای تعالی به آن مردم را که غالب شوند بر جماعت دروغ گویان فراموشی است و در آن اشاره است به آن چه مشهور است که دروغ گو حافظه ندارد و از این جهة کلمات متناقضه و سخنان مختلفه از آن ها بسیار صادر می شود و بهمان خود را رسوا و دروغ گوئی خود را واضح کند

و نیز از آن جناب روایت کرده که فرمود دروغ گو هلاک می شود از روی بینه یعنی از روی علم و یقین که می داند چنان نیست که می گوید و پیروانش هلاک می شوند از روی شبهات که در آن دروغ گویان گمان نیک برند که آن چه گویند راستست با آن که مخالف است با محکمت کتاب و سنت و ظاهرا مراد از این دروغ گویان رؤساء ضلالت و پیشوایان گمراهینند .

چنان چه شمه از کیفیت دروغ بافتن آن ها و کیفیت مشتبه شدن آن دروغ ها بر پیروان شان در کتاب سلیم بن قیس از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام مذکور است.

و نیز در آن جا روایت کرده از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که بفرزندان خود می فرمودند که پرهیزید از دروغ در امر کوچک و بزرگ خواه بجد گوئید خواه بهزل و خوش طبعی بدرستی که کسی که دروغ کوچک می گوید و بر دروغ بزرگ جرئت بهم می رساند یا بر خداوند بزرگوار جرأت کرده که مخالفت او نموده است مگر نمی دانید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته بنده راست می گوید تا خداوند او را صدیق می نویسد و بنده پیوسته دروغ می گوید تا خداوند او را کذاب می نویسد.

و در امالی شیخ طوسی رحمة الله علیه مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بابوذر فرمود ای ابوذر کسی که مالک شود و حفظ نماید آن چه میان دوران اوست یعنی فرجش را از حرام و آن چه میان دو لویه اوست یعنی زبانش را از لغو و باطل داخل بهشت شود.

ابوذر گفت گفتم یا رسول الله آیا ما را مؤاخذه می کنند بآن چه گویا می شود بآن زبان های ما حضرت فرمود ای ابوذر مگر مردم را می اندازد بر رو در آتش جهنم چیزی غیر از دروغ و کردهای زبان های ایشان بدرستی که تو پیوسته سالمی از شر زبان مادامی که ساکتی پس چون سخن گفتمی یا ثواب می نویسد برای تو یا عقاب.

ای ابوذر بدرستی که شخصی در مجلسی تکلم می نماید که بکلمه اهل آن مجلس را بخنداند پس بسبب آن فرو می رود در طبقات جهنم بقدر ما بین آسمان و زمین.

ای ابوذر وای بر کسی که سخن گوید و دروغ گوید برای آن که جماعتی را بخنداند وای بر او وای بر او وای بر او.

ای ابوذر هر که خاموش شد نجات یافت پس بر تو باد براست گوئی و از دهان خود بیرون مکن هرگز دروغی را ابوذر گفت گفتم یا رسول الله چه چیز است توبه کسی که عمداً دروغ گوید فرمودند استغفار نمودن و نماز پنجگانه لوث این گناه را می شوید.

و در مجموعه شیخ ورام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود دروغ دری است از در های نفاق .

و در خصال شیخ صدوق مرویست حدیثی طولانی از حضرت صادق علیه السلام که در آن شرایع دین را نوشتند و در آن جا کبائر را شمردند و بعد از ذکر استعمال تکبر و تجبر فرمود و دروغ و اسراف و تبذیر و خیانت

و نیز در امالی خود روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود

شایسته نیست دروغ گفتن چه بجد باشد و چه بمزاح و نه آن که یکی از شما کودکان خود را وعده دهد آن گاه وفا نکند برای آن ها زیرا که دروغ راه می نماید بسوی فجور و فجور راه می نماید بسوی آتش و پیوسته یکی از شما ها دروغ می گوید تا گفته می شود باو که دروغ گفت و فاجر شد و پیوسته یکی از شما ها دروغ می گوید تا آن که باقی نمی ماند. جای سوزنی در دل او از راست و نامیده می شود در نزد خداوند تبارک و تعالی از دروغ گویان .

و نیز در آن جا روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود قبول کنید برای من شش چیز را که متقبل می شوم برای شما بهشت را هر گاه سخن گوئید و نقلی کنید پس دروغ می گوئید و چون وعده دادید پس خلف مکنید و چون بشما امانت بسپرنند خیانت نکنید و دیده گان خود را بپوشانید و فروج خود را حفظ کنید و زبان ها و دست های خود را نگاه دارید .

و نیز در آن جا از آن حضرت روایت کرده که فرمود: (أَعْظَمَ الْمُخْطِئِينَ عَدَاةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِسَانَ كَذَّابٍ) عظیم ترین خطاکاران در نزد خدای عزوجل زبان دروغ گواست یعنی صاحب آن زبان

و در دعوات قطب راوندی مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که دیشب در خواب دیدم که دو نفر آمدند نزد من و مرا بردند بارض مقدسه ظاهرا مراد از آن شام باشد و ذکر نمودند جمله از عجایب که در آن جا دیدند و از آن ها این بود که دیدند مردی را که بر پشت خوابیده و دیگری بر سر او ایستاده و در دستش مانند عصائی بود از آهن

که سر آن کج باشد پس می آمد بر یک طرف روی او و بآن چه در دستش بود می زد از یک طرف دهانش تا قفایش و آن را قطعه قطعه و پاره پاره می کرد و هم چنین بینیش تا قفایش و هم چنین چشمش تا قفای آن آن گاه می آمد بطرف دیگر و می کرد با او آن چه بطرف دیگر کرده بود و از این طرف فارغ نمی شد که طرف دیگر صحیح و بحال اول بر می گشت پس می کرد با او آن چه در مرتبه اول کرده بود پس گفتم سبحان الله این چیست.

خبر طولانی است و در آخر آن ذکر شده که آن دو نفر شرح نمودند برای آن حضرت آن چه را که آن حضرت دیده بودند در آن شب از عجایب و اشخاصی که ایشان را عذاب می کردند تا آن که عرض کردند .

اما آن مردی که رسیدند نزد او که قطعه قطعه می کردند دهانش را تا قفایش و بینیش را تا قفا و چشمش را تا قفا پس آن مردیست که صبح از خانه اش بیرون می رود پس دروغی می گوید که به آفاق می رسد پس با او چنین کند تا روز قیامت.

و در بعضی کتب معتبره این خبر را چنین نقل کرده که آن حضرت فرمود دیدم مردی را که نزد من آمد و گفت برخیز با او بر خاستم پس دیدم دو مرد را یکی ایستاده و دیگری نشسته و در دست ایستاده مانند عصای آهنی بود که آن را در گوشه دهان نشسته فرو می برد تا می رسید میان دو شانه او آن گاه آن را بیرون می کشید و بطرف دیگر فرو می کرد پس چون بیرون می کشید طرف دیگر بر می گشت بحالت اولی که داشت پس بآن که مرا بر خیزانید گفتم این چیست گفت این مرد دروغ گو است که در قبر عذابش کنند تا روز قیامت

و نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود آیا شما را خبر بدهم به بزرگ ترین معاصی کبیره شرك بخداوند است و عقوبت والدین و قول زور یعنی دروغ .

و نیز فرمود که بنده یک دروغ می گوید پس ملك از او دور می شود باندازه یکمیل بجهت بوی عفونتی که از دهانش بیرون می آید.

و نیز فرمود چه قدر بزرگست خیانت آن که تو نقل کنی برای برادرت حدیثی که او ترا تصدیق کند و تو در آن حدیث که نقل کردی دروغ گو باشی .

و در کافی بسند صحیح مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بعد از تلاوت آیه شریفه (فَمَنْ قَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ) که در آن نهی فرمود خداوند در ایام احرام حج از رفث و فسوق و جدال که رفت جماع است و فسوق دروغ و همین مضمون را روایت کرده علی بن جعفر از برادرش حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام

و شیخ صدوق روایت کرده از زید شحام که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از معنی رفث و فسوق و جدال فرمود

اما رفث پس جماعت و اما فسوق پس آن دروغست آیا نشنیدی قول خداوند عزوجل را (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ) اشاره فرمود که خداوند ولید را فاسق نامید بجهت معصیت دروغی که گفته بود و شیخ عیاشی نیز در تفسیر خود سه خبر را نقل کرده که مراد از فسوق در آیه شریفه دروغ است.

و در ارشاد شیخ مفید مرویست که حضرت سید الشهداء علیه السلام

در روز عاشورا در آن گاه که در میدان خطبه می خواند فرمود و الله قصد نکردم گفتن دروغ را از آن زمانی که دانستم خداوند عز و جل دروغ گویان را بجهت دروغ گفتن مبعوض دارد .

و در کافی مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود علامت کذاب یعنی آن که دروغ بسیار گوید آنست که خیر دهد تا از خبر آسمان و زمین و مشرق و مغرب پس چون سؤال کنی او را از مسئله حلال خدای تعالی و حرامش نباشد نزد او چیزی و بعضی از شارحین کتاب کافی فرموده مراد از این کذاب اصحاب مکاشفه است که دعوی علم غیب کنند و آن چه خواهند گویند و در امر دین اقرار بجهل خود کنند و بعضی حکایات نقل کرده از آن جمله پرسید از یکی از مدعیان مکاشفه که اگر کسی در نماز شك کند میان دو و سه حکم آن چیست گفت دل ها صاف است هرگز شك نمی کنیم.

و در عیون شیخ صدوق مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در شب معراج زنی را دیدم که سرش مانند سر خوک بود و بدنش مانند بدن دراز گوش و بر او بود هزار هزار رنگ از عذاب.

و نیز چند زن دیگر را که دیده بود باشکال مختلفه و بانواع عذاب معذب بودند ذکر نمودند صدیقه طاهره علیهما السلام از کردار و سیره آن ها پرسید فرمود اما آن زن که سرش مثل سر خوک و بدنش مثل بدن خر بود پس او تمام و دروغ گو بود.

و در لب لباب قطب راوندی مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود وصیت کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانی که فاطمه

عليهما السلام را بمن تزویج کرد پس فرمود زینهار از دروغ گفتن زیرا که آن روی را سیاه می کند .

و در علل الشرایع شیخ صدوق مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود بدرستی که مرد هر آینه می گوید يك دروغی پس محروم می شود بسبب آن از نماز شب پس چون محروم شد از کردن نماز شب محروم می شود از روزی

و در عقاب الاعمال آن مرحوم مرویست از آن حضرت که فرمود سه نفرند که در روز قیامت ایشان را عذاب می کنند کسی که بسازد صورت حیوانی را عذابش کنند تا آن که بدمد در او یعنی روحش دهد و نتواند در او دمیدن و کسی دروغ گوید در خواب خود باین که گوید چنین و چنان در خواب دیدم و حال آن که ندیده عذابش کنند تا میان دو جو را گره زند و نتواند میان آن دو را گره زدن و کسی که گوش فرا دهد بجهة شنیدن سخنان قومی که آن ها او را ناخوش دارند پس در گوش او سرب بریزند .

و در دعای شریف سحر ماه مبارك رمضان که ابوحمزه ثمالی روایت کرده مذکور است (أَوْ لَعَلَّكَ وَجَدْتَنِي فِي مَقَامِ الْكَذَّابِينَ فَرَفَضْتَنِي)

ای آقای من شاید مرا در جایگاه دروغ گویان یافنی پس مرا ترك کردی و بخودم وا گذاشتی و زمام نفسم را بدست خودت دادی که ندانم مرا بکدام وادی هلاکت خواهد انداخت مراد از دروغ گویان می شود هر زیاد دروغگوئی باشد که به آن عادت کرده باشد یا مراد در این جا خصوص دروغ گویان با خداوند عزوجل است که پیوسته در شب و روز

بزبان اقرار کند که ایمان آوردیم و دروغ گویند و گویند در ایاک نعبد بندگی و پرستش نکنیم غیر حضرت مقدس تو را و دروغ گویند و در ایاک نستعین طلب مدد و اعانت غیر از جناب اقدس تو نکنیم و دروغ گویند و هم چنین در سایر مقامات ایمان و مواضع اقرار و اعتراف به آن و از این بابست آن چه در کافی روایت کرده از ابی اسحق خراسانی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود (اَيَّاكُمْ وَ الْكُذِبَ فَانْ كُلَّ رَاجٍ طَالِبٌ وَ كُلُّ خَاشٍ هَارِبٌ)

زینهار از دروغ آن را از خود دور کنید بدرستی که ظاهر می شود دروغ باین که هر که امیدوار چیزیست در طلب رسیدن و بدست آوردن آنست بکرداری که او را بآن رساند و هر که ترسان باشد از چیزی گریزان باشد از آن افعال که او را بآن کشاند پس شما ها که دعوی کنید مقام خوف و رجا را دانی که راغب و شایق و برسدین بهشت امیدواریم چرا در توسل باسباب رسیدن بآن مسامحه دارید و از شداید و احوال برزخ و قیامت و انواع عذاب دوزخ ترسانیم چرا از او فرار نمی کنید و بخداوند پناه نمی برید و آن حضرت این معنی را در بعضی خطب که در نهج البلاغه موجود است شرح فرمودند باین کلمات :

(يَدْعَى بِزَعْمِهِ اَنْه يَرْجُو اللّٰهَ كَذَبًا وَ الْعَظِيْمَ مَا بَالُهُ لَا يَتَّبِعُنَّ رَجَاوَهُ فِي عَمَلِهِ وَ كُلُّ مَنْ رَجَا عُرِفَ رَجَاوَهُ فِي عَمَلِهِ الْاَرْجَاءَ اللّٰهُ فَانَّهُ مَدْخُوْلٌ وَ كُلُّ خَوْفٍ مُّحَقَّقٌ الْاَخَوْفُ اللّٰهُ فَانَّهُ مَعَاوِلٌ يَرْجُو اللّٰهُ فِي الْكَبِيْرِ وَ يَرْجُو الْعِبَادَ فِي الصَّغِيْرِ فَيُعْطَى الْعَبْدُ مَا لَا يُعْطَى الرَّبُّ فَمَا بَالُ اللّٰهِ جَلَّ ثَنَاوُهُ يَقْصُرُ رُبَّهٖ عَمَّا يَصْنَعُ لِعِبَادِهِ اِتِّخَافُ اَنْ تَكُوْنَ فِي رَجَالِكَ لَهُ كَاذِبًا اَوْ تَكُوْنَ لَا تَرَاهُ لِلرَّجَاءِ مَوْضِعًا وَ كَذَلِكَ اِنْ هُوَ خَافَ عَبْدًا مِنْ عِبِيْدِهِ اَعْطَاهُ مِنْ خَوْفِهِ مَا لَا يُعْطَى رَبِّهٖ فَجَعَلَ خَوْفَهُ مِنَ الْعِبَادِ نَقْدًا وَ خَوْفَهُ مِنْ خَالِقِهِ ضِمَارًا وَ وَعْدًا) .

ادعا دارد بگفته باطل خود که امیدوار است بخداوند دروغ می گوید و الله العظیم العظیم چه شده است او را که امیدواریش ظهور اثری ندارد در مقام عملش در کس را امیدوار باشد البته شناخته خواهد شد آن امیدواری در عملش مگر امیدی که بخداوند دارد و این از آنست که آن چه را رجا نام نهاده چیز است معیوب که از او کار درست و صحیح نیاید یعنی براستی و درستی رجا نیست تا منشاء آثار خاصه حقیقت رجا بتواند شد و هر خوف و بیمی که از هر چه و هر کس دارد ثابت و محقق است بجز خوف و بیم از خداوند و این از آنست که آن چه را در این موقع خوف پندارد مانند شخص رنجوری است که از او کار تندرست ساخته نشود شاهد حقیقت آن که رجا او بخداوند در امر بزرگیست یعنی در امری است که انسانی بفوات آن نتواند رضا داد و حرمان آن را بر خود سهل و آسان نتوان گرفت و رجا او ببندگان در امر کوچک ناقابل است که فوات آن ملین و سهل است و با این حال مبذول دارد درباره مخلوق آن چه را که مبذول ندارد در حق خالق پروردگار چه شده است خداوند جل شانته را که در حق او کاسته می شود از آن چه بندگانش مرعی می دارد آیا بیم آن داری که در رجا بخداوند امید ناروا باشی و یا آن که او را شایسته و محل امیدواری نبینی و هم چنین است حال این کسی در مقام خوف هر گاه بنده از بندگان خدا را خائف باشد خواهد مرعی داشت در حق داشت در حق آن بنده از آثار خوف آن چه را که در حق پروردگار خود در مقام خوف از او مرعی ندارد پس در حقیقت خوف خود را از بندگان نقد گرفته و خوف از خالق

خود را نسیه .

و در کافی مرویست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود هر دروغی صاحبش پرسیده خواهد شد از آن روزی مگر دروغی که در یکی از سه کس باشد مردی که حیلت کند در جنگ خود با دشمن دین پس بار آن دروغ از او گرفته شد یا مردی که اصلاح کند میان دو کس که میان ایشان فسادی بهم رسیده ملاقات می کند این را بسخنی غیر آن سخنی که ملاقات می کند دیگری را بآن اراده دارد باین اصلاح و فسادی که ما بین ایشانست یا مردی که وعده کرده اهل خود را چیزی و اراده ندارد بوعده خود وفا کند .

و سبط شیخ طبرسی این خبر را در مشکوٰۃ خود نقل کرده با زیادتی در آخر آن که غرضش از وعده دادن دفع شر اهل است از خود .

و نیز روایت کرده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود جمیع دروغ گفتن معصیت است جز دروغی که نفعی از آن بمؤمنی برسانی یا دفع کنی بآن ضرری از دین مسلمی .

و در جامع الاخبار مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود تمام دروغ گوئی مذموم است مگر دو امر دفع شر ظلمه یا اصلاح حال میان خلق .

و در کافی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود بدترین روایت ها روایت دروغ است

و نیز روایت کرده از حسن صیقل که گفت گفتم بحضرت صادق

ص: 78

علیه السلام که روایت کردند برای ما از امام محمد باقر علیه السلام در قول یوسف یعنی گماشتگانش که بفرموده او گفتند اَيْتُهَا الْعِیْرُ اِنْكُمْ لَسَارِقُونَ ای قافله بدرستی که شما همه دزدانید .

پس حضرت باقر علیه السلام فرمود که نه دزدیده بودند و دروغ نگفت یوسف و ابراهیم علیه السلام گفت یعنی پرسیدند از قول او که فرمود بر (فَعَلَهُ كَبِيرٌ هُمْ هَذَا فَاسْتَلَوْهُمُ اِنَّ كَانُوا يَنْطِقُونَ) بلکه پاره پاره کرد آن بتان را بزرگ بتان.

سؤال کنید از بتان اگر سخن می گویند در وقت عرض حاجت بآن ها پس حضرت فرمود و الله نه آن ها کردند یعنی پاره پاره کردن و سخن گفتن را و نه ابراهیم علیه السلام دروغ گفت .

پس حضرت صادق علیه السلام بحسن فرمود چیست نزد شما در این روایت یعنی توجیه آن چیست عرض کرد نیست نزد ما مگر تسلیم و قبول کردن حق حضرت فرمود خداوند دوست داشته دو چیز را و دشمن داشته دو چیز را دوست داشته رفتار متکبرانه را در میان دو صف لشکر برای جنگ و دوست داشته دروغ را در مقام اصلاح و دشمن داشته رفتار متکبرانه را در کوچ ها و دشمن داشته دروغ را در غیر مقام اصلاح آن گاه بیان فرمود که قصد حضرت خلیل و صدیق علیهما السلام از آن کلام اصلاح بود .

مؤلف کوید بجهة سهولت حفظ کردن و پیوسته در نظر حاضر بودن مناسب دیدم خلاصه مفسد دروغ و خرابی دروغ گورا که از آیات و اخبار گذشته مستفاد می شود در رشته مختصر در آورم .

- 1- دروغ فسق است (لا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ) و دروغگو فاسق (إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ)
- 2- دروغ قول زور و با بت پرست در یکجا ذکر شده (فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ).
- 3- دروغگو ایمان ندارد (إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ)
- 4- دروغ را اثم نامیدند مانند خمر و قمار
- 5- دروغ گو مبعوض خداوند است
- 6- روی دروغ گو سیاه است .
- 7- دروغ از شراب بدتر است
- 8- دروغ گو بوی دهنش متعفن و گندیده است
- 9- ملك از او دوری کند باندازه يك ميل .
- 10- خدای تعالی او را لعنت کند (اِنَّ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَيْهِ اِنَّ كَانَ مِنَ الْكٰذِبِيْنَ فَجَعَلَ اٰمِنْتَ اللّٰهُ عَلٰى الْكٰذِبِيْنَ).
- 11- بوی گند دهان دروغ گو بعرش رسد.
- 12- جمله عرش دروغ گورا لعنت کنند .
- 13- دروغ مخرب ایمان است .
- 14- دروغ مانع چشیدن طعم ایمانست .
- 15- دروغ گو تخم عداون و کینه در سینها بکارد.
- 16- دروغ گو مروتش از همه خلق کمتر است .
- 17- بجهة بك دروغ هفتاد هزار ملك دروغ گورا لعن کنند .
- 18- دروغ علامت نفاق است .
- 19- دروغ کلید خانه ایست که تمام خباثت در اوست .

- 20- دروغ فجور و دروغ گو فاجر است .
- 21- دروغگو رایش در مقام مشورت پسندیده نیست.
- 22- دروغ زشت ترین مرض های نفسانیه است.
- 23- دروغ انگشت پیچ شیطان است .
- 24- دروغ بدترین رباهاست .
- 25- دروغ مورث فقر است .
- 26 - دروغ محسوب از خبائث است .
- 27- دروغ فراموشی آورد .
- 28- دروغ دریست از در های نفاق .
- 29- دروغ گو بعدابی مخصوص در قبر معذب باشد .
- 30- دروغ محروم کند دروغ گورا از نماز شب پس محروم شود از روزی .
- 31- دروغ سبب خذلان الهی است .
- 32- دروغ سبب گرفتن صورت انسانیت از دروغ گو .
- 33- دروغ بزرگ ترین خبائث است.
- 34- دروغ از کبائر است .
- 35- دروغ از ایمان دور و مجانب اوست .
- 36- دروغ گو از بزرگ ترین گناه کارانست .
- 37- دروغ هلاک کند صاحبش را .
- 38- دروغ حسن و طراوت و بهار از صاحبش می برد .
- 39- دروغگو قابل برادری کردن کسی با او نیست و از برادری.

40- خدای تعالی او را هدایت نکند و راه حق را باو نشان ندهد (اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ).

فصل سیم : معصیت دروغ بستن

در ذکر بزرگی معصیت دروغ بستن بر خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام خدای تعالی در مواضع عدیده بیان حال این جماعت را فرموده و ببعضی از آن تیمناً و تبرکاً اشاره می شود.

در بقره (فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ).

و در آل عمران (فَمَنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ).

و در انعام (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ) و در أعراف: (فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا) در یونس: (فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ) و نیز فرموده: (وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) و نیز فرموده: (إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نَذِقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ) و در هود: (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ

كَذَّبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ آلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (و در نحل (إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) و در كهف (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا) و در طه (وَيَلْكُكُمْ لَا تَقْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيَسُدَّ جَنَّتَكُمْ بَعْدَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى) و در عنكبوت (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَ الْيَس فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ) و در زمر (فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ الْيَس فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ) و نیز فرموده (وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ) و در صف (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ) .

و بهمین پانزده آیه مبارکه قناعت شود برای اثبات بزرگی این معصیت و زجر بی باکان از ارتکاب آن و داخل نمودن خود را در زمره ظالم ترین از بنی نوع انسان و سیاه نمودن رخسار خویش در روز حساب و شریک شدن با متکبرین در مقام عقاب .

شیخ کلینی در کافی و برقی در محاسن روایت نمودند از حضرت صادق علیه السلام که فرمود دروغ بستن بر خداوند و پیغمبرش صلی الله علیه و آله از گناهان کبیره است .

و نیز این مضمون را از آن حضرت روایت کرده بسند دیگر با اضافه دروغ بستن بر اوصیاء علیهم السلام و در تفسیر عیاشی نیز بهمین قسم روایت کرده

و نیز در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که فرمود به ابو النعمان ای ابو النعمان دروغ میند بر ما که مبادا بر طرف

شود و گرفته شود از تو ملت اسلام یعنی این دروغ صاحبش را از حریم اسلام بیرون برد .

و این خبر را شیخ مفید در کتاب ارشاد با جزئی اختلاف روایت کرده و نیز در کافی مروی است که خدمت حضرت صادق علیه السلام ذکر شد که حائك یعنی جولاً ملعونست یعنی این خبر در محضر انورش مذکور شد پس فرمود مراد از آن کسی است که می بافد بر خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله

و نیز در آن جا از آن جناب روایت کرده که بمردی از اهل شام فرمود ای برادر شامی بشنو حدیث ما را و بر ما دروغ مینداز که هر که بر ما دروغ بزند. پس بتحقیق که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بسته و هر که بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دروغ بزند پس بتحقیق بر خدای تعالی دروغ بسته و کسی که بر خداوند دروغ بزند خدای عز و جل او را عذاب خواهد کرد .

و صدوق در کتاب فقیه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصایای خود با امیر المؤمنین علیه السلام فرمود یا علی هر کس عمداً بر من دروغ بزند پس جایگاه نشستن خود را در آتش جهنم قرار دهد

و ابو علی طوسی در امالی و غیر او روایت کردند از ابن ابی الدنیا از امیر المؤمنین علیه السلام که گفت شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود هر کس عمداً بر من دروغ بزند تا آخر در هر در آتش جهنم .

و عماد الدین طبری آملی در کتاب بشارة المصطفی از آن حضرت

روایت کرده که فرمود از من شنیدید و مرا دیدید پس هر کس از روی عمد بر من دروغ بزند پس جایگاه تا آخر آن چه گذشت

و نیز در غوالی اللثالی ابن ابی جمهور احسائی مرویست از آن حضرت که فرمود بپرهیزید از روایت کردن مگر آن چه را که علم دارید بآن و این که از من صادر شده که هر کس بر من دروغ بزند الخ

و سلیم بن قیس هلالی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام در کتاب خود روایت کرده از آن جناب که فرمود بتحقیق دروغ بسته شد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در عهد آن حضرت تا آن که برای خواندن خطبه بر پا ایستاد و فرمود ای مردم دروغ گویان بر من زیاد شدند پس هر که بر من دروغ بزند الخ

و اساتید این خبر شریف در کتب احادیث خاصه و عامه بسیار بلکه آن را از اخبار متواتره شمردند .

و نیز در آن جا روایت کرده که چون عمرو بن العاص بعضی دروغها بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بست و در منبر آن را ذکر نمود بحضور امیر المؤمنین علیه السلام رسید فرمود عجب از اراذل اهل شام که قول عمرو را قبول می کنند و او را تصدیق می کنند و حال آن که در سخن گفتن و دروغ بستن و کمی و رعش بآن جا رسیده که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می بزند و هر که دروغ بزند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله خداوند او را هفتاد نوبت لعنت می کند .

شیخ شهید ثانی رحمه الله در کتاب درایه خود بعد از آن که خبر متواتر را بیان کرده و بسیاری از اخبار را که در آن دعوی تواتر کردند

می فرماید بلی حدیث (مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَوِّءْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ) ممکن است دعوی تواتر او را کردن پس بتحقیق که نقل کرده آن خبر را از پیغمبر صلی الله علیه و آله از صحابه جماعت بسیاری گفته شده که راویان آن خبر از صحابه چهل نفر بودند و گفته شده که شصت و دو صحابی بودند و پیوسته عدد راویان این حدیث در زیادتی بود الخ.

و در کافی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود بدرستی که یک دروغ هر آینه باطل می کند روزه را راوی گفت گفتم و کدام از ما است که صادر نمی شود از او یک دروغ فرمود مراد من نیست آن چه که تو خیال می کنی جز این نیست که آن يك دروغ بر خدای تعالی و بر رسول صلی الله علیه و آله و بر ائمه علیهم السلام است

و در تهذیب شیخ طوسی مرویست از ابی بصیر که گفت شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می فرمود یک دروغ وضو را می شکند و روزه را بگشاید گفت گفتم بجنابش که همه ما تباه شدیم پس حضرت همان کلام سابق را یاد فرمود.

و نیز در آن جا مرویست که راوی گفت پرسیدم از آن حضرت از حال مردی که در ماه رمضان دروغ گفت فرمود افطار کرده و بر او واجبیه قضای آن روز گفت پس گفتم دروغش چه باشد فرمود دروغ بنده بر خداوند و رسولش .

و در خصال شیخ صدوق مرویست از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود پنج چیز است که روزه روزه دار را گشاید خوردن و آشامیدن

و جماع و ارتماس در آب و دروغ بستن بر خداوند و بر رسولش و بر ائمه صلوات الله علیهم

و در نوادر احمد بن محمد بن عیسی مرویست از آن جناب که فرمود هر که دروغ بندد بر خداوند و رسولش و او روزه دار باشد پس روزه و وضویش شکسته یا ناقص شده اگر در گفتن آن متعمد باشد و بر این مضمون اخبار عدیده رسید.

و در تفسیر عیاشی مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود هر کس گمان کرده که خدای تعالی امر نموده بسوء و فحشاء پس بتحقیق که دروغ بسته بر خدای تعالی و بعد از کلماتی چند فرمود و هر که دروغ بندد بر خداوند تبارک و تعالی خدای او را داخل کند در آتش .

و نیز در آن جا مرویست که شخصی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام پرسید از قول خداوند عزوجل (وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ) و چون کنند کاری که بغایت زشتست گویند یافتیم بر آن خصلت پدران خود را و خدای ما را بآن امر فرموده بگوی بدرستی که خدای امر نکند بخصلت بد آیا می گوئید بر خدای تعالی چیزی را که نمی دانید.

پس حضرت فرمود بآن سائل آیا دیدی احدی را که گمان کند که خدای تعالی امر کرده ما را بکردن زنا و خوردن شراب و چیزی از این محرمات پس گفتم نه فرمود چیست این فاحشه که دعوی کنند که خدای تعالی ما را امر نموده بکردن آن گفت پس گفتم خداوند دانا تر است

بآن دو لبش فرمود این سخن از پیشوایان جور است که دعوی کردند که خدای تعالی امر کرده خلایق را که بایشان پیروی و اقتدا کنند پس خداوند ما را خبر می دهد که ایشان بر خداوند دروغ بستند و این دروغ بستن را خداوند فاحشه نامیده.

و شیخ کشی در کتاب رجال خود روایت کرده از حضرت صادق (علیه السلام) که فرمود ما اهل بیتی می باشیم راست گو و خالی نیستیم از دروغ گوئی که بر ما دروغ می بندند و راست ما را بجهة سخنان دروغی که بر ما بسته در نزد مردم بی اعتبار می کنند آن گاه حضرت جماعتی از دروغ گویان در هر طبقه را شمردند پس فرمود خداوند لعنت کند ایشان را ما خالی نیستیم از کذابی که بر ما دروغ می بندد و یا آن که در رای عاجز و بی دست و پا است خداوند کفایت کند زحمت هر دروغ گوی بر ما و گرمی آهن را بایشان بچشانند .

و نیز روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کس دروغ بندد بر ما اهل بیت خداوند او را محشور کند در روز قیامت بحالت کوری و در زمره یهودان و اگر درك کند دجال را ایمان آورد باو در قبر خود

و شیخ صدوق در اکمال الدین و علل الشرایع و طبرسی در احتجاج روایت کردند از محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی که گفت من با جماعتی نزد ابی القاسم حسین بن روح قدس الله روحه که نایب سیم حضرت حجة علیه السلام است بودیم که مردی بر خاست و از او سؤالی کرد و جوابی طولانی دادند محمد بن ابراهیم گفت فردای آن روز بر گشتم خدمت

ابی القاسم و با خودم می گفتم آیا می بینی او را که آن چه دیروز بیان کرد از پیش خودش بود پس ابتدا بدون آن که اظهار کنم فرمود ای محمد بن ابراهیم (لَا أَنْزَلَ مِنْ السَّمَاءِ فَتَخْطَفَنِي الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِي الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَدَّ حَقِيقِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقُولَ فِي دِينِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ بِرَأْيِي وَ مِنْ عِنْدِ نَفْسِي)

هر آینه اگر بیفتم از آسمان پس پرنده مرا بر باید یا فرود آرد مرا باد در جایی دور محبوب تر است نزد من از آن که بگویم در دین خدای تعالی برای خود و از جانب نفس خود بلکه آن چه گفتم از اصل بود و شنیده شده بود از حجت صلوات الله و سلامه علیه.

و نیز در کتاب معانی الاخبار روایت کرده از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله بپرهیزید از تکذیب نمودن خدای تعالی شما را کسی عرض کرد چگونه است این یا رسول الله فرمود یکی از شما ها می گوید خداوند فرمود پس خداوند عز و جل می فرماید دروغ گفتمی من آن را نگفتم و یکی از شما ها می گوید خداوند نفرمود پس خدای تعالی می فرماید دروغ گفتمی بتحقیق که آن را گفتم

و شیخ کشی در رجال خود روایت کرده از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود و الله هیچ کس نیست که دروغ بزند بر ما مگر آن که بچشاند خداوند باو گرمی آهن را .

و در کافی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود کسی که بگوید خدای می داند چیزی را که خداوند نمی داند یعنی کاری کرده مثلا بخلاف واقع آن را نقل می کند و خداوند را گواه می گیرد که حضرت مقدسش می داند و حال آن که چون بی اصل است خدای نمی داند فرمود در این حال

عرش خداوند بلرزه می آید محض تعظیم جلال حق سبحانه و این مضمون را بسند دیگر نیز نقل

و نیز در آن جا از آن جناب روایت کرده که چون بنده بگوید خداوند داناست و حال آن که دروغ گفته خداوند عز و جل می فرماید آیا پیدا نکردی احدی را که بر او دروغ ببندی غیر از من.

و این خبر را مرحوم سید نعمه الله جزایری در انواز چنین نقل نموده که خداوند بملائکه می فرماید ای ملائکه من نظر کنید بسوی بنده من که احدی را نیافت عاجز تر از من که این دروغ خود را بر او حواله کند تا این که آن را حواله کرده بر علم من پس من خواهم کرد باو چنین و چنان از عذاب و خواری و در کتب اصحاب دیده نشده ندانستم از کجا نقل کرده .

مخفی نماند که فتوی دادن بغیر حق گاهی چنان باشد که از حکم خدای تعالی خبر دهد باین که آن را حلال کرده و این را حرام و آن را واجب و آن را مستحب و هکذا.

پس علاوه بر آیات و اخبار سابقه که مال حلال این کاذب را در آن ها بیان فرمودند مضامین دسته دیگر از آیات و اخبار که در آن ها تهدید شده در فتوی دادن بغیر علم و بغیر حق و وعده عذاب های گوناگون باین طایفه داده اند شامل این مفتی کاذب و خاسر خائب خواهد بود و آن آیات و اخبار بآن چه گذشت منظم خواهد شد چون برای اهل بصیرت و انصاف آن چه نقل شده کافی است لهذا از نقل این طایفه از آیات و اخبار که موجب تطویل رساله و ملالت ناظرین بود اعراض نموده بذكر

مطلب اهم و فوايد جديده نافعہ کہ بسط آن در جایی دیده نشده پرداخته و بالله التوفيق

مقام چهارم در اشاره اجماليه باقسام دروغ و حکم آن ها و در این جا دو مطلب است .

مطلب اول در بیان اقسام آن پوشیده نماند که دروغ بملاحظه آن که بر او دروغ بندد و بملاحظه آن که برای او دروغ گوید و بملاحظه مقدار کمی و زیادی آن و بملاحظه قصدی که در گفتن آن دارد و بملاحظه آثاری که بر آن مترتب می شود از صلاح و فساد و بملاحظه ظهور و خفای آن برای شنوندگان و بملاحظه عضوی که دروغ از صاحب آن صادر می شود توسط آن و بملاحظه معنی دروغ در لغت و عرف و مصطلح آن در شرع و غیر آن اقسام عدیده شود و بعضی اقسام آن با بعضی دیگر جمع شود پس بجهت توضیح گوئیم.

اول دروغ گاهی بر خداوند عز و جل و بر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و بر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم است و گاهی بر غیر ایشان و گاهی ربطی بکسی ندارد و افترائی بر احدی بسته نمی شود بلکه مجرد گفتن خلاف واقعی است و جمله از بزرگان علماء صدیقه طاهره علیهما السلام را در حکم ملحق نمودند بقسم اول و هم چنین سایر انبیاء و اوصیاء علیهم السلام را خصوصاً اگر در امر دین باشد که بر گشت دروغ بر نبی یا وصی در آن حال بسوی دروغ بر خداوند عز و جل است.

دویم دروغ بر پیغمبر و امام صلوات الله علیهما گاهی در امور دین است یعنی آن چیز هائی که از شأن ایشانست که باید آن ها را بیان کنند از واجبات

و مستحبات و مکروهات و آداب و حلال و حرام از آن چه متعلق است بریاست و خلافت ایشان از امور سیاسیة مثل عزل و نصب و گرفتن اموال و فرستادن عساکر و امثال آن در این مقام آن چه روضه خوان می خواند که بعد از رفتن علی اکبر بمیدان و آمدن آن حضرت بمادرش لیلی فرمود برخیز و برو در خلوت و دعا کن برای فرزندت که من از جدم شنیدم که می فرمود دعای مادر در حق فرزند مستجاب می شود تا آخر آن که تمام دروغست .

و گاهی در امور دنیا و رسوم معاشرت ایشانست با خلاق که در آن ها با ایشان شریک باشند از خوردن و آشامیدن و خوابیدن و حرکت و سکون و امثال این ها مثل آن دروغی که آن جماعت خوانند که بجناب زینب در حالت احتضار حضرت آمد بیالین آن جناب و کلماتی بزبان عربی از زبان معظمه نقل کنند که در نزد ایشان برهان بر صحت آن خبر مجمول است .

پس نقل کنند که (فرمقاها بطرفه فقَالَ لَهَا أَخُوهُ ارجعی الی الخیمة فقد کسوت قلبی و زدت کربی)

سیم آن که دروغ بر پیغمبر و امام گاهی به نسبت کلامی است بایشان باینکه چنین فرمودند و حال آن که فرمودند مثل دو مثال گذشته و غیر آن که احصاء ندارد و گاهی به نسبت فعلی است بایشان که چنین کردند و حال آن که نکردند مثل قول آن جماعت که حضرت چند حمله کردند روز عاشورا در هر حمله ده هزار نفر را کشت .

و گاهی بر تقریر ایشان است باین که در محضر ایشان کسی کاری

کرد و آن کس را از آن منع فرمودند با آن که تقیه نبود و در منع کردن ترس و بیمی از کسی نداشتند پس آن کار جائز بلکه مرغوب و محبوب خواهد بود .

چهارم دروغ گاهی از گوینده زیاد صادر می شود تا بحدی که صاحبش را در متعارف دروغ گو می گویند و آن کسی است که دروغ گفتن را عادت کرده و طبیعی و ملکه او شده و از او بسیار صادر می شود و در زبان عربی او را کذاب می گویند که در اخبار مکرر ذکر شده و بعضی علماء در ترجمه آن گفته بغایت دروغ گو و لکن بنظر حقیر ترجمه آن همان دروغ گو است چه اگر کسی بدروغ گفتن عادت ندارد و لکن یک دفعه یا دو دفعه دروغی گفت می گویند دروغ گفت و لکن آن شخص را دروغ گو نمی گویند اگر چه بحسب لغت صحیح است و می آید در خبری که دروغ گوی مذموم آن است که مطبوع شده بر دروغ یعنی بر آن سرشته و بآن عادت کرده و بهتر آنست که مقابل این قسم کاذب نامیده شود و آن کسی است که بدروغ عادت ندارد و لکن گاهی از او سرزند.

پنجم آن که دروغ از دروغ گو گاهی از روی جد و حقیقت و اظهار بیان واقع صادر می شود مثل سایر مقاصد و مطالبی که دارد و اظهار می کند پس شنوندگان را در تیه جهالت و اعتقاد خلاف واقع خواهد انداخت و آن چه واقع نیست معتقد ایشان می کند و بر جهل ایشان می افزاید و گاهی از روی مزاح و خوش طبعی است که جز خندانیدن و شوخی کردن مقصدی ندارد و احدی از شنوندگان اعتقاد خلاف واقعی نکند

ششم آن که از دروغ گاهی فساد بلکه مفاسد عظیمه ظاهر شود

چنان چه در بعضی از اخبار بآن اشاره شد مثلاً اگر کسی که ظاهراً باو وثوقی دارند خبر دهد که فلان که غائب و صاحب اهل و عیالست مرده پس بجهة اعتماد بر خبر او مالش تقسیم شود و زنش شوهر کند و از این دو کار احصا نتوان کرد چه قدر خرابی و فساد پیدا شود.

و گاهی مفسده ندارد جز اعتقاد نمودن شنوندگان خلاف واقع را که با اعتقادش بواقع آن در بی فایده بودن یکسان است مثل آن که فلان سلطان مرد یا بر فلان غلبه کرد یا عساکر و مداخلش فلان مقدار است و حال آن که نمرد و نکرد و نیست و لکن در بود و نبود هیچ کدام برای شنوندگان ثمر و فایده نیست.

و گاهی نتیجه دروغ نفع بلکه منافع بسیار باشد مثل دروغی که سبب نجات پیغمبری یا امامی یا مؤمنی از کشته شدن و غیر آن از آزار و اذیت گردد و یا با آن حفظ مالی و عرض و ناموس محترمی شود یا بر اعداء دین در محاربه غلبه کنند و نظایر آن که فساد دروغ در جنب مصالح و منافع مستهلك و نابود است.

هفتم آن که دروغ گاهی ظاهر و آشکار است و بر غالب شنوندگان راه شناختن دروغ بودن آن خبر مستور و مشتبه نیست مثل غالب دروغ های متعارفه و این را کذب جلی گویند .

و گاهی خفی و مستور است که هر کس راه بشناختن دروغ بودن آن ندارد و این را کذب خفی گویند مثل آن چه با پروردگار خود در غالب اوقات عرض کنیم و مدح و ثناء و تمجید و تقدیس کنیم ذات مقدسش را و حالات عجز و افتقار و مسکنت و ندامت و شرمندگی و بندگی و

اطاعت خود را عرضه داریم بلکه صفات جوارح خود را شرح دهیم با خداوند جبار که دلم ترسان و هراسان و در طپش و اضطراب و اشک چشم ریزان و یاد مرگ و حضرت ملك الموت و احوال و عقبات برزخ و قیامت خواب را از من ربوده و آب و طعام را در گلوی من گره نمود و امثال این از سخنان که ابداً واقعی ندارد و معانی و حقایق آن در قلب گوینده نیست و آن چه گوید همه بی اصل و دروغ و این دروغ دروغ است برای خداوند تبارك و تعالی و متجاوز است از حد و احصا مثلاً هر روز و شب در هر وقت نماز که بایستی در محضر جلالش با تمام عجز و انکسار بایستیم می ایستیم و می گوئیم الله اکبر یعنی خداوند عز و جل بزرگ تر است از هر چیز یا از آن که بوصف و لغت در آید و یا در و هم و خیال احدی بگنجد یا ادراك ذات مقدسش بعقول و حواس بتوان کرد یا او را بچیزی قیاس توان نمود و لکن این معانی ابداً در قلب نیست و بزرگی و عظمت حضرت حق تعالی شانه هرگز در دل جای نگرفته و آثار آن در جوارح و اعضا ظاهر نشده چنان چه در بزرگ بودن و شمردن و دانستن بزرگی و عظمت بعضی از مخلوقین مانند سلاطین و حکام در دل علائم و آثار آن در تمام اعضا ظاهر می شود

و در کتاب شریف مصباح الشریعه است که حضرت صادق علیه السلام فرمود هر گاه تکبیر گفتی پس بایست خورد و حقیر بشماری در جنب عظمت و کبریائی او هر چه در آسمان و زمین است پس بدرستی که حق تعالی چون مطلع شود بر دل بنده و او تکبیر می گوید و در دلش عارضی است از حقیقت تکبیر یعنی چیز دیگر را بیش از حق تعالی تعظیم و توقیر می نماید.

حق تعالی فرماید ای دروغ گو آیا مرا فریب می دهی قسم بعزت و جلالتم که تو را محروم می نمایم از حلاوت ذکر خود و محبوب می گردانم از نزدیکی و هم رازی با خود و بعد از تکبیر با این قلب غافل خراب گوئیم :

(وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

روی دل خود را متوجه ساختم بآن کسی که بمحض قدرت کامله بیافرید آسمان ها و زمین را آن دانای نهانی و آشکارا در عالمی که از همه ادیان باطله و مذاهب فاسده مایل و کناره کرده بتوحید و اسلام ملتزم و متمسک و آخر دعا که حاصل ترجمه آن آن که هر چه کنم و گویم و دارایم و در آنم همه برای خداوند عز و جل است پس اگر در وقت گفتن این کلمات تمام روی دل را بحق و ناداشسته و همه کار های خود را وا نگذاشته بلکه بسته کار و بار و رهین متاع بازار و محو آرزو ها و غرق شهوات و وسوسه ها باشد در اول افتتاح نماز دروغ گفته و از این رشته کلام حال سایر آیات و اذکار و ادعیه که بآن ها با پروردگار خود سخن می گویند و برای جناب مقدمش درد دل می کند معلوم می شود خصوص آیه مبارکه (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) و آیه شریفه (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) و شرح داد و آن مناسب رساله نیست و در فصل اول نیز اشاره بآن شده هر کس بعد از تامل در حال خود مفاد و معانی کلماتی که می خواند می داند و در شبانه روز تا چه اندازه دروغ می گوید در حال عبادت خود پس معلوم شد که نتیجه بیشتر نماز ها گفتن دروغ بسیار است که غیر از ذات

حق تعالی کسی راه بمعرفت و فهمیدن دروغ بودن آن ندارد و نیز معلوم شد از تمام کلمات گذشته که دروغ گاهی برخداوند است و گاهی برای خداوند است و گاهی بخداوند است و آن قسم دروغست که خواهد آمد انشاء الله .

و نیز از اقسام دروغ خفی است دروغ هائی که گفته می شود بکنایه و اشاره و تعرض که آن هم شایع و بازاریش رواج است

هشتم آن که دروغ گاهی بمعنای لغوی است باین که بگویند چیزی را که اصلی و واقعی ندارد و گاهی شرعی باین که در مقام نقل اخبار تخطی کند از آن دستور العملی که باو دادند که هر گاه خواست خبری نقل کند این قسم خبر را نقل کند و الا در نزد شارع مقدس دروغ گو باشد هر چند خلاف واقع نیست یا راهی برای شناختن صدق و کذب آن نباشد و این مطلب در مقام آینده توضیح خواهد شد انشاء الله تعالی .

نهم آن که دروغ بر خداوند و رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم بر سه وجه محقق می شود:

اول بنحو متعارف مرسوم که خداوند چنین فرمود یا چنین کرد و پیغمبر یا امام چنین گفت یا کرد و بی اصل باشد .

دویم آن که کاری خود دروغ گو کرده یا نکرده و خلاف آن را یعنی کرده را نکرده و نکرده را کرده نقل می کند و برای اثبات صدق کلام گواه می آورد و می گویند خداوند یا پیغمبر یا امام می داند یا شاهد است که من کردم آن کار را یا نکردم و حال آن که دروغ گفته و گذشت در خبر کافی که خداوند در این حال می فرماید آیا پیدا نکردی احدی را که

بر او دروغ ببندی غیر از من و فرمود عرش بلرزه می آید و بروایتی خدا می فرماید بملائکه که نظر کنید بسوی بنده من که احدی را نیافت عاجز تر از من که این دروغ خود را حواله کند باو تا آن که حواله نمود آن را بر علم من .

آن که دروغی گوید و برای اثبات و تحقق آن قسم می خورد بخداوند تبارک و تعالی و صفات و اسماء شریفه ذات مقدسش یا بر رسول خدا یا بیکی از امامان صلوات الله علیهم و این دروغ را بخداوند گویند و این قسم را یمین غموس گویند که صاحبش را در معصیت آتش دوزخ فرو می برد و یمین کاذبه و یمین حالفه دین نیز گویند یعنی دین صاحبش را می برد و مانند تیغ دلاکان که موی سر را می برد .

دهم آن که دروغ گاهی بزبانست و این قسم شایع متعارف و مصداق حقیقی آنست و گاهی بدست محقق می شود باین که بنویسد از همه اقسام گذشته آن چه را که اصلی ندارد و این هم در شیوع و تعارف مثل اول است بلکه آثار و خرابی آن از زبان بیش تر چه آن چه بزبان بافد زود از خاطرها محو شود ولیکن آن چه نویسد باقی و مستمر قرن ها بگذرد و آن پیوسته گفته و دیده و شنیده شود.

و گاهی بسر دروغ گوید مثل آن که کسی از او پرسد که پیغمبر یا امام صلوات الله علیهما یا فلان چنین فرمود یا کرد پس بسر اشاره کند در این مقام آری و باید بگوید نه یا بسر اشاره ببالا کند یعنی نه در آن جا که باید بگوید آری و بهمین قسم بچشم و ابرو توان دروغ گفتن بلکه بسیار گفته می شود.

و گاهی بگوش دروغ گوید چنان چه مسموع شده از بعضی از مدعیان مقامات عالیه که گاهی در نزد مریدان با آنان که قصد صید کردن شان را دارد گوش بدیوار فرا دارند و چون گوش کننده گان ساکت و آرام شود و بآن جماعت بزبان حال گوش خود خبر دهد که کسی ملکی یا جنی با من سخن می گوید و اسرار می آموزد .

و گاهی بدهان می شود چنان چه اگر از کسی پرسند که امروز اول ماه رمضانست یا آخر شعبان یا روز فطر است یا آخر ماه رمضان و بدانند در اول که اول است و در آخر که آخر است پس سائل را جواب دهد بخوردن چیزی و بهمان خوردن خبر دروغ دهد که آخر شعبان است و نیست و روز فطر است و نیست .

و بهمین قسم در فرج فرض می توان کرد اگر پرسنده زوجه یا مملوکه اش باشد .

و گاهی بسکوت و تقریر شود مثل آن که سائلی از شخصی خواهش کند که من در پیش روی تو وضو می گیرم یا تیمم می کنم اگر پسندیده شرع نیست مرا منع کن پس وضوی باطل بگیرد مثل آن که بعوض مسح پا را بشوید یا دست را منکوساً بشوید یا اصل وضو را معکوس بگیرد و هم چنین در تیمم پیش آن شخص ساکت شود و چیزی نگوید و باین سکوت او را بفهماند که وضو یا تیمم شرعی همین است که بجا آوردی و حال آن که نیست .

و در عادیات مثل آن که جاهلی بدانائی گوید من سوره حمد را مثلاً نزد تو می خوانم هر جا که درست نیست مرا آگاه کن و تعلیم نما پس

اکبر معروف منه قده علی بن الحسین الاصغر را در نزد پای حضرت و گودالی کردند برای شهداء از اهل بیتش و اصحابش که در کنارش افتاده بودند از طرف پاهای حسین (علیه السلام) و همه را جمع کردند و همه را باهم دفن کردند بعد از آن مدفن حضرت عباس را ذکر فرمود و بعد از چند ورق باز این مطلب را شرح دادند و در آخر کلام فرموده (فَمَا أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) رَحْمَتِهِ اللَّهُ الَّذِينَ قَتَلُوا مَعَهُ فَاَنهَم دَقْنُوْهُ وَ لَنَا نَحْصَلْ لَهُمْ أَجْدَاثًا عَلَي التَّحْقِيْقِ إِلَّا أَنَا لَا نَشْكُ أَنَّ الْحَائِرِ مَحِيْطٍ بِهِمْ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ)

اما اصحاب حسین (علیه السلام) که با آن جناب کشته شدند پس ایشان را دفن نمودند در کنار آن حضرت و ما برای ایشان بتحقیق قبوری نتوانیم تحصیل نمود یعنی نمی دانیم هر کدام در کدام موضع دفن شده جز آن که شك نداریم که حائر محیط است بایشان و همه داخل حایرند و این کلام را علما بنحو قبول نقل فرموده و از مطاوی زیارات ماثوره ظاهر و هویدا است و جز حضرت ابی الفضل همگی در زیر پاهای مبارک بعد از شهداء اهل بیت مدفونند و اما حر تا کنون خبری غیر از سیره مستمره شیعه بدست نیامد که در آن جا باشد که حال زیارتش کنند بلکه از کتب مقاتل و اخبار زیارت ظاهر می شود که با سایر اصحابست بلی شیخ شهید اول طاب ثراه در کتاب دروس می فرماید بعد ذکر فضایل زیارت حضرت ابی عبد الله علیه السلام هر گاه زیارت کرد آن جناب را پس زیارت کند فرزندش علی بن الحسین را و هر آینه زیارت کند شهداء و برادرش عباس را و حر بن یزید را الخ و این صریح است که در آن عصر قبر او در آن جا معروف و در نزد آن مرحوم معتبر بود و برای تعیین ما را همین قدر کافی است و اما سایر آن چه گویند در سبب بیرون بردن

حر از میان شهدا و دفن کردن او در آن موضع پس داخل در مجعولات و بافت های دروغ گویانست و ثانیاً جوان ناکام قاسم بن حسن (علیه السلام) را آن همه ظلم در زندگی کردند بس نبود که حال او را از جوار عم اکرام و سایر اعمام و عموزادگان و برادران بیرون بردی ای احمق کذاب حال که این ظلم را با آن شهید مظلوم کردی پس محل دفنش را معلوم کن که در آن جا زیارتش کنند مثل بسیاری از مکان ها که نسبت دهند به بزرگان و اصلاً اصلی ندارد و کسی ذکر نکرده و مستندی دیده نشده مثل خانه منسوب بحضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) و قبور بسیاری که پاره بی مأخذ و پاره معلوم است دروغ بودنش مثل قبر مقداد در شهر و آن که ظاهراً از بعضی مشایخ اعراب باشد و بعضی حمقا نسبت می دهند بمقداد بن اسود کنندی از صحابه کبار رسول خدا صلی الله علیه و آله و حال آن که مقداد در جرف که یک فرسخی مدینه است فوت شده و از آن جا او را حمل کردند و در بقیع دفنش کردند و قبر مختار که شیخ جلیل ابن نما تصریح فرموده در کتاب شرح طلب ثار در شرح حال مختار (وَ اِنْ قُبَّتْهُ لِكُلِّ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَابِ مُسْلِمِ ابْنِ عَقِيلٍ كَالنَّجْمِ الْاَمْعِ) قبه مختار برای هر کس که از مسجد کوفه از در مسلم بیرون رود مانند ستاره درخشان پیداست و معلوم می شود در آن زمان قبر مختار ظاهر و از صحن مسلم هم دور بود حال در داخل مسجد جائی را معین کردند و مختار را در او دفن کردند و تصدیق آن را از علما نقل نمودند تمام دروغ و مجعول مدتی گویا قریب بچهار صد تومان بود بعضی خوانین قاجاریه را از طهران نزد مرحوم خلد آشیان فقیه عصره و علامه دهر شیخ عبد الحسین طهرانی طاب ثراه فرستاد بجهت ساختن قبر مختار نوشتند قبر معلوم نیست مصرف

دیگر شود در جواب اصرار بلیغ کرد که باید در همین محل صرف شود شیخ مرحوم در مقام تفحص بر آمدند حقیر هم در خدمت ایشان بودم غیر از این عبارت ابن نما چیزی بدست نیامد اعراض فرمودند بعضی دیگر گرفتند و کردند آن چه کردند بهر حال این کذاب بی شرم کاش جایی را معین می کرد که اگر از او پرسند که قبر آن مظلوم کجاست نشان دهد سبحان الله حضرت بدست مبارك جسد پاره قاسم را در بغل می گیرد می آورد در پهلوی جسد علی اکبر می گذارد با باقی شهداء اهل بیت .

و شیخ مفید در ارشاد می فرماید بعد از ذکر اسامی شهداء و اهل بیت (وَ هُمْ كُلُّهُمْ مَدْفُونُونَ مِمَّا يَلِي رَجُلِي الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَام) فِي مَشْهَدِهِ حَفَرَ لَهُمْ حَفِيرَةً وَ الْقَوَافِيهَا جَمِيعاً وَ سَوَّى عَلَيْهِمُ التُّرَابَ إِلَّا الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخ)

و این بی انصاف آن جسد شریف را بر داشته نمی دانم بکجا برده برای چه برده آن مظلوم با او چه کرده بود که با او چنین کرده و احمق تر از او آنان که می خوانند و ابداً ملتفت نیستند و علاوه بر آن که در آن محضر انور با آواز بلند چنین دروغ مستهجن گویند غالباً معتقدند که این کلمات از اجزاء زیارتست و این خود بدعتی است در دین و خیانتی است در شریعت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بزرگ و کوچک بودن عمل یا آن چه را اعتقاد کرده که از او نیست البته سبب دخول اول در بدعت و خروج دوم از آن نیست و بحال خود گذاشتن عوام در امثال این امور جزئی و بدعت های محقره مثل غسل اویس قرن و اش ابو الدرداء تابع و منخلص حقیقی معاویه و روزه صمت که در روز سخن نگویند و غیر آن که

احدی در مقام نهی بر نیامده سبب تجری شده که در هر ماه و سال پیغمبر و امام تازه پیدا می شود و دسته دسته از دین خدای بیرون می روند.

و ثالثاً مسلم بن عقیل جلیل القدر عظیم الشان از شهداء اهل بیت علیهم السلام است اما داخل در این سلسله نیست و لهذا در زیارت ناحیه مقدسه که برای شهداء رسیده و نام های ایشان مذکور است و هم چنین در زیارت اول رجب که اسامی ایشان را ذکر فرمودند از جناب مسلم نبردند با آن که دو پسر او را اسم بردند و رابعاً حال هانی تا کنون درست مکشوف نشده و نزد علما هنوز بحد و ثاقت نرسیده . سید اجل بحر العلوم در رجال خود زحمت ها کشیده تا مدحی برای او پیدا کرده اما نه بآن جا که در قطار شهداء کربلا در آید و عجب از این کذاب و ضاع که هانی را ذکر کرده و قیس بن مسهر صیداوی رسول حضرت بسوی اهل کوفه با آن قوت ایمان و عبد الله یقطر رضیع و رسول دیگر آن حضرت با آن علو و مقام و شهادت و ابو رزین سلیمان غلام یا آزاد کرده و رسول آن جناب بسوی اهل بصره و شهادت او بدست همان رجب غدار بن زیاد احدی را ذکر نکرده با آن که مراتب عدیده از اهالی مقدم و ذکر ایشان اولی و اهم بود بجهت این چند کلمه از وضع رساله بیرون رفتیم و لکن فقره معهوده عقده بود در دل و هست و خواهد بود بحسب وضع ظاهر سیر عوام و عدم اعتناء آقایان عظام محض اظهار تاسف باخوان مؤمنین عرض شد.

دوازدهم آن که دروغ گاهی در کلام متعارفست بنحو مرسوم در سخن گفتن یا در نوشتن و گاهی در شعر است بهمه اقسام آن و در کلمات منشوره که قریب و مشابهت بنظم از جهاتی مثل مقامات حریری و غیر او

و امثال آن در حکم این دو قسم فی الجمله فرقی دارند که خواهد آمد انشاء الله تعالی

مطلب دوم در اشاره اجمالیه باحکام اقسام مذکوره

اما در تقسیم اول پس مخفی نماند که کذب بر خداوند و رسول و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم از معاصی کبیره و گناهان عظیمه است در نزد تمام مسلمین و شمرده می شود از ضروریات دین

بلکه بن حجر عسقلانی در کتاب زواجر نقل کرده از جماعتی که آن موجب کفر است و اما دروغ بر غیر ایشان و دروغی که ربطی بکسی ندارد پس شبهه نیست در بودن آن از معاصی بلکه بعضی علما آن را نیز از ضروریات شمرده و مفاد جمله از اخبار گذشته و صریح جماعتی از فقهاء عظام بودن آنست نیز از کبائر و خلافی از احدی نقل نشده و معارضی برای آن از اخبار ذکر نکرده اند مگر در بعضی صور که خواهد آمد انشاء الله پس اقوی شمردن تمام اقسام آنست از کبائر و اما در تقسیم دوم پس دروغ بر خداوند و خلفانش صلوات الله علیهم در امور دین و آن چه از شان ایشانست بیان کردن آن پس حرمت و کبیر بودن آن واضح و قدر متیقن است از آیات و اخبار گذشته و هم چنین در امور دنیا بنا بر اصح و اقوی چنان چه ظاهر آیات و اخبار گذشته است و وجهی برای مقید نمودن آن ها بامور دین معلوم نشده جز توهم بعیدی که مقام ذکر آن نیست.

و علامه حلی در کتاب منتهی تحریر تصریح فرموده و جماعتی نیز از متأخرین مثل صاحب مستند و شیخ فقیه در جواهر و نجات العباد و السد علامه در شرح ارشاد بلکه آن را نسبت بجماعتی داده و خلافی از طبقات

ص: 106

سابقه نقل نشده و مقتضای احتیاط و احترام ایشان نیز تعمیم است در حکم و الله العالم.

و اما در تقسیم سیم پس ظاهر بلکه مقطوع نبودن فرق است میان اقسام سه گانه در حکم بحرمت و فساد روزه زیرا که نقل و حکایات قول یا تقریر ایشان که بنحو شرعی ثابت شد حجت و متبع و بایست بآن عمل کرد و آن را سنت گویند در مقابل کتاب خداوند.

پس هم چنین اگر دروغ و بی اصل شد در هر يك از اقسام صادقست که هم برایشان دروغ بافته پس حکم دروغ بر ایشان در آن جاری و نافذ خواهد بود و جماعتی از علماء نیز تصریح فرمودند و جای شبهه نیست .

و اما در تقسیم چهارم پس حکم قسم اول آن که دروغ از دروغ گوئی صادر شود که بآن عادت کرده و بر آن سرشته شده باشد واضح و قدر متیقن از اخبار و فتاویست

و اما قسم دوم پس اگر دروغ بر خداوند و برسول و ائمه صلوات الله علیهم باشد پس آن هم جای شبهه نیست که بیک دروغ عمدی مکلف فاسق و سایر احکام جاریست و اما در غیر این صورت پس فی الجملة تاملی در آن شده بملاحظه خبری که ثقة الاسلام در کافی روایت کرده از عبد الرحمن بن حجاج که عرض کرد بحضرت صادق (علیه السلام) که آیا کذاب یعنی دروغ گو که در شرع برای او مذمت بسیار رسیده آن کسی است که گاهی در چیزی دروغ می گوید که اگر این دروغ نادر از او مکرر صادر شده کذاب می شود و آن چه درباره او فرمودند بایست رفتار نمود فرمود نه چنین

است نیست احدی از راویان و مصاحبان مگر آن که بنادر از او دروغ صادر می شود پس بایست ترك نمود روایت همه راویان و مصاحبت همه مصاحبان را و لکن مراد کذابیست که مجبول بر دروغست یعنی بی مبالات از او صادر می شود و آن را بسیار می گوید و بر آن عادت کرده و از آن ندامت ندارد و ظاهر این خبر آنست که کذب محرم که از کبایر محسوب است کذب چنین شخص است

پس اگر گاهی از کسی سرزند و نیست کسی که چنین نباشد پس آن معفو و بر آن دروغ مؤاخذه نیست و لکن بمجرد این یک خبر نتوان از ظاهر اخبار بسیار دست کشید که حاصل مفاد آن ها آن که دروغ یکی از معاصی کبیره است پس حال آن حال آن ها خواهد بود و از بدیهیاتست که در هیچ کبیره حتی آن چه متعلق است بسخن گفتن و محل آن زبان است مثل شرك و غیبت و قذف و فتنه و غیر آن شرط نشده در کبیره شدن و معصیت بودنش آن که از انسان مکرر صادر شود بلکه هر کدام از آن ها اگر یک دفعه عمداً از مکلف صادر شود فسق آورد و حد و سایر احکام بر آن جاری است و قبح کذب شرعاً و عقلاً کمتر از جمله از آن ها نیست بلکه از آن ها سخت تر است چنان چه گذشت که از شراب بدتر و کلید خانه تمام خبائث است و بعضی علما فرموده در شرع مطهر برای دروغ حد قرار داده نشده با آن که از شراب بدتر است بجهة کثرت و شیوع آنست در محاورات و مکالمات و لهدا قبح آن از انظار برداشته شده و نیز تواند دروغ گو خود را رها کند بذکر پاره وجوه برای گفته یا گفتن خود که لا محاله سبب شبهه شود.

و بالجمله ناچار باید گفت که مراد از کذاب در این خبر شریف آن کسی است که در اخبار عدیده نهی از مصاحبت و مخالطت با او کردند و شاهد بر صدق این مدعی و صحت این معنی آن که آن مفسده که ذکر فرمودند که بر مصاحبت با او مترتب می شود جز در آن قسم کذاب می باشد و در مراقبت و معاشرت با هر کاذب پیدا نشود و یا آن که مراد سؤال است از آن که خداوند عز اسمه او را در دفتر کذابین می نویسد و گذشت که آن هم کسی است که پیوسته دروغ گوید تا کارش آن جا کشد که در آن دیوان درج شود پس واضح شد که در معصیت بودن و کبیره شمردن دروغ فرقی میان این دو قسم نیست اگر چه قسم اول اشد و مفسادش از جهاتی بیشتر است.

و اما در تقسیم پنجم اما قسم اول بس حکم آن واضح است

و اما قسم دوم پس آن نیز بر دو قسم است.

اول آن که اصل کلامی که می گوید و خبری که می دهد بهزل باشد باین که قصد معنی از لفظ نمی کند بلکه کلماتی بی قصد معنی از زبانش جاری می شود نظیر آن که در خواب یا سهوا سخن گوید و این قسم کلام در غیر این مقام در شرع انور حکمی ندارد از حرمت و جواز و صحت و فساد عقود و ایقاعات و شهادتات و غیر آن ها که از چنین شخصی صادر شود و لکن باقرینه ظاهره در کلام که آن از او بی قصد صادر شده و در عداد لغو و بیهوده محسوبست .

و اما در این مقام پس بعضی از علماء آن را مثل سایر کلمات هزل و سخنان بیهوده شمرده و از دایره کذب بیرون نموده زیرا که کذب خبر

دروغ است و بی قصد معنی کلام خبر نخواهد بود پس برای کذب محلی نیست و لکن بعضی از بزرگان علماء محققین اشکال کردند در بیرون کردن آن بملاحظه اخبار عدیده گذشته که امر فرمودند در آن بترك دروغ چه بجد باشد یا بهزل آن را داخل در کذب حرام شمردند و این مقابل را مؤید فرمودند بآن چه گذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود به ابوذر ای ابوذر وای بر کسی که سخن گوید و دروغ گوید برای آن که جماعتی را بخنداند وای بر او وای بر او وای بر او زیرا که غالب قصه های باطله و حکایات دروغ مضحکه در این مجالس بهزل و خوش طبعی گفته می شود و آن چه فرمودند مطابق احتیاط است هر چند خلاف سیره متعارفه است .

دوم آن که قصد معنی دارد لکن این نقل دروغ و حکایت بی اصل را در مقام شوخی و مزاح و مجالس انس بطالین می کند که ایشان را مشغول کند و بخنداند و البته این قسم داخل است در مراد از هزل مذکور در اخبار گذشته که امر فرمودند به ترک آن و راهی نیست برای جواز آن.

و اما در تقسیم ششم پس قسم اول آن حکمش واضح است و حرمت آن ضروری است و هم چنین قسم دوم زیرا که حرمت دروغ بالضروره مقید نیست بوجود مفسده در آن .

و اما قسم سیم پس حکم اجمالی آن معلوم است زیرا که در مقام تقیه و وقت خوف بر جان یا مال یا عرض دروغ جایز بلکه در بسیاری از مقامات گفتن آن واجبست و هم چنین در مقام غلبه بر اعداء دین و اصلاح

بین اخوان مؤمنین و دفع شرور اهل و عیال یا بجهة طیب خاطر ایشان حسب نصوص سیار و فتاوی علماء اختیار دروغ جایز بلکه فرمودند اصلاح دروغ نیست و لکن اشکال در دو مقام است.

اول آن که در وقت ضرورت بدروغ گفتن بجهة دفع شر و خلاص شدن آیا جایز است دروغ مطلقا یا جواز آن در آن وقت مقید است به آن کسی که نداند یا نتواند که توریه کند باینکه بگوید کلامی و قصد کند از آن معنی صحیح واقعی را و لکن غرضش در گفتن این کلام که ظاهر معنی آن دروغ است و مخاطب بهمان قناعت کرده دست از او می کشد در مثل موارد مذکوره و مثل آن که کسی در خانه اذن می طلبد خادم صاحب خانه بامر او یا بجهة میل او می گوید این جا نیست و غرض او از این جا محل معینی از خانه که در آن جا نیست و لکن آن شخص از کلمه این جا خانه می فهمد چنان چه ظاهر اوست پس بر می گردد .

و در کتاب سرائر شیخ فقیه ابن ادریس حلی مرویست از ابن بکیر که گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام مرویست کسی از او اذن می طلبند پس می گوید بکنیزك خود بگو این جا نیست یعنی جای معین خالی از خانه فرمود باکی نیست و این دروغ نیست پس اگر بداند و بتواند توریه کردن بتوریه سخن بگوید و از خود ضرر و شر را دفع کند و دروغ گفتن برای او جایز نیست زیرا که با دست رسیدن بتوریه ضرورتی ندارد بدروغ گفتن و این مختار جماعتی از اکابر محققین است و لکن در این مقام کلام بسیار است و محل آن فقه است و تکلیف هر مقلدی رجوع بمجتهدیست که او را ملجا خود قرار داده بهر نحو اذن

داد بهمان قسم عمل کند.

دویم آن که میزان صلاح چیست و چه اندازه از نفع عمومی کافی است در بردن قبیح کذب و آوردن اذن در ارتکاب آن و ایضاً این دروغی که جایز شد ارتکاب آن بجهة اصلاح مفسده مطلق دروغست هر چند بخداوند و رسول و ائمه صلوات الله علیهم باشد یا مخصوص است بغیر این صنف از دروغ و محل توضیح آن مطالب کتب فقهیه است و ظاهر کلمات فقها رضوان الله علیهم حرمت کذب بر خدا و رسول است مطلقاً هر چند در آن نفع و صلاح عمومی باشد و وضع حدیث را برای هیچ مطلبی جایز ندانستند.

شیخ شهید ثانی و غیره در مقام بیان موضوعه و مجعوله باین مطلب در کتب در آیه اشاره نمودند و فرمودند که جماعتی بودند که کار ایشان این بود یعنی جعل کردن اخبار دروغ بعضی بجهة جاب مال و بعضی بجهة تقرب بر خلفاء جور و لکن ضرر آنان که از این جماعت معروف بودند از بزه و صلاح و مردم ایشان را می شناختند و از ایشان می شنیدند و قبول می کردند و بجهة خیال فاسدی اخبار جعل می کردند بیش تر از همه است زیرا که این احادیث دروغ را از ایشان می گرفتند و نشر می دادند و خلق اعتقاد می کردند که از خدا و رسول است و بآن عمل می کردند .

چنان چه از ابی عصمت نوح بن ابی مریم مروزی نقل کردند که باو گفتند تو از کجا آوردی از عکرمه یعنی خبری که نسبت می دهی آن را بعکرمه از ابن عباس در فضایل هر سوره جدا جدا و این حدیث در نزد

ص: 112

اصحاب عکرمه یعنی آنان که راویند از او نیست گفت دیدم مردم را که از قرآن اعراض کردند و مشغول شدند بفقہ ابو حنیفہ و مغازی محمد ابن اسحق پس این حدیث را قربة الی الله جعل کردم و ابن ابی عصمت را جامع می گفتند و ابو خاتم بن حیان که از معروفین علما جرح و تعدیل اهل سنت است گفته که ابو عصمت جمع کرده همه چیز را مگر راست گوئی و ابن حیان روایت کرده از ابن مهدی گفت که گفتم بمسیره ابن عبد ربه از کجا آوردی این احادیث را که هر کس بخواند فلان سوره را برای اوست چنین ثواب پس گفت آن را وضع کردم که مردم در قرائت قرآن رغبت کنند.

و از موئل بن اسمعیل روایت شده که گفت شیخی روایت کرد برای من خبری طولانی که سندش می رسد به ابی بن کعب در ثواب خواندن يك يك از سوره های قرآن پس بآن شیخ گفتم کی برای تو این خبر را نقل کرده گفت شخصی در مداین و او زنده است پس رفتم نزد او باو گفتم کی این حدیث را برای او نقل کرده گفت خبر داد مرا بآن شیخی در واسط و او زنده است پس رفتم بسوی او پس گفت روایت کرد آن را برای من شیخی در بصره پس بنزد او رفتم پس گفت خبر داد مرا بآن شیخی در عباد آن پس بنزد او رفتم پس دست مرا گرفت و داخل کرد مرا در خانه پس دیدم در آن جا جماعتی از متصوفه را و با ایشان بود شیخی .

پس گفت این شیخ حدیث کرد مرا بآن خبر پس بآن شیخ گفتم کی برای تو نقل کرد گفت هیچ کس برای من آن را نقل نکرد و لکن

چون دیدم که مردم از قرآن اعراض کردند پس این حدیث را برای ایشان وضع کردم تا قلوب خود را برگردانند بسوی قرآن .

و شهید ثانی در شرح در آیه خود فرموده که این حکایت را جماعتی از علماء یعنی از اهل سنت نقل کردند و بالجمله گمان نمی رود و احدی از علما اذن دهد در وضع حدیثی هر چند مختصر باشد برای نفعی هر چند کل باشد چه فتح این باب خراب کردن اساس شریعت است و پیدا شدن آئین تازه و دین جدیدی در هر ماه و سال و ظاهر آنست که بعضی از روضه خوانان از آن شیخ صوفی عباداتی تقلید کرده اند و لکن آن شیخ احمق بملاحظه بی رغبتی خلق از قرآن توهم تقریبی کرده و آن خبر را جعل کرده و در آن عمل خیال جلب نفعی برای او نبود .

و اما این جماعت در هر منبر که برآیند تازه آرند و در هر مجلس که در آیند مشتی از تخم دروغ بکارند و هر گاه فتوری در سامعین بینند خبری فوراً بیافند و اگر خبر معتبری نقل کنند از او شاخ و برگ بی اندازه در آرند.

و لهذا منقولات ایشان از ضبط و حساب و جمع آوری در مطاوی کتاب گذشته و کرام الکاتبین را بتعب و عجز در آورده چنان چه در اخبار بان اشاره شده همه این ها نفع جزئی عاجل و متاع قلیل زائل .

و از این کلمات مکشوف شد که محل دروغ جایز برای اصلاح مفاسد امور غیر دروغ بر خداوند و رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم است و از آن چه بایست در این مقام تنبیه نمود آن که حکایات و

امثال که از زبان حیوانات بلکه نباتات و جمادات است ساخته می شود بلکه هزار ها از آن ساخته و نوشته شده اگر بی غرض یا با غرض فاسدی باشد حکم آن مثل حکم سایر دروغ ها است گفتن و نوشتن و فروختن و خریدن آن حرام و معامله بر آن باطل است و اگر برای توضیح و نشان دادن آثار حکم الله و واقف نمودن بر دقائق صنایع ربانیه و ظاهر کردن نتایج حسنه اخلاق های پسندیده و آشکارا نمودن مفاسد و آثار قبیحه صفات های ذمیمه و غیر آن از منافع علمیه و فواید عملیه که کافه بنی نوع انسان بآن محتاج و در ترغیب و ترهیب و تکمیل نفوس برای آن تاثیر است تمام پس در جواز آن حسب نص و فتوی بلکه بمقتضای عقل نبایست شبهه نمود و از حریم دروغ محرم باید آن را بیرون نمود و در عداد کلمات حکمت و سخنان وعظ و نصیحت محسوب داشت .

و در احتجاج شیخ طبرسی مرویست که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در آن مجلس می شوم معاویه که برای مفاخره و طعن بر آن حضرت و پدر بزرگوارش آراسته بود در جواب کلمات قبیحه پسر عثمان فرمود اما توای عمر و بن عثمان پس با آن حمقی که در جبلت تست که نتوانی در کشف این امور غور رسی کنی پس مثل تو داستان آن پشه است که بر نخل نشست و نخل را گفت محکم باش که می خواهم از تو بزریر آیم نخل باو گفت من ندانستم تو کی بر من نشستی که فرود شدنت بر من گران آید و علامه حلی در تذکره و محقق ثانی در جامع المقاصد در کتاب اجاره بعد از ذکر جواز اجاره دادن انسان خود را برای کتابت قرآن فرمودند (وَ كَذًا كَتَبَ السَّيْرِ وَالْاِخْبَارِ الصَّادِقَهُ وَالشَّعْرُ الْحَقُّ دُونَ الْكَاذِبَةِ وَلَا بَأْسَ بِالْأَمْثَالِ وَالْحِكَايَاتِ وَمَا وُضِعَ عَلَى السِّنِّ لِعَجْمَاوَاتِ).

و همچنین جایز است برای نوشتن کتب سیر و اخبار صادقه و شعر حق نه اخبار یا شعر دروغ و باکی نیست یعنی در اجیر شدن برای نوشتن امثال و حکایات و آن چه وضع نمودند و جعل کردند بر زبان کند زبانان حیوانات و ظاهراً نظر هر دو بزرگوار بمقاله حیوانات کتاب اخوان الصفا باشد که در این باب بی نظیر است یا کتاب کليلة و دمنه که حکمای هند برای تهذیب صفات و تکمیل اخلاق وضع نمودند و آن هم در این فن عدیلی ندارد و بالله التوفیق .

اما در تقسیم هفتم پس حکم دروغ جلی واضح است و هم چنین حرمت قسم خفی آن اگر سبب خفاء صریح نبودن لفظ باشد در افاده آن معنی دروغ بلکه آن دروغ را باشاره و کنایه و تعریض بگوید مثل آن که کسی گاهی نماز شب نکرده و می خواهد بحاضرین برساند که می کنیم پس از فروع جزئیة و نوادر مسائل نماز شب سؤال می کند بنحوی که همه معتقد شوند که کار دائمی اوست یا غذا را بسیار کم بخورد در حضور غیر و برساند که از کم خوراکانست و حال آن که نیست و این عمل بملاحظه دیگر ریا هم می شود بهر حال در حکم آن نباید شبهه کرد چه پیوسته خلق بسیاری از مقاصد خود را بوسیله اشاره و کنایه بیان می کنند و بدیگران می فهمانند و بتوسط آن ها از مقاصد خبر می دهند پس اگر اختلافی در آن ها باشد و بر طبق واقع جاری نشد دروغ خواهد بود و حکم آن برایش بیاید و اگر سبب خفاء نهادن معنی دروغ است در سویداء قلب و مکنون خاطر پس فهمیدن حکم آن از غوامض مسائل است و امر گوینده دائر است میان دو محذور اگر بخواند نتواند چه بسیاری از آن

واجبست و جمله مستحب مؤکد از خواندن آن ها گریزی نیست و اگر بخواید بخواند بچه رو بخواند خود داند که آن چه با خدای خود را از کند و از حال خود خبر دهد دروغ و اصلی ندارد بلی آنان که معانی کلماتی را که می خوانند نمی دانند فی الجملة از این غانله و مخاطره آسوده اند مثل آن طایفه که در آن چه از حال خود خبر دهند صادق باشند تمام مصیبت و تحیر برای دسته ایست که می دانند معانی کلماتی را که بزبان می خوانند و دارا نیستند آن چه را گویند و این مقام را بسطی لازمست که مناسب رساله نیست و اما در تقسیم هشتم پس حکم لغوی آن که قدر متیقن است از دروغ حرام واضح است و حکم دوم آن خواهد آمد در مقام پنجم ان شاء الله .

اما در تقسیم نهم پس هر سه قسم از گناهان کبیره اند و آیات و اخبار در بزرگی قسم دروغ خوردن بخداوند عز و جل بسیار است و در جمله از آن هاست که قسم دروغ خانه ها را خراب و ویران می کند و صاحبش و بال آن قسم را پیش از مردن خواهد دید و نسل را منقطع می کند و خدای تعالی از او بی زار است و بهشت را بر او حرام می کند و از آن سه نفر است که حق تعالی درباره ایشان فرموده (وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) و فرموده نمی رسانم رحمت خود را بکسانی که مرا عرضه قسم دروغ خود قرار دادند

اما در تقسیم دهم پس مستور نماند که هر فعلی که قصد شود بآن خبر دادن کسی را بامری در حکم آن قولی است که در این مقام گفته می شود از صدق و کذب و حرمت و کراهت و جواز و غیر آن چنان چه در این مقام جماعتی تصریح فرمودند و در نظیر آن غیبت حرام نیز تصریح کردند

که فرقی نیست میان قول و فعل شیخ شهید ثانی در کشف الریبه فرموده بدان که این یعنی غیبت حرام و یاد کردن برادر مؤمن به بدی مقصود نیست بزبان بلکه گفتن آن را یعنی غیبت کردن بزبان را حرام کردند بجهة این که در آن فهمانیدن غیر است نقصان برادر مؤمن تو و شناساندن او را بغیری که او را از آن بد آید و ناخوش دارد پس تعریض مثل تصریح است و فعل در آن مثل قول است و اشاره و ایما و چشمک زدن و رمز و کنایه و حرکت و آن چه بفهماند مقصود را داخل است در غیبت و مساویست با زبان در آن معنی که سخن گفتن را بجهة آن حرام کردند .

و از این بابست آن چه روایت شده از عایشه که گفت داخل شد بر ما زنی چون مراجعت کرد بدستم اشاره کردم یعنی کوتاه قد است پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود غیبت کردی او را از این رقم است محاکات باین که راه رود لنگان لنگان مثل آن که او راه می رود بلکه آن سخت تر است از غیبت زیرا که آن اعظم است در تصویر آن عیب و فهماندن غیر از غیبت بزبان انتهی و قریب باین را استاد اعظم انصاری طاب ثراه در کتاب مکاسب فرموده اند و این کلمات را اگر چه در باب غیبت ذکر کرد و لکن در این جبهة فرقی میان آن و کذب نیست بلکه غیبت حقیقه از اقسام خبر صادق است و اگر دروغ شد آن را بهتان گویند پس در آن دو جبهة حرام خواهد بود پس واضح شد که بحرکت دادن هر عضوی برای فهماندن مطلبی که واقعی ندارد صاحب آن در قطار دروغ گویان محسوب و چنانست که آن را بزبان گفته باشد.

و اما در تقسیم یازدهم پس حکم دروغی که گوینده اش مخاطب

زنده شنونده عاقل داشته باشد واضح است و هم چنین آن مخاطب که چنین است هر چند بظاهر در عداد غیر ایشان محسوبست مثل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین صلوات الله علیهم چه بمقتضای اصول مذهب و اخبار بسیار و فقرات اذن دخول در مشاهد مشرفه ایشان که باید گفت :

(اِنَّ هٰذَا اَنَّكَ تَسْتَهْدُ مَقَامِي وَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَ تَرُدُّ سَلَامِي) گواهی می دهم که می بینید جایگاه مرا و می شنوید سخن مرا و می کنید سلام مرا خطاب با ایشان در نزد قبور مطهره ایشان مثل خطابی است که با زندگان حاضر شنونده عاقل کرده می شود بلکه قبور مؤمنین نیز ملحق است بمراقده منوره ایشان

چنان چه از بعضی فقرات زیارات ایشان معلوم می شود .

و ابن طاوس در کتاب فلاح السائل از کتاب مدینه العلم صدوق نقل کرده که در آن جا روایت کرده از محمد بن مسلم گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام که مردگان را زیارت بکنیم فرمود آری گفتم چون برویم نزد ایشان آگاه می شوند بما یا گوش می دهند بسخنان ما فرمود آری قسم بخداوند که هر آینه ایشان دانا می شوند بشما یعنی برفتن شما نزد ایشان و فرحناک می شوند برفتن شما و انس می گیرند بشما و نیز در آن جا از صفوان بن یحیی روایت کرده گفت گفتم بحضرت ابی الحسن علیه السلام آیا مرده می شنود سلام آن را که بر او سلام می کند فرمود آری شنیدند آن جماعت و حال آن که کفار بودند و مؤمنین نمی شنوند یعنی مؤمنین سزاوار ترند بشنیدن از کفار و حضرت در این

کلام شریف اشاره فرمودند بقصه کشتگان کفار در جنگ بدر که ایشان را در چاهی انداختند .

چنان چه شیخ مفید در شرح عقاید صدوق تغیر او روایت کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله ایستاد بر سر چاه بدر پس فرمود بمشرکینی که کشته شده بودند در آن روز و آن ها را در چاه انداخته بودند چه بد همسایگانی بودید برای رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از منزلش بیرون کردید و او را آواره نمودید آن گاه جمع شدید و با او محاربه جمع کردید پس من یافتم که آن چه خدای بمن وعده داده بود راست شد یعنی ظفر بر شما و هلاک نمودن شما پس عمر گفت یا رسول الله چیست این گفتگوی تو با کله ای پوسیده

پس فرمود ساکت شو ای پسر خطاب قسم بخدا که تو شنونده تر نیستی از ایشان و نیست فاصله میان ایشان و میان آن که بگیرندشان ملائکه با عمود های آهنین جز آن که روی خود را چنین از ایشان بر گردانم.

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کردند که سوار شد بعد از فراغت و آسودگی از حرب های بصره و در میان صفوف می گشت تا گذشت بکعب بن سوره و او قاضی بود در بصره که عمر بن خطاب ولایت قضاوت آن جا را باو داده بود در آن جا مقیم شد و قضاوت می کرد میان اهل بصره زمان عمر و عثمان و چون نایره فتنه مشتعل شد در بصره قرآنی برگردنش معلق کرده با اهل و فرزندانش بیرون آمد و با امیر

ص: 120

المؤمنین علیه السلام مقاتله کردند تا تمامی کشته شدند پس امیر المؤمنین علیه السلام بر سر او ایستاد و او در میان کشتگان افتاده بود پس فرمود کعب بن سوره را بنشانید پس او را نشانند میان دو نفر پس فرمود ای کعب بن سوره (قَدْ وَجَدْتَّ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتَّ مَا وَعَدَ رَبِّيكَ حَقًّا) آن چه را پروردگارم بهمن وعده داد از نصرت و ظفر یافتم که حق بود آیا تو هم یافتی آن چه را پروردگارت بتو وعده داد که حق بود یعنی از عذاب و نکال که برای ناکثین مهیا فرموده پس فرمود کعب را بخوابانید پس اندکی سیر کردند که گذشتند بطلحة بن عبد الله افتاده فرمود طاحه را بنشانید پس او را نشانند پس همان کلام را باو فرمود .

پس مردی از اصحاب آن حضرت عرض کرد یا امیر المؤمنین چیست این سخن گفتن تو با دو کشته که نمی شنود فرمود بخداوند قسم هر آینه بتحقیق که شنیدند کلام مرا چنان چه شنیدند اهل قلب یعنی چاه بدر کلام رسول الله صلی الله علیه و آله را .

و از خیر صفوان گذشته معلوم می شود که شنیدن کفار کلام آن حضرت را از روی اعجاز و تصرفی نبوی در اجساد خبیثه آن ها نبود بلکه بحسب رشته تطورات خلقیه آن ها در عوالم غیب و شهادت بود لهذا فرمودند مؤمن احق است باین مرتبه بجهة قوت وجود و صفا و روح او و نیز تأیید می کند دعوای مذکوره را آن چه در نوادر علی بن اسباط مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بمردی هر گاه زیارت کردید مردگان خود را پیش از طلوع آفتاب می شنوند و جواب می دهند و هر گاه زیارت کردید

ایشان را بعد از طلوع آفتاب می شنوند و شما را جواب نمی دهند پس واضح شد که هر يك از مردگان مؤمنین را در وقت زیارت ایشان بایست مانند مخاطب حاضر زنده پنداشت و با او سخن گفت که می دانند و می شنوند و جواب می دهند بلکه گاهی جواب را بگوش زیارت کننده می رسانند چنان چه جمعی مثل صاحب کتاب عروس و غیره باسائید معتبره روایت کردند از حضرت صادق علیه السلام که فرمود گذشت سلمان فارسی در روز جمعه بمقابری پس ایستاد آن گاه گفت .

(السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الدِّيَارِ فَنِعْمَ دَارُ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ يَا أَهْلَ الْجَمْعِ هَلْ عَلِمْتُمْ أَنَّ الْيَوْمَ الْجُمُعَةَ).

سلام بر شما باد ای اهل خانها چه خوش خانه ایست گروه مومنین را ای اهل جمع آیا می دانید که امروز جمعه است فرمود آن گاه بر گشت چون در خوابگاهش خوابید کسی نزد او آمد و باو گفت یا ابا عبد الله امروز آمدی و بر ما سلام کردی و ما سلام تو را باز گفتیم و بما گفتی ای اهل دیار آیا می دانید که امروز جمعه است و بدرستی که هر آینه می دانیم که پرندگان چه می گویند در روز جمعه یعنی علاوه بر آن که می دانیم جمعه است تسبیح آن ها را در آن نیز می دانیم حضرت فرمود که آن شخص گفت که مرغان می گویند (سُبُّوحٌ وَقُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ سَبَقَتْ رَحْمَتُكَ غَضَبُكَ وَ مَا عَرَفَ عَظَمَتَكَ مَنْ حَلَفَ بِاسْمِكَ كَاذِبًا).

و اما اگر برای گوینده دروغ در وقت گفتن مخاطبی نباشد و اگر باشد در او تمیز و ادراکی نباشد پس در ظاهر نظر چنان می رسد که حرام نباشد زیرا که سخن گفتن تا برای افاده دیگری نباشد آن را خبر نتوان شماره

و صدق و کذب از اوصاف خبر است پس هر گاه خبر نشد بصفه کذب متصف نشود پس حرام نباشد.

و لکن شیخ اعظم خاتمه فقها و محققین شیخ مرتضیٰ اعلیٰ الله مقامه در کتاب صوم نجات العباد در مسئله کذب بر خداوند و رسول صلی الله علیه و آله در روز ماه رمضان در این دو صورت که مخاطبی نباشد یا باشد و ادراک نداشته باشد که در متن کتاب حکم بصحت روزه فرموده در حاشیه این موضوع مرقوم داشته که فساد صوم در این دو صورت خالی از قوه نیست و فساد محقق نشود تا حرمت نباشد و چون حرام شد اختصاصی بحال روزه داشتن ندارد واضح است که در این مقام کذب بر خدا و رسول صادق شد کذب بر دیگران هم با نبودن مخاطب صادق است پس هر کذب در این دو صورت حرام و تکلیف آن دسته از روضه خوان که بجهت تدریس و تقویت ملکه روضه خوانی در مساجد خالیه بی بودن یک نفر مستمع بالای منبر می خوانند بنحو مرسوم نیز معلوم شد و الله العالم و اما

در تقسیم دوازدهم پس مخفی نماند که محقق نراقی در کتاب مستند در فروع کذب بر خداوند و رسول دائمه صلوات الله علیهم در روز صیام گفته و آن چه نسبت داده می شود بایشان از اقوال در اشعار و مراثی و نحو آن از آن چه قطع داریم که نفرمودند پس اگر دانسته شود که نسبت این کلام بایشان از روی مبالغت شعر و اغرافات متعارفه پسندیده در اشعار است پس ظاهر آنست که با کی بآن نیست و اگر چنین نباشد روزه بسبب آن نسبت دروغ باطل می شود و احوط اجتنابست از جمع الخ .

مؤلف گوید از عمل علما و سیره شایعه و بعضی قراین دیگر ظاهر

می شود که در اشعار و نثری که شبیه بآنست فی الجمله مسامحه در باب کذب شده و بر صورت ظاهر آن حکم کذب حرام جاری نکرده اند یا بجهت آن چه در مستند بان اشاره نمود چه بسیاری از آن چه در این مقام و در مقامات دیگر گویند و نسبت گفتاری یا کرداری بکسی دهند مبنی بر مبالغه و اغراق و تشبیه و استعاره است که در آن ها معنی ظاهر لفظ که کذب است قصد نشده بلکه مطلبی دیگر که بملاحظه آن کلام از آرایش کذب قبیح منزه و مبری خواهد بود سهل است که بآن ملاحظه دارای مزایای فصاحت و بلاغت و در اعداد منتخب از کلام محسوب خواهد شد مثلاً ملك الشعرا کاشی مکالمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را با جناب امیر المؤمنین علیه السلام در آن حال که عمر و بن عبدود در میان میدان مبارز می طلبید و کسی جواب نداد جز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنین برشته نظم در آورده پیغمبر سرودش که عمر و است این که دست یلی آخته از آستین علی گفت ای شاد اینک منم که یک بیشه شیر است در جوشنم و ما قطع داریم که چنین کلامی از آن جناب صادر نشد نه بزبان عربی و نه بفارسی و با این حال این کلام از دروغ محرم محسوب نیست زیرا که متن خبر این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی این عمر و ابن عبدود است فارس بلبل امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد منم علی بن ابی طالب و معلوم است که در حاق معنی این اسم مبارک در این محل شریف که ذات مقدس علویست مستور است شجاعت و سخاوت و زهدات و شهامت و سایر صفات پسندیده آن چه ممکن است که مخلوقی آن را دارا شود و توان آن را تصور کرد پس هر شجاعی را هر کس در هر

موردی بهر چه تشبیه کرد یا توان تشبیه نمود این جا مورد واضح و صادق اوست پس مراد از کلام آن حضرت که منم علی آن خواهد بود مثلاً که منم صاحب آن قلب شجاعی که مجمع تمام قوت ها شجاعت های شیران بیشه است و هکذا آن چه بر این سخن گفته شود و این بایست وسیع تعارف و در کلام خداوند تبارک و تعالی نیز یافت می شود .

و باین جهة وجهی دیگر که آن هم متعارف و مرسوم است در نظم بلکه نشر ایضاً و آن چنان است که انسانی یا حیوانی یا نباتی یا جمادی دارای حالت و صفتی است که بعد از اطلاع بر آن پی می توان برد باموری دیگر که اگر دارای آن حالت یا صفت زبان گویا داشت و دانا بود و می خواست از آن امور خبر دهد چنین خبر می داد که حال ناقل از او نقل می کند و می گوید فلان از انسان یا غیر او چنین گفت و این کلام راستست و این نسبت دروغ نیست زیرا که غرض گوینده آن است که فلان دارای فلان صفت است که کاشف است از آن امور و این را زبان حال گویند و از روی این مطلب است که می گویند هر موجودی شهادت می دهد بر وجود صانع قادر عالم حکیم رازقی و شهادت خبر است و این خبر در نزد هر ذی شعور با انصافی از اخبار صادقه است .

و بهمین بیان علم الهدی سید مرتضی و جماعتی از متکلمین که برای حیوانات ادراک و شعور و نطقی قایل نیستند آیات و اخباری که دلالت بر وجود آن در آن ها می کند تأویل کردند و سید در مسائل طرابلسیات در بیان حکایت مور با جناب سلیمان علیه السلام که خدای تعالی در کلام مجید نقل کرده بعد از بیان آن که مور اول که لشگر

آن حضرت را دید ترسید و زمزمه از او بر آمد که علامت ترسیدن و ترساندن سایر مورانست چنان چه نظیر آن در سایر حیوانات مرسوم است چنین فرمود :

(وَ تِلْكَ الْحِكَايَةُ الْبَلِيغَةُ الطَّوِيلَةَ لَا تَجِبُ أَنْ تَكُونَ النَّمْلَةَ قَائِلَةً لَهَا وَلَا ذَاهِبَةً إِلَيْهَا وَأَنَّهَا لَمَّا خَوَّفَتْ مِنَ الضَّرَرِ الَّذِي اشْتَرَفَ التَّمَلُّ عَلَيْهِ جَاَزَ أَنْ يَقُولَ الْحَاكِي لِهَذِهِ الْحَالِ تِلْكَ الْحِكَايَةُ الْبَلِيغَةُ الْمَرْتَبَةِ لِأَنَّهَا لَوْ كَانَتْ قَائِلَةً نَاطِقَةً وَمَخُوفَةً بِلِسَانٍ وَبَيَانَ لِمَا قَالَتْ إِلَّا مِثْلَ ذَلِكَ)

یعنی این حکایت بلیغه طولانی که خدای تعالی در قرآن حکایت نموده که میان جناب سلیمان و مور گذشت واجب نیست که موران را گفته باشد و بدرستی که آن مور چون ترساند موران را از ضرری که مشرف شدند بر آن یعنی بجهة نزدیک شدن عساکر سلیمانیه رواست برای آن که این حالت را از آن ها نقل می کند این که بگوید این حکایت طولانی بلیغه را بهمین ترتیب زیرا که آن مور اگر گوینده بود و می خواست سخن بگوید و بزبان خود بترساند هر آینه نمی گفت مگر مانند آن چه در قرآن از او حکایت نموده .

و نیز در کتاب عزر و درر از این مطلب شرحی داده و در آخر فرموده که در نسبت گفتن بمور مجاز و استعاره است و از این جا فرق مابین این وجه و وجه اول ظاهر می شود زیرا که در اول اصل نسبت قول واقع و حقیقی است و مبالغه و تشبیه و استعاره در گفته های او شده در این جا بعکس اوست چنان چه بر اهل دانش مخفی نیست و آن چه سید جلیل و غیر او در قصه مور و هدهد و غیر آن فرموده اند اگر چه خلاف

نصوص بسیار و تحقیق محققین است و لکن غرض از نقل آن کلمات شهادت ایشان است بر بیرون بودن این قسم کلام از دایره کذب حرام با آن که در صورت امتیازی ندارد پیوسته علماء اخیار در نظم و نثر باین قسم سخن گفته بلکه بآن سخنان خود را رونق داده و دعاوی خود را بمنصبه قبول رسانده و لکن در نظم چون زیادند اول آن مرسوم شده از احتیاج بقرینه که مراد از قول گفتن است بزبان حال نه بزبان دهان گذشته بخلاف منشور که غالباً بایست تنبیه نمود چنان چه مقتضی دیانتست که مبدا ظاهراً آن را گرفته و نسبت دروغی باو داده شود و از این جاست که امیر المؤمنین علیه السلام در آن خطبه که بعد از قرائت سوره الهیکم التکاثر خواندند در بیان حال مردگان می فرماید:

(وَ لَئِنْ عَمِيتْ آثَارُهُمْ وَ انْقَطَعَتْ أَخْبَارُهُمْ لَقَدْ رَجَعَتْ فِيهِمْ أَبْصَارُ الْعَبْرِ وَ سَمِعَتْ عَنْهُمْ أَذَانُ الْعُقُولِ وَ تَكَلَّمُوا مِنْ غَيْرِ جِهَاتِ النُّطْبِقِ فَقَالُوا كَلَحَتْ الْوُجُوهُ النَّوَاضِرُ وَ خَوَّتِ الْأَجْسَادُ النَّوَاعِمُ وَ لَيْسَ نَا هَدَامَ الْبَلَى وَ تَكَادَنَا ضِيقُ الْمَضَّةِ جَعِ وَ بَوَارِ شَنَا الْوَحْشَةَ وَ تَهَكَّمَتْ عَلَيْنَا الرُّبُوعُ الصُّمُوتُ فَانْمَحَتْ مَحَاسِنُ أَجْسَادِنَا وَ تَنَكَّوَتْ مَعَارِفُ صُورِنَا وَ طَالَتْ فِي مَسَاكِنِ الْوَحْشَةِ إِقَامَتُنَا فَلَمْ نَجِدْ مِنْ كَرْبٍ فَرَجًا وَ لَا مِنْ ضِيقٍ مَخْرَجًا).

و در تفسیر شیخ ابو الفتوح رازی مرویست که سائلی یک روز سؤال می کرد حسین بن علی علیهما السلام گفت دانید چه می گوید گفتند نه یابن رسول الله گفت می گوید من رسول یزدان شمایم اگر چیزی دهید بگیرم از شما و بآن جا بروم و الا دست تهی آن جا روم و سید السالکین علی بن طاوس طاب ثراه در آخر لهوف فرموده که چون حضرت سجاد

علیه السلام از شام مراجعت نمود و داخل در مدینه طیبه شد و در منازل خویشان خود یعنی پدر بزرگوار و برادران نزول اجلال فرمود یافت آن منازل را که با زبان حال نوحه می کنند و کلمات سوزناک تطولات از زبان آن ها نقل کرد .

و لکن با آن تنبیه در اول کلام و از آن چه گفتیم معلوم شد که حکم صاحب مستند بفساد روزه در غیر صورت مبالغات شعریه بنحو اطلاق شایسته نیست بلکه صورت زبان حال هم در حکم آن صورت است چنان چه دانستی و الله العالم و علیه التکلان .

مقام پنجم در بیان مراد از صدق در مقام نقل اخبار و قصص که اصل سرمایه شغل روضه خوانی است که بآن گاهی تحصیل متاع آخرت کند و گاهی کسب مال و جاه دنیوی و چون بیان شد مقابل آن کذب در این مقام نیز معلوم خواهد شد و غرض شرح حال معانی صدق نیست چه برای آن معانی عدیده است بحسب محل آن که قولست و فعل و قلب و اراده و عزم و غیر آن و درجاتیست مختلفه بحسب اختلاف همت مجاهدین فی سبیل الله و در هر محل و درجه که قرض شود در مقابل آن کذبی باشد و شرح این مطالب بعضی در کتب اخلاقیه و بعضی در کتب معانی بیان و اصول شده ذکر آن در این جا مناسب نیست آن چه لازمست در این مقام اشاره بمراتب آن و مراد از آن بحسب آن چه از آیات و اخبار مستفاد می شود پس می گوئیم مخفی نماند که صدق حقیقی واقعی آخر مقامات انسانی است و اشرف کمالات نفسانیه است چه صادق حقیقی آن باشد که آن چه گوید از معارف و اصول دین و مذهب و صفات

حسنة قلبیه و اخلاق ذمیمه نفسانیه و اعمال جوارحیه از واجبات و محرمات و غیر آن حقیقت آن ها در قلبش باشد و گفتارش صادقانه از مکنون در قلبش خبر دهد نه چنان باشد که در حق امثال او خدای تعالی فرموده (یَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ) بدهان های خود گویند آن چه را که در دل های شان نیست پس داخل شود در زمره آن منافقین که بزبان خود شهادت دادند بر رسالت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و گفتند نَشْهَدُ أَنَّكَ لِرَسُولِ اللَّهِ و چون در دل اعتقاد نداشتند بآن چه بزبان گفتند خدای تعالی درباره ایشان فرمود و الله یشهد ان المنافقین لکاذبون و خدای شهادت می دهد که منافقین هر آینه دروغ می گویند در آن چه بشهادت خود ادعا نمودند که ما این را از روی دل و اعتقاد می گوئیم و بآن چه گویند بطبق آن عمل کنند و کردار اعضا و جوارح خود را با گفتار زبان یکسان نمایند و افعال خود را شاهد راست بودن اقوال خود قرار دهند نه آن که بزبان بگویند و باعمال و کردار خلاف گفته خود را مکذب باشند زیرا که اگر راست بود در نزد گوینده البته خود بخلاف آن عمل نمی کرد چون خود بخلاف آن چه گوید رفتار کند .

پس آن چه گوید در نزد او راست نباشد و از تمام و کمال این مقام است وفا کردن بآن چه وعده دهد و در عهده گیرد که آن را بکند برای خالق یا مخلوقی و وعده خود را صادق کند .

و بعضی از محققین گفته که آیه مبارکه (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَعْمَلُونَ كَبِرَ مُقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَعْمَلُونَ)

ای کسانی که ایمان آوردید چرا می گوئید چیزی را که نمی کنید

آن را بزرگ است در نزد خدای تعالی معصیت این کار که بگویند چیزی را که نکنید آن را ظاهر است در بیان حال آنان که خلف وعده کنند و این همه تهدید و وعید و سرزنش برای ایشانست که وعده کنند و آن وفا نکنند و این جماعت را در جای دیگر از کاذبین شمرده چنان چه می فرماید :

(وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَيْنَا مِنْ فَضْلٍ لِيَنْتَهِبَهُ لِنَتَذَقَّ وَلَنْكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ فَلَمَّا آتَيْنَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ)

پاره از مردمان یا منافقان کسی است که عهد کرد با خدای تعالی که اگر عطا کند بما از فضل خود هر آیند صدقه دهیم البته و هر آینه می باشیم از شایسته گان .

پس چون عطا فرمود ایشان را از فضل خود بخل نمودند بآن و روی گردانیدند و اعراض کردند پس از پی در آورد آن بخل مرض نفاق را در دل هایشان تا روزی که رسند بجزای خداوند بسبب آن که خلاف کردند با خدای آن چه را که وعده داده بودند باو و بسبب آن که بودند که دروغ می گفتند در این عهد که با خدای خود کردند و ما برای حالت این جماعت که در این آیه شریفه اشاره بایشان فرموده در باب شانزدهم کتاب کلمه طیبیه شرحی مبسوط نوشتیم و در آن فواید بسیار است هر که رجوع کند بآن جا بهره مند خواهد شد .

و پس از طی این ده مرحله بایست آن چه در قلب سپرده و در مکنون خاطر ودیعه گذاشته با واقع آن یکسان باشد و واقع بهمه جهة مطابق

باشد با آن چه در قلب اوست و این در باب معارف چنانست که هر چه را معتقد است بوجودش و صفاتش و افعالش بنحوی که لایق و شایسته آن موجود است چون ذات اقدس حضرت باری جل جلاله و انبیاء عظام و اوصیاء گرام علیهم السلام و ملائکه روز قیامت و بهشت و دوزخ چنان باشد که دانسته و اعتقاد کرده و در مرحله اخلاق چنانست که آن چه داراست بحسب گفتار و اعتقاد خود راست باشد یعنی حقیقت آن صفت در او موجود باشد مجرد دعوی نباشد و بر او مشتبه نشده باشد و الا در این مرحله کاذب خواهد بود چنان چه در مقام دوم در شرح قول امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود (إِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ فَإِنَّ كُلَّ رَاجٍ طَالِبٌ وَكُلٌّ خَالِفٌ هَا رَبِّ) بیانی فی الجمله از این مطلب شد و این فقره شریفه اگر چه در بیان میزان فهمیدن صدق و کذب در مرحله خوف و رجا است اما در آن دستور العملی است از برای سایر صفات حمیده مثل توکل و محبت و رضا و تسلیم و غیرها و تمام آن ها در این جهة شریک و برای همه آن ها آثار و علاماتی است که خود و دیگران توانند تمیز دهند .

دهند میان صادق و کاذب آن خصلت و اما در مرحله زبان و سایر اعضا پس معنی آن معلوم و عموم ناس جز این معنی ندانند که هر چه از آن خبر دهند هر گاه چنان است که خبر داده آن را صدق و گرنه کذب دانند.

و چون مجاهد فی الله در تمامی این مقامات بایست موحد بوده انباز و شریکی برای حق تعالی در هیچ مرحله نگیرد و آن چه گوید و کند و در دل جای دهد با خلوص و پاکی از همه مفاسد باید خالص برای ذات مقدس حضرت احدیت باشد چنان چه در آیه مبارکه (إِنَّ صَلَاتِي

وَنُؤَسِكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) که در اول نماز خوانده می شود و ترجمه آن در فصل اول گذشت اشاره ایست باین مقام و صدق در این مرحله مشوب نبودن هیچ کدام از آن هاست بحقیقت و راستی بچیزی غیر از آن ذات اقدس تعالی شانه و باین قدم صدق در مرحله اخلاص تواند آن شجره طیبه را که دل کاشته بار آور کند و از آن ثمر های گوناگون در آورد و این قسم از صدق کامل یافت نشود جز در اهل عصمت و طهارت صلوات الله علیهم و لهذا خدای تعالی ایشان را در کلام خود صادقین خوانده و فرموده (كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) و امر نموده که در همه حالات از اقوال و افعال و عقاید و اخلاق و اطوار هر کس بقدر همت و میسور خود با ایشان باشند پس در امت مرحومه دو صنف باشند صنفی صادقین و صنفی که مأمورند بمتابعت کنند ایشان را و نشود مراد از صادقین در این جا مجرد راست گویان بزبان باشد هر چند در قلب منافق یا در عمل جوارح عاصی باشند زیرا که محال است خدای تعالی امر کند بمتابعت و معیت با منافق یا عاصی

پس مراد از صدق در این جا صدق در تمام آن مقامات باشد که بآن اشاره شد که دست کسی بآن نمی رسد جز آن که خدای تعالی او را بر گزیده و تربیت نموده و برای تکمیل و تزکیه و تربیت بسوی سایر عباد فرستاده و احدی را چاره نباشد جز تمسک و مصاحبت و معیت با ایشان و چون نشود که حق تعالی امر بمتابعت و اطاعت جمعی کند که راه معرفت ایشان مسدود و یا صعب باشد لهذا اوصافی برای آن صادقین ذکر نموده که هر کس تواند بوسیله یافتن آن اوصاف در شخصی متبوع و مطاع خود را

(لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ)

نیکوئی یا نیکو کار نه آنست بر گردانید روی تان را بجانب مشرق و مغرب و لکن نیکو کار آن که ایمان آورد بخدای تعالی و روز باز پسین و فرشتگان و پیغمبران و مال دهد بر دوستی او بخویشان و یتیمان و درویشان و راه گذران و سؤال کنندگان و در آزاد نمودن بندگان و بپای دارد نماز را و بدهد زکوة را و وفا کنندگان بییمان خود چون پیمانی کنند و عهدی نمایند و صبر کنندگان در حال پریشانی و تنگ دستی و در حال ابتلاء بامراض و اسقام و در چنین کار زار ایشانند آنانی که راست گفتند و ایشانند که پرهیزگارانند و در جای دیگر فرموده :

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ)

جز این نیست که ایمان آورندگان یعنی بایمان کامل تمام آنند که ایمان آوردند بخدای تعالی و رسول او آن گاه ریه و شکی نکردند و مجاهده کردند بمال خود و جان های خود در راه خداوند اینانند راست گویان و بر متامل پوشیده نیست که این دو آیه کریمه داراست تمام

آن چه در مراتب صدق گفته شد پس آن صادقین که امت مأمورند بمتابعت ایشان دارای این اوصاف و اعمال خواهند بود و بر منصف متفحص مطلع بر احوال سابقین مستور و مخفی نیست که انسان دارای تمام این اوصاف دیده و شنیده نشده جز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و یازده نفر از فرزندان صلوات الله علیهم چنان چه در کتب امامت مشروح شده و این اوراق محل ذکر آن نیست غرض در این جا اشاره بود بمقامات صدق و این که درجه سامیه آن مختص بآن بزرگوارانست و باقی بندگان بحسب تقسیم الهی در هر درجه حظی و نصیبی دارند و پست ترین درجات آن صدق لسانست که عموم خلق غیر از این درجه مرتبه ندانند چه رسد بدارایی آن و بر آمدن در صدد تحصیل آن و با این قصور فهم و همت این مقام پست سهل آسان در نظر ایشان آن قدر اهمیت بهم نرسانده که در مکالمات و مخاطبات و مباحثات و مکاتبات مراقب و مواظب گفتار خود باشند و آن چه را بینند یا شنوند چون در مقام نقل آن بر آیند چیزی که آن را تغییر دهد بر آن نیفزایند یا از آن نکاهند و نام خود را در زمره کاذبین در نیارند و به آن عقوبات و مفسد دروغ گوئی که گذشت مبتلا نکنند بلکه کم کم قبح آن از میان مردم برداشته شده تا به آن جا که آن را از صغایر بلکه از مکروهات در عمل نشمرند نمی بینی بیچاره اگر در غذای خود سیری خورد و مرورش بکسی افتد بجهة فی الجملة بوی بد دهانش زجرش کند و بسخنان نا شایسته سرزنش و شرمند اش نماید و هزارها دروغ در مجالس و محافل و در مساجد و منابر و مشاهد مقدمه

برای یک دیگر گویند و بمقتضای بعضی از اخبار سابقه عفونت آن تا قائمه عرش الهی برود و ملائکه را از خود آزرده و دور نمایند و ابداً باکی ندارند و در خاطرشان نگذرد که کار قبیحی کردند و برای این رشته کلام تتمه ایست که خواهد آمد انشاء الله تعالی و غرض اهم در این مقام .

پنجم بیان معنی صدق و کذب است که باید روضه خوان و امثال او آن را بدانند و در مقام عمل رعایت کنند و تکلیف خود را بدانند که چگونه اخبار و قصص را نقل کنند علاوه بر رعایت صدق لسان و تحرز از کذب زبان دانستی بودن آن را از کبایر و با همه مکلفین در آن شریکند و ما این قسم را صدق و کذب شرعی می گوئیم بمتابعت بعضی از علمای اعلام .

توضیح مراد آن که چون ناقل خبر و قصه را از واسطه نقل کند و آن از دیگری تا برسد باصل خبر و قصه غالباً در نزد ناقل آن چه نقل کند قطعی و جزمی نباشد چه رسد بآن که از او می شنود بلکه احتمال راست بودن و دروغ بودن هر دو در او می دهد بلی در بعضی اخبار و قصص يك طرف مظنون می شود و لکن باین ظن و گمان اعتنائی نیست مگر بعضی از آن که از راه مخصوص پیدا شود یا بدرجه معینی برسد چنان چه در محلش مذکور است و از آن جا که جمله از امور معاش بنی آدم و بسیاری از امور معاد ایشان معلق و مربوط است به نقل ناقلین و روایت رواة لهذا در شرع مطهر میزانی برای این امر قرار داده که تابعان شرع از روی آن رفتار کنند و آن را محکم بگیرند و از قاعده و قانون الهیه تجاوز نکنند که اگر تجاوز کرد

در شرع او را کاذب گویند پس مراد از کذب در این جا مخالف حق و مخالف رضای خداوند و قانون مقرر در شرع باشد در مقابل کذب لغوی و عربی که کلام مخالف واقع است بلکه گاه شود که آن چه گوید راست باشد و ناقل خود بعین دیده آن چه را گوید و لکن برای نقل آن شروطی در شرع مقرر شده که اگر آن شروط محقق نشد نبایست آن را نقل کند و اگر نقل کرد او را نیز کاذب گویند با آن که آن چه گوید راست باشد مثل آن که اگر کسی زن خود را نسبت بزنا دهد هر چند عادل متقی راست گو باشد و خود دیده باشد نباید آن را نقل کند مگر این که چهار شاهد داشته باشد که همه دیده باشند آن چه را که او دیده و اگر کرد باید بر او حد قذف جاری کرد و در نزد خداوند از کاذبین خواهد بود چنان چه در آیات افک در سوره نور می فرماید .

(لَوْ لَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ)

چرا نیاوردند یعنی شوهران که زنان خود را نسبت بزنا می دهند بر آن دعوی که کردند چهار گواه پس وقتی که نیاوردند آن گواهان را پس آن گروه در نزد خدای تعالی دروغ گویند و در این جا تمام احکام کذب این گروه جاریست

و اما در غیر این مقام پس تکلیف ناقل آنست که نقل کند از شخص ثقه یعنی کسی که ایشان مطمئن باشد بنقل او و آن نشود مگر آن که آن کس از دروغ گفتن متحزر باشد و بنایش بر راست گفتن باشد و آن سیره برای او ملکه و عادی شده و باین صفت معروف شود در نزد آنان که او را

می شناسند و با او معاشرت دارند و نیز بسیار فراموش کار نباشد و سهو و نسیان او زیاد نباشد و فی الجملة دانائی و بصیرت داشته باشد بآن چه نقل کند و چون چنین شد شنونده بنقل او مطمئن شود و مدار نظام امور تمام عقلاء در همه اعصار و قرون بر نقل و اخبار چنین اشخاص است بدون ملا-حظه مذهب او که بر حق است یا بر باطل و فرقی نیست در این مقام میان نقل و روایت او که بزبان کند یا در کتابی و دفتری آن را ثبت و اگر از غیر ثقه نقل کند او نیز در حکم دروغ گو است در شرع مطهر و لکن فی الجملة فرقی با قسم اول دارد معلوم خواهد شد انشاء الله .

و دلالت کند بر این دعوی کلام معجز نظام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن وصایا که بفرزند خود جناب امام حسین علیه السلام کردند و آن وصایا طولانیست و آن را از برای آن جناب نوشتند و بیش تر آن را سید رضی در نهج البلاغه نقل کرده تمام آن را سید رضی الدین در کشف المحجود از وسایل ثقه الاسلام کلینی نقل کرده که ایشان بسند خود روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام و از جمله فقرات آن این است (وَ لَا تُحَدِّثُ إِلَّا عَن ثِقَّةٍ فَتَكُونُ كَذَّابًا وَ الْكُذِبَ ذَلٌّ).

و حدیث نقل مکن مگر از ثقه و گر نه یعنی اگر از غیر ثقه نقل کنی خواهی بود دروغ گو و دروغ گوئی ذلت و خواریست یعنی سبب ذلت و خواری است در دنیا و آخرت یا علامت پستی فطرت و دنائت طبع آدمی است .

و قریب باین خبر است آن چه در نهج البلاغه مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام در طی مکتوب شریف که بحارث همدانی نوشتند (وَ لَا تُحَدِّثُ

النَّاسُ لِكُلِّ مَا سَمِعَتْ وَ كَفَى بِذَلِكَ كَذِباً) نقل مکن برای مرد آن چه را که شنیدی که همین بی مبالاتی در نقل کردن آن چه را که شنیده کافی است برای دانستن آن که از دروغ گو است و گفته او دروغ است و مؤید این دو خبر است آن چه شیخ صدوق رحمه الله در کتاب معانی الاخبار روایت کرد از عبد الله علی بن اعین گفت گفتم بحضرت صادق علیه السلام حدیثی است که آن را مردم روایت می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود حدیث گو از بنی اسرائیل یعنی نقل کن قصص و حکایات ایشان را که جرمی و منعی نیست فرمود آری یعنی این خبر راستست که گفتم پس ما نقل کنیم از بنی اسرائیل آن چه را که شنیدیم و بر ما جرمی نیست فرمود آیا شنیدی که کفایت می کند در دروغ گوئی مرد آن که نقل کند آن چه را شنید و علامه مجلسی رحمه الله در بحار در شرح این خبر گفته که دلالت می کند بر این که سزاوار نیست نقل کلام کسی که اطمینان بنقل او نیست الخ

و از این بایست آن چه گذشت که مصلح دروغ گو نیست چون سخنش موافق حق و رضای الهی است هر چند مخالف است با واقع و حاصل تمام این اخبار معتبره آن که مکلف در مقام نقل مطلبی چه دینی و چه دنیوی بجهة افاده امری واقعی برای غیر خود در آن جا که باید از واسطه یا وسایط یا کتابی نقل نماید باید از شخص ثقه که اطمینان بنقل اوست نقل کند و اگر بامثال این فرمان خطائی ظاهر شد و واقع چنان نبود که شنیده یا در کتاب دیده و مفسده بر آن مترتب سبب شد مؤاخذه خداوندی و توییح علامت خلق و ندامت ناقل از نقل کردن آن خبر از این ثقه نخواهد بود زیرا که در این خلاف واقع گفتن عذر دارد در نزد خالق جل و علا که او را

اذن داده در نقل واقع از شخص ثقه و در نزد خلق زیرا که مدار امور زندگی ایشان بر نقل از ثقه و اعتماد بر خبر های اوست پس اگر فسادی بر آن نقل مترتب شود از گفته خود پشیمان نشود و اگر در مقام نقل مسامحه کرد و فرق میان ثقه و غیر ثقه نگذاشت از هر کس هر چه شنید و از کتاب هر مؤلفی هر چه دید نقل کرد و دروغ در آمد یا علاوه مفسده بر آن مترتب شد نزد خداوند عزوجل و خلق عذری ندارد پس آن چه در حق دروغ گویان رسیده از مذمت و ملامت بر ایشان مهیا شده از نکال و عقوبت درباره او جاریست و نتواند عذر آورد که من نمی دانستم دروغست چون احتمال دادم راست باشد نقل کردم زیرا که با او خواهند فرمود ما بتو اعلام دادیم که از هر کس هر چه شنیدی نقل مکن و هر چه هر جا دیدی حکایت منما و از این راه مرو که اگر در چاهی افتادی یا بدست راهزنی گرفتار شدی فریاد رسی نیست و نجات دهنده نداری پس بعقاب دروغ گفتن معذب و بمفاسد مترتبه بر آن مؤاخذ و ترا بآن ها خواهند گرفت هر چند در وقت گفتن ندانی دروغ است و بر متامل صادق مستور نیست که در آیه مبارکه (یا ایها الذین آمنوا إن جأنکم فأسق بنبیا فتبینوا أن تصیبوا قوماً بجهالةٍ فتنصوا بحوا علی ما فعلتم نادمین) نادمین نیز اشاره ایست بآن چه گفتیم زیرا که تعلیلی که در این آیه شریفه از برای ردع از عمل بخبر فاسق ذکر شده ثابت می شود که ندانسته کاری عقلا و شرعاً مذموم و ممنوع و هر تبعه و نتیجه سوئی که بر آن عمل مترتب شود دامن گیر عامل گردیده و از کرده خود پشیمان خواهند شد بنا بر این پس ناقل حدیث چون نه خود علم و اطلاع بر صدق آن خبر

دارد و نه از جانب شرع دستور العملی باورسیده که بآن خبر معامله صدق کند پس اعتماد کردن بغیر ثقه در نقل البتّه عملی خواهد بود و بجهالت و نادانی و هر گونه مفسده که از آن نقل بار آید دامن گیر آن ناقل گردیده و عاقبت خود پشیمان خواهد شد بخلاف آن کس که از ثقه نقل کند که هر چند خود اطلاع بر صدق آن خبر ندارد و لکن چون از جانب شرع انور دستور العمل داشته که با گفته و نقل شخص ثقه البتّه باید معامله صدق کند و واقع را چنان داند که او از آن خبر داده پس هر گاه مطابق این دستور العمل شرع شریف رفتار نمود و از شخص ثقه نقل کردند ندانسته کاری نکرده و فرضاً اگر گفته ثقه خلاف واقع باشد و بر نقل آن ثقه مفسده و یا مفاسدی مترتب شود چون بدستور العمل شرع مطهر بوده تبعات آن بهیچ وجه دامن گیر آن کس نخواهد شد و از این عمل خود هرگز پشیمان نخواهد گردید و در نزد خداوند جل و علا و خلق معذور خواهد بود و نظیر حاکم شرع مطاع که از روی شهادت دو مؤمن عادل بر دزدی کسی دست او را قطع نماید و بعد از قطع معلوم شود که آن حد در غیر محل بود و دزد مثلاً دیگری بود بر آن حاکم حرجی نیست و از کار خود ندامت ندارد چون بمیزانی که در این مقام بدست او دادند عمل کرده البتّه تدارک آن خرابی را از جای دیگر خواهند کرد بلی پشیمانی و وبال در مقام گذشته برای آنست که آن دروغ بالا-خره باو منتهی می شود که عمداً گفته یا در مقدمات نقل تقصیری نموده و از این جاست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود چنان چه در کافی است (اِذَا حَدَّثْتُمْ بِحَدِيثٍ فَاسَدَ نَدْوُهُ إِلَى الَّذِي حَدَّثَكُمْ فَإِنْ كَانَ حَقًّا فَلَكُمْ وَإِنْ كَانَ كَذِبًا فَعَلَيْهِ)

هر گاه خواستید حدیثی نقل کنید برای کسی پس نام آن را که برای شما این حدیث را نقل نموده و مستند شما است در نقل ذکر کنید اگر کسی برای شما حدیثی نقل کرد و خواستید آن را برای دیگر نقل کنید نام آن را ببرید مثلاً بگوئید فلان گفت حضرت صادق علیه السلام چنین فرمود پس اگر راست شد ثواب روایت آن حدیث و عمل بآن برای همه شما ها خواهد بود و اگر دروغ است ضررش بر همان ناقلی است که این دروغ را برای شما گفته و بملاحظه اخبار گذشته و قانون مقرر مراد از آن ناقل باید شخص ثقه باشد پس دروغ بودن کلام او یا دیگری که برای او نقل کرده بنحوی است که اشاره شد یا بنحو دیگر که بیاید انشاء الله تعالی و برای این مقام بلکه مقامات گذشته چند تنبیه است که ناچاریم از اشاره کردن به آن تنبیه اول چون دانستی که تکلیف ناقل در نقل امور دین و دنیای خود و دیگران نقل از ثقه است بآن معنی که ذکر شد چه از زبانش یا از کتاب و مؤلفاتش که در این اعصار نقل روضه خوان و امثال او غالباً منحصر است در آن و دانستی این که در نقل کردن از شخص ثقه محذوری نیست و اگر خبر و نقل او خلاف واقع شد بر این ناقل حرجی و ملامتی نیست پس باید دانست که شخص ثقه بسیار شود خیری را نقل کند و لیکن ثقات دیگر خلاف آن را نقل کنند و گاه شود که آن چه نقل کرده منافی است با بعضی از قواعد و اصول مذهب و نقل ثقه بلکه مؤمن عادل چنین خبری را منافات با وثاقت و عدالت او ندارد زیرا که از برای اختلاف احادیث و اخبار و قصص و حکایات اسباب بسیاری بود در قدیم زمان که علمای اعلام آن را ضبط کردند و ائمه طاهرین علیهم السلام برای

معالجه آن اختلافات و تکلیف فعلی مکلف مکرر دستور العمل دادند و در آن ها نیز اختلاف پیدا شده و علمای عظام رضی الله تعالی عنهم رنج ها کشیده تا هر طایفه بحسب مشرب و مذاقی که در مبانی فقه داشتند طریقی معین در پیش گرفت که آن مناسب این جا نیست آن چه مناسب غرض است تنبیه روضه خوان بصیر متقی است بر آن که اگر چیزی یا حکایتی در کتاب عالمی دید اگر چه در نقل آن از آن جا بر او محذوری نیست و لکن باید تامل کند و ملتفت شود بلکه تجسس نماید که علمای دیگر مبدا خلاف آن را ذکر کرده باشند بنحوی که خلاف واقع بودن خبر اول ظاهر و مبین شود بنحوی که باید ظاهراً آن کلام را تادیل نمود پس در چنین مقام اولاً مستند نقل خود را بگویند و بنحو جزم خودش خبر ندهد که مثلاً- امام چنین بود یا گفت یا کرد و ثانیاً مخالفت آن را با سایرین اشاره کند که مبدا گوش کنندگان مغرور شوند خصوص اگر صاحب آن کتاب از بزرگان علماء باشد و ما برای توضیح این مطلب دو مثال ذکر کنیم.

مثال اول عالم جلیل بی نظیر و عدیل شیخ مفید رحمه الله در کتاب ارشاد در سیاق ذکر معجزات قاهرات و آیات باهرات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفته (وَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ الْخَارِقَةِ لِلْعَادَةِ فِي امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ لَمْ يَعْهَدْ لَاحِدٌ مِنْ مُبَارِزِهِ الْاِقْرَانَ وَ مُنَازَلَةَ الْاِبْطَالِ مِثْلُ مَا عَرَفَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ كَثْرَةِ ذَلِكَ عَلَى مَرِّ الزَّمَانِ ثُمَّ إِنَّهُ لَمْ يُوجَدْ فِي مُمَارَسَةِ الْحُرُوبِ إِلَّا مَنْ عَرَفْتَهُ بِشَرٍّ وَ نِيْلٍ مِنْهُ بِجِرَاحٍ أَوْ شَدِيدٍ إِلَّا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ لَمْ يَنْلَهُ مَعَ طُولِ زَمَانِ حُرُوبِهِ جِرَاحٌ عَدُوٌّ وَ لَاشِدِيْنٌ وَ لَا وَصَلَ إِلَيْهِ أَحَدٌ مِنْهُمْ بِسُوءٍ حَتَّى كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَعَ ابْنِ مُلْجَمٍ عَلَى اغْتِيَالِهِ مَا كَانَ وَ هَذِهِ أُعْجُوبَةٌ أَفْرَدَهُ اللَّهُ بِالْآيَةِ

فِيهَا وَحَصَّهُ بِالْعِلْمِ الْبَاهِرِ فِي مَعْنَاهَا وَدَلَّ بِذَلِكَ عَلَى مَكَانِهِ مِنْهُ وَتَخَصُّصِهِ بِكَرَامَتِهِ الَّتِي بَانَ بِفَضْلِهَا مِنْ كَافَّةِ الْأَنْامِ).

حاصل ترجمه آن که مدت زمان محاربه و مجادله آن حضرت در میدان معرکه با دشمنان از ایام محاربه از همه شجاعان و هزبران روزگار بیش تر بود و پیدا نشود از دلیران که پیوسته ایام مشغول کار زار بودند کسی مگر آن که صدمه از عدوی خود خورده و جراحی باورسیده یا عیب و نقصی در اعضایش پیدا شده که بآن بد شکل و سیما شده جز امیر المؤمنین علیه السلام که باین طول ایام مقاتله از عدو جراحی و عیب و نقصی در بدن مبارکش نرسید و از دشمن بدی و مکروهی ندید جز ضربتی که از ابن ملجم بمکر و حيله بآن حضرت رسید و این آیه باهره ایست که خدای تعالی آن جناب را بآن امر عجیب در میان تمام دلیران روزگار ممتاز فرموده و آن چه فرموده مؤید است بخبر یکه شیخ شاذان بن جبرئیل در کتاب فضایل نقل کرده در قصه ولادت آن جناب که حوا و مریم علیهما السلام و دوزن دیگر حاضر شدند و آن جناب را معطر نمودند و در جامه پیچیدند پس جناب ابو طالب خواست در آن حال ختنه کند بعبادت عرب که طفل را در کودکی ختنه کنند پس یکی از آن زنان گفت این مولود متولد شده پاک و پاکیزه کرده شده حرارت آهن نخواهد چشید مگر بر دست مردی که خدای تعالی و رسولش و ملائکه و آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها او را دشمن دارند و آتش جهنم مشتاق اوست پرسید کیست گفت ابن ملجم مرادی الخ با این حال کلام آن شیخ معظم و مضمون این خبر را نتوان باور کرد و بظاهرش وا گذاشت چه آن منافات دارد با اخبار بسیار که بعضی از آن را خود آن شیخ معظم روایت

کرده و باختصار بجمله از آن ها اشاره می شود .

اول شیخ جلیل مذکور در کتاب اختصاص روایت کرده که چون آن حضرت از جنگ احد بر گشت هشتاد جراحت در بدن مبارکش بود و فتیله ها را چون در زخمی داخل می کردند از زخم دیگر بیرون می آمد بنحوی که آن دوزن که جراح بودند و معالجه می کردند چنان چه خواهد آمد عرض کردند این قسم فتیله ها از زخمی بزخمی می رود و برجان او می ترسیم و آن جناب درد را کتمان می کرد و مانند گوشت جویده شده بود و بر روی پوستی جنابش را گذاشته بودند چون چشم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر او افتاد گریست.

دویم شیخ معظم مذکور ایضاً در آن جا روایت کرده که بعد از وفات آن جناب شمردند اثر جراحاتی که در بدن مبارکش بود از فرق تا قدم پس عدد آن بهزار رسید .

سیم ایضاً آن عالم کامل در آن کتاب و شیخ صدوق در کتاب خصال حدیثی طولانی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و از محمد بن الحنفیه روایت کردند که یکی از علمای یهود شرفیاب خدمت آن حضرت شد بعد از جنگ نهروان و آن جناب ذکر کردند برای او هفت موضع که خدای تعالی آن جناب را امتحان نمود در حیوة پیغمبر صلی الله علیه و آله و هفت موضع دیگر بعد از وفات آن حضرت و در همه مواضع صبر نمود در چهارم از هفت اول اجمالی از غزوه احد را بیان فرمود و در آخر آن فرمودند مجروح شدم در پیش روی رسول الله صلی الله علیه و آله بهفتاد و چند جراحت که از آن هاست این و این و ردا را از خود انداختند

ص: 144

و دست مبارك را بر اثر يك يك از آن جراحات كشيده

چهارم ايضاً در اين دو كتاب در همان خير شريف طولاني مذكور است كه در موضع پنجم از قسم اول اجمالی از غزوه خندق و چگونگی مبارزت خود را با عمر و بن عبدود بيان نمود پس فرمود بمن اين ضربت را زد و اشاره كرد بفرق مباركش الخ.

پنجم شيخ طبرسی در تفسير مجمع البيان روايت کرده كه در روز احد علی عليه السلام را آوردند خدمت رسول خدا صلی الله عليه و آله در حالی كه در بدن شريفش بود زياده از شصت جراحات كه از طعن نیزه و ضربت شمشير و پيكان تير رسیده بود پس رسول خدا صلی الله عليه و آله دست مبارك بآن جراحات می مالید و آن ها ملتئم می شد باذن خدای تعالی تا آن كه چنان شد كه گویا جراحی نبود.

ششم شيخ جليل مقدم علی بن ابراهيم قمی در تفسير خود بسند معتبر روايت کرده در ضمن ذكر قصه جنگ احد كه اصحاب آن حضرت همه فرار كردند و امير المؤمنين عليه السلام پيوسته با مشركين مقاتله می نمود تا تا آن كه در روی مبارك و سر و سينه و شكم و دو دست و دو پای آن جناب نود جراحات رسيد پس آن جماعت ترسيدند و از او كناره كردند و شنيدند منادی از آسمان كه می گفت (لا فتي إلا علي، لا سيف إلا ذو الفقار).

ندید و نه بیند دگر روزگار *** جوان چون علی تیغ چون ذو الفقار

هفتم عالم نبیل قطب راوندی در كتاب خرايج روايت کرده كه در جنگ احد چهل جراحات بدن امير المؤمنين عليه السلام رسيد پس رسول خدا صلی الله عليه و آله آبی در دهان مبارك كرد و بر آن جراحات

ریخت پس گویا هیچ جراحی در آن حال نبود .

هشتم رشید الدین محمد بن شهر آشوب در کتاب مناقب روایت کرده که در روز احد شانزده ضربت بعلی علیه السلام رسیده در آن حال که در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرکین را از آن حضرت دفع می کرد و در هر ضربت بر زمین افتاد پس جبرئیل آن جناب را بلند می کرد.

نهم نیز در آن جا از آن جناب روایت کرده که فرمود در روز احد شانزده ضربت بمن رسید که در چهار از آن بر زمین افتادم پس مردی خوش روئی نیکو موئی خوش بوئی بنزد من آمد و بازوی مرا گرفت و بر پا داشت و گفت حمله کن بر ایشان که تو در اطاعت خداوند و رسول اوئی و هر دو از تو راضیند پس بنزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدم و آن چه دیدم گفتم فرمود خداوند چشمان ترا روشن کند آن مرد جبرئیل بود.

دهم امین الاسلام شیخ طبرسی در مجمع البیان بسند معتبر روایت کرده از حذیفه که در روز خندق عمر و بن عبدود از اسب فرود آمد و شمشیر از نیام کشید که گویا شعله بود از آتش پس خشمناک رو کرد بجانب علی علیه السلام پس آن حضرت رو باو آورد با سپر که بر سر کشیده بود پس عمر و ضربتی بر آن حضرت زد که سپر را دو نیم کرد و شمشیر از آن گذشت و بر فرق مبارکش رسید و آن را مجروح کرد

یازدهم علی بن ابراهیم در تفسیر خود قریب بهمین را روایت کرده و بعد از آن ذکر نمود که بعد از کشته شدن عمر و علی علیه السلام سرش

را برید پس روانه شد بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و خون از سر مبارکش می ریخت از ضربت عمرو و از شمشیر آن حضرت خون می چکید .

دوازدهم ایضاً ابن شهر آشوب در کتاب مناقب روایت کرده که سر مبارك امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ خندق از ضربت عمرو بن عبدود مجروح شد پس آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله پس آن زخم را بست و در آن دمید پس ملتئم شد فرمود کجایم من در آن وقت که خضاب شود این از این یعنی محاسن یا رخسارش از خون .

سیزدهم ابو علی پسر شیخ طوسی رحمه الله در امالی خود روایت کرد از حضرت رضا (علیه السلام) از آباء کرامش از حضرت سجاد (علیه السلام) که فرمود در ضمن حدیثی در کیفیت شهادت جد بزرگوارش و اما ابن ملجم پس واقع شد ضربت او در حالتی که آن حضرت در سجده بود بر سر مبارکش بر همان ضربتی که در آن جا بود .

چهاردهم ابن شهر آشوب در مناقب نقل کرده از کتاب ابان بن عثمان و او روایت نمود که در جنگ احد زیاده از شصت جراحت ببدن امیر المؤمنین علیه السلام رسید پس پیغمبر صلی الله علیه و آله امر کرد ام سلیم و ام عطیه را که آن جراحت ها را مداوا نمایند پس هر دو عرض کردند که ما بر او ترسیده ایم یعنی این زخم ها جنابش را هلاک خواهد نمود پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و مسلمین داخل شدند بر آن جناب در حالتی که يك قرحه داشت یعنی بجهة اتصال زخم ها بیک دیگر گویا یک زخم محسوب می شد پس آن حضرت دست مبارک بر آن ها می مالید و می فرمود مردی که چنین بلا ها به بیند در راه خداوند پس میان خود و

خداوند نیکی و احسان را بغایت رسانده و عذر را تمام کرده پس آن جراحی ها بهم ملتئم شد .

مؤلف گوید که این اختلافات در عدد جراحات آن حضرت در روز جنك احد قابل جمع است بنحوی که مخالفتی در اخبار نباشد و باید در محل خود ذکر شود .

پانزدهم روایت معروفه مشهوره که در قدیم الایام محل گفتگو بود و حاصل آن چون مأخذ اصل آن فعلا در نظر نیست آن که در یکی از غزوات و ظاهراً جنگ صفین باشد پیکانی در پای مبارکش فرورفت که در بیرون آوردنش رنج بسیار بر وجود مبارکش می رسید پس در حال نماز که نفس مقدسه اش اصلاً بدن التفاتی نداشت آن را بیرون آوردند و بجهت باور نکردن ظاهر کلام شیخ اجل در ارشاد و آن خبر این مقدار از اخبار صریحه که اعیان علمای فن نقل کرد کافی است پس ناچار بایست آن را تأویل کرد باین که مراد جراحاتی باشد که منافی با قوت قلب و شجاعت باشد مثل جراحاتی که در طرف پشت باشد که علامت فرار کردن صاحب جراحیست از صف هیجا و میدان معرکه یا جراحاتی که بآن عیبی و نقصی در بدن پیدا شود و غالباً برای صاحب آن اسمی مخصوص باشد

مثل اعلم آن که لب بالایش شکافته شود

و اثرم آن که دندانش شکسته شود

و اقصم آن که دندان پیش رویش شکسته

و اشتر آن که پلك زیرین چشمش منقلب شود

و اخرم آن که دیوار بینیش بریده شده باشد

ص: 148

و اعمی هر دو چشم کور و امثال آن بسیار است و شاید برای متامل محامل دیگر بنظر برسد و اما خبر کتاب فضایل پس پوشیده نماند که مؤلف آن اگر چه از اجله علماء است و لیکن ظاهراً این کتاب را در اوائل سن نوشته و لهذا مبنی بر اتقان و احکام نیست و در آن اخبار غریبه منفرده بسیار یافت می شود لهذا اساتید فن چندان اعتنائی بآن ندارند علاوه بر این در متن این خبر عیب بزرگی است که بالمره خبر را از اعتبار انداخته و آن آنست که تمام قصه ولادت آن حضرت و آمدن آن خواتین معظمه بجهة اعانت فاطمه بنت اسد و جمله از کرامات و گفتگوی جناب ابو طالب با آن ها همه را در خانه ابو طالب نقل کرده و این مخالف است با اخبار بی شمار و نص علمای اخبار و مضامین خطب و اشعار در تمام اعصار که ولادت با سعادت آن حضرت در داخل کعبه معظمه بود و این از خصایص آن جناب است که احدی از انبیاء و اوصیاء در آن شرکت ندارند و بعید نیست که از ضروریات مذهب امامیه باشد که پیوسته بآن افتخار می کنند پس اصل که خراب شد برای فرع محلی نخواهد ماند چه رسد بمعارضه با آن همه اخبار معتمده

مثال دویم سید جلیل علی بن طاوس در اواخر کتاب لهوف فرموده

(وَ لَمَّا رَجَعَ نِسَاءُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِيَالِهِ مِنَ الشَّامِ وَبَلَغُوا الْعِرَاقَ قَالُوا لِلدَّلِيلِ مُرُّ بِنَا عَلِيٍّ طَرِيقِ كَرِبَلَا فَوَصَّ لَمَّا أَلَى مَوْضِعِ الْمَصْرَعِ فَوَجَدُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَجَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ

وَرَجَالًا مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدَّ وَرَدُوا الزِّيَارَةَ قَبْرًا لِحُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَافُوا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ وَتَلَاقُوا بِالْبُكَاءِ وَالْحَزَنِ وَاللَّظْمِ وَأَقَامُوا الْمَاتَمَ الْمَفْرَحَةَ لِلْأَكْبَادِ وَاجْتَمَعَ إِلَيْهِمْ نِسَاءُ ذَلِكَ السَّوَادِ فَأَقَامُوا عَلَيَّ ذَلِكَ أَيَّامًا)

و مختصر همین عبارت را جعفر بن نما در کتاب مشیر الاحزان که بیست و چهار سال بعد از وفات سید تالیف کرده ذکر نموده حاصل ترجمه آن که آل الله علیهم السلام چون در مراجعت از شام بعراق رسیدند بدلیل راه فرمودند ما را از راه کربلا ببر چون بسر تربت مطهر رسیدند جابر بن عبد الله را با جماعتی از مردان بنی هاشم که زیارت آن حضرت آمده بودند ملاقات کردند و در یک وقت بآن جا رسیدند.

پس مشغول نوحه و زاری و بنای تعزیه داری را گذاشتند و زنان قبایل عرب که در آن اطراف بودند جمع شدند و چند روز در آن جا باین شغل عزا داری مشغول بودند.

پس می گوئیم سید معظم مذکور جلیل القدر عظیم الشأن صاحب کرامات باهره و مناقب فاخره است در نزد کافه علمای اعلام و مؤلفات و تصانیفش مقبول و مطبوع اساتید و ارباب فن و لکن مخفی نیست بر متدبر منصف که مؤلفات بزرگان دین چه در مطالبی که محتاج بفکر صائب و نظر ثاقب است و چه در اموری که متوقف بر طول باع و تثبت و اطلاع است در امتداد عمرشان همه بر یک و تیره و نسق نباشد کتابی که در اوائل تحصیل و سن شباب نویسند در اتقان و ضبط و جامعیت غالباً مشابهتی با آن چه در ایام تکمیل و اواخر عمر تألیف نمایند ندارد اگر

چه در ذهن چنان می آید که هر کتابی بهر عالمی نسبت دهند در زمان جلالت و بزرگی که بتدریج شهو و سنین به آن جا رسیده تالیف نموده و حال آن که چنان نیست چنان چه پوشیده نیست بر ناظر در مؤلفات اوایل سن ایشان و اواخر آن و این سید جلیل کتاب لهوف را در اوائل سن تالیف نموده و شاهد بر این دعوی دو چیز است .

اول آن که طریقه ایشان در تمام مؤلفات که موجود و علما از آن ها نقل کنند بر ذکر ماخذ نقل و سند روایت است بقدری که میسور بود و بر آن واقف شدند بخلاف سیره ایشان در این کتاب و کتاب مصباح الزائر که در این دو ذکری از ماخذ و سند نیست و وجهی جز عدم اتقان تام در آن ایام و قلت اطلاع ندارد و از لهوف مختصر تر هم تالیف دارد مثل مجتبی و در آن جا ابداً نقلی بی ذکر ماخذ و مستند نکرده پس اگر در نقل از آن کتاب ایرادی شود منافات با بزرگی مقام و طول باع و کثرت اطلاع شان در احادیث و آثار ندارد زیرا که آن درجات بعد از آن به تدریج پیدا شده.

دوم آن که سید معظم مذکور در کتاب اجازات چون در مقام ذکر مؤلفات خود بر آمدند تصریح نمودند که من کتاب مصباح الزائر را در اوایل تکلیف نوشتم

و در اول لهوف فرموده که چون من مصباح الزائر را نوشتم و زائر از حمل آن مستغنی است از بر داشتن مزار کبیری یا صغیری خواستم چون زائر بجهة زیارت عاشورا مشرف می شود با خود مقتلی نبرد این مختصر را که مناسب تنگی وقت زوار است در مقتل نوشتم که به آن کتاب منضم

شود و این کلام صریح است در آن که لهوف بمنزله متمم مصباح الزائر و در اوائل تکلیف تالیف شده و این خود کافی است برای وضوح نبودن آن در اتقان و استحکام مثل سایر مؤلفات جلیله ایشان چون این مقدمه مکشوف شد می گوئیم رسیدن اهل بیت در اربعین بکربلا معلوم بنحوی که سید در لهوف ذکر نموده منافست بالمرور بسیار و جمله از اخبار و تصریح جمعی از علماء اخیر و باختصار به آن ها اشاره می شود.

اول آن که سید معظم مذکور بعد از مدتی خود ملتفت ببعضی از خرابی های این نقل از آن راوی مجهول شده لهذا در کتاب اقبال در اعمال روز بیستم صفر بعد از اشاره به آن چه در لهوف سابقا نوشته بود فرموده که این بعید است زیرا که عبید الله بن زیاد لعنه الله نوشت بیزید واقعه کربلا را و از او اذن خواست در حمل اهل بیت بسوی شام و ایشان را حمل نکرد تا جواب رسید و این محتاج بنحو بیست روز یا زیاده و وجه دیگر آن که چون اهل بیت را بشام فرستاد مرویست که یک ماه ایشان را در مکانی جای دادند که از سرما و گرما ایشان را نگاه نمی داشت و صورت حال مقتضی است که وصول ایشان بمدینه یا کربلا متاخر باشد از اربعین این خلاصه کلام ایشانست در اقبال و العجب که در لهوف استیذان بسر مرجانه را از یزید و حمل او اهل بیت را بعد از آمدن جواب ذکر کرده و با این حال آن قصه را از آن راوی نقل فرموده این دو هرگز با هم جمع نشود

دوم آن که احدی از اجلاء فن حدیث و معتمدین اهل سیر و تواریخ در سیاق ذکر مقتل اشاره باین قصه نکردند یا آن که ذکر آن از جهاتی شایسته و محل اعتناء بود بلکه از سیاق کلام شان انکار آن معلوم می شود

(ثُمَّ أَمَرَ بِالنَّسْوَةِ أَنْ يَنْزِلْنَ فِي دَارِ عَلِيٍّ مَعَهُنَّ أَخُوهُنَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَأَفْرَدَ لَهُمْ دَارًا إِيْتَصَلَ بِدَارِ يَزِيدَ فَأَقَامُوا يَوْمًا ثُمَّ نَدَبَ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ وَقَالَ لَهُ تَجَهَّزْ لِتَخْرُجَ بِهِؤَلَاءِ النَّسْوَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ إِلَى أَنِ قَالَ وَانْقَدُ مَعَهُمْ فِي جُمْلَةِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رَسُولًا تَقَدَّمَ إِلَيْهِ أَنْ يَسِيرَ بِهِمْ فِي اللَّيْلِ وَيَكُونُوا أَمَامَهُ حَيْثُ لَا يَقُولُونَ طَرْفَهُ فَإِذَا نَزَلُوا انْتَحَى عَنْهُمْ وَتَفَرَّقَ هُوَ وَاصْحَابُهُ حَوْلَهُمْ كَهَيْئَةِ الْحَرَسِ لَهُمْ وَيَنْزِلُ مِنْهُمْ بِحَيْثُ أَنْ ارَادَ أَنْسَانٍ مِنْ جَمَاعَتِهِمْ وُضُوءًا أَوْ قَضَاءً حَاجَةً لَمْ يَحْتَسِبْمْ فَسَارَ مَعَهُمْ فِي الْجُمْلَةِ النُّعْمَانُ وَلَمْ يَزَلْ يُنَارُ لَهُمْ فِي الطَّرِيقِ وَيَرْفُقُ بِهِمْ كَمَا وَصَّاهُ يَزِيدٌ وَيَرَعَاهُمْ حَتَّى دَخَلُوا الْمَدِينَةَ)

حاصل ترجمه مقدار شاهد مقام آن که یزید بن نعمان بن بشیر و او از آن ده نفر اصحابیست که با معاویه بودند گفت تهیه سفر ببین و این زنان را بمدینه برسان و او را وصیت کرد که در شب سیر کند و در عقب اهل بیت باشد بنحوی که از نظر او بیرون نروند و در منازل از ایشان دور شوند که اگر کسی از مخدرات حاجتی دارد شرم نکند و در اطراف ایشان متفرق شوند بمنزله نگاهبانان و نعمان بوصیت یزید عمل نمود و اهل بیت عصمت را به آرامی و مدارا برد تا داخل مدینه شدند و نشود که ایشان در سیر خود بکربلا روند و جابر را ملاقات کنند و چند روز عزاداری کنند و شیخ مفید آن را در محل معتمدی ندیده باشد یا دیده و در این مقام اشاره به آن نکند و قریب بهمین عبارت را ابن اثیر در کامل التواریخ ذکر کرده و طبری نیز در تاریخ خود که از تواریخ معتبره است مختصری در این مقام گفته و در هیچ کدام ذکری از سفر عراق نیست

سوم آن که شیخ مفید در مسار الشیعه در وقایع ماه صفر فرموده (وَفِي الْيَوْمِ الْعِشْرِينَ مِنْهُ كَانَ رُجُوعُ حَرَمِ سَيِّدِنَا وَ مَوْلَانَا ابِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الشَّامِ إِلَى مَدِينَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي وَرَدَ فِيهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله مِنْ الْمَدِينَةِ إِلَى كَرْبَلَا لِزِيَارَةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ أَوَّلَ مَنْ زَارَهُ وَ يُسْتَحَبُّ زِيَارَتُهُ).

در روز بیستم آذر ماه صفر رجوع حرم حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام بود از شام بسوی مدینه طیبه و آن روز روزی است که وارد شد جابر بن عبد الله از مدینه بکربلا بجهت زیارت قبر حضرت ابی عبد الله علیه السلام و او اول کسی است که آن جناب را زیارت کرده و قریب بهمین عبارت را شیخ طوسی در مصباح متعجد و علامه حلی در منهاج الصلاح و کفعمی در دو موضع از مصباح خود ذکر کرده و ظاهر عبارت آنست که روز اربعین از شام بیرون آمدند نه آن که وارد مدینه شدند چنان چه بعضی توهم کردند چه از دمشق تا مدینه کمتر از یک ماه سیر قافله متعارف نشود خصوص آن قافله حسب دستور العمل یزید بنعمان که با آن رفتار نمود و بعد ما بین این دو بلد زیاده از دو بیست فرسخ است و اگر مراد آن بود تغییر عبارت نمی داد و در حق جابر که اختلافی در ورود او در روز اربعین نیست ورود در این جا بر رجوع تعبیر نمی فرمود و در هر حال این کلمات صریحست در نیامدن ایشان بکربلا و الا ذکر آن در وقایع ماه صفر از جهاتی اولی بود

چهارم آن که تفصیل ورود جابر در کربلا معلی در دو کتاب معتبر موجود است و ابدا ذکر از ورود اهل بیت طهارت و ملاقات ایشان با جابر

در آن جا نیست.

اول شیخ جلیل القدر عماد الدین ابو القاسم طبری آملی که از تلامذه ابو علی پسر شیخ طوسی است در کتاب بشارة المصطفی (صلی الله علیه و آله) که از کتب نفیسه موجود است مسنداً روایت کرده از اعمش که از بزرگان محدثین است و او از عطبة بن سعد بن جناده عوفی کوفی جدلی که او نیز از روات امامیه است و اهل سنت در رجال خود تصریح کردند که او راست گو بود و در سنه 111 وفات کرد روایت کرده که گفت با جابر بیرون رفتیم بجهة زیارت حسین بن علی صلوات الله علیهما آن گاه شرح داد کیفیت ورود خود و جابر را بکربلا و اجمال آن آن که جابر غسل کرد و خود را شبیه محرمان نمود و به سعد خوش بو کرد و چون نا بینا بود عطیه دستش را بقبر مطهر رساندیس بی هوش شد آب بر او پاشید بحال آمد پس بسوز دل سخنانی جگر سوز بآن حضرت عرض کرد آن گاه بر شهداء سلام کرد و در آخر کلامش گفت که ما نیز شریک بودیم در آن امری که داخل شدید یعنی مجادله و مقاتله و نصرت ذریه خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و شهادت عطیه گفت ما رنجی نکشیدیم و شمشیری نزدیم و سر های این گروه از بدن جدا و زنان شان بیوه و فرزندان شان یتیم شدند چگونه در اجر با ایشان شریک باشیم جابر در جواب حدیث نبوی را که خود شنیده بود ذکر نمود که هر کس دوست دارد عمل قومی را با ایشان در ثواب آن عمل شریک باشد و گفت نیت من و اصحابم بر همان نیت حسین علیه السلام و اصحاب اوست آن گاه فرمود مرا ببرید بطرف خانه های کوفه چون قدری از مسافت راه طی شد فرمود ای عطیه آیا ترا وصیتی بکنم و گمان ندارم بعد از این سفر دیگر ترا ملاقات

ص: 155

کنم پس امر کرد او را بدوستی دوستان آل محمد علیهم السلام و دشمنی با دشمنان ایشان و از این خبر شریف معتبر معلوم می شود جابر چند ساعتی بیش در آن جا درنگ نکرده و کسی را ملاقات ننمود و بحسب عادت نشود که اهل بیت وارد شوند و با جابر ملاقات کنند و عطیه در نقل چگونگی آن سفر زیارت با جابر ابدا اشاره بآن نکند .

دوم سید جلیل مذکور طاب ثراه در کتاب مصباح الزائر در اعمال روز اربعین روایت کرده از عطا و ظاهرا همان عطیه مذکور در خبر سابق است گفت من با جابر بودم روز بیستم سفر چون بغاضریه رسیدیم آن گاه قصه نسل و سعد و بیهوشی را ذکر نمود پس از افاقه زیارتی از او نقل کرد که بآن بر آن حضرت سلام کرد و معروفست آن زیارت بزیارت آل الله و نیز زیارت مختصری برای علی بن الحسین (علیه السلام) و نیز مختصری برای شهداء آن گاه رفت بر سر قبر ابی الفضل و زیارت کرد و نماز بجای آورد و رفت و ابدا اشاره در آن خبر از آن قصه نیست و گمان ندارم صاحب عقل سلیمی باور کند که حضرت سجاد علیه السلام بآن جا بیاید و در ظاهر اول زیارت آن جناب باشد و اشاره بآن نشود و زیارتی و سخنی از آن حضرت نقل نکند و از جابر نقل زیارت کند که تاکنون شیعیان در آن روز بآن عمل کنند.

پنجم آن که ابو مخنف لوط بن یحیی از بزرگان محدثین و معتمد ارباب سیر و تواریخ است و مقتل او در نهایت اعتبار چنان چه از نقل اعظم علمای قدیم از آن و از سایر مؤلفاتش معلوم می شود لکن افسوس که اصل مقتل بی عیب او در دست نیست و این مقتل موجود که باو نسبت دهند مشتمل است بر بعضی مطالب منکره مخالف اصول مذهب و البته آن را اعدای و جهال

بجته پاره از اغراض فاسده در آن کتاب داخل کردند و از این جهت از حد اعتبار و اعتماد افتاده بر منفردات آن هیچ وثوقی نیست و لهذا ما قصه ورود اهل بیت را بکربلا- در اربعین با و نسبت ندادیم و حال آن که قریب بعبارت لهوف را او نیز دارد و عالم جلیل شیخ خلف آل عصفور در بعضی رسائل خود که اجوبه سی مسئله است زحمت بسیاری در تطبیق اعظم منکرات آن کتاب بر اصول مذهب کشیده و لکن بر متامل در آن پوشیده نیست که جز تکلف حاصلی ندارد. بهر حال در این اعصار برای آن مقتل نسخه مختلفه بزیاده و نقصان دیده شده و آن نسخ در این مطلب متفقند که اهل بیت جلال ترا زمان حرکت از کوفه از راه تکریت و موصل و نصیبین و حلب و شام بردند و آن راه راه سلطانیست و غالباً آباد و بدهکده بسیار و شهرهای معموره عبور می کند و از کوفه تا شام از آن راه قریب چهل منزل است و قضایای عدیده و بعضی کرامات در ایام سیر از آن راه در آن جا موجود و نشود تمام آن از دس وضاعین باشد سیما که در بعضی از آن ها داعی بر وضع نیست و علاوه بر آن شواهد بسیار بر صدق اصل این مطلب که سیر از آن راه بوده یافت می شود از سایر کتب معتبره مثل قصه دیر راهب قنسرین و بروز کرامت باهره از سر مبارک در آن جا چنان چه ابن شهر آشوب در مناقب خود نقل کرده و قنسرین در يك منزلی حلب است که در سنه سیصد و پنجاه و يك بجته غارت روم خراب شد و قصه یحیی یهودی حرانی و شنیدن او تلاوت قرآن را از سر منور در وقت عبور از آن جا و اسلام و شهادت او چنان چه فاضل متبحر جلیل، سید جلال الدین عطاء الله بن السید غیات الدین فضل الله بن سید عبد الرحمن محدث معروف در کتاب روضه الاحباب نقل از آن

کرده و گفته قبر یحیی در آن جا است و معروفست به یحیی شهید و دعا در سر قبر او مستجاب می شود و حران شهری بود در شرقی فرات در بلاد جزیره و آن بلادیست ما بین فرات و دجله و نیز قریه ایست از توابع حلب و احتمال هر يك می رود و او نیز اکثر آن منازل را اسم برده و قضایا نقل کرده با اختلافی در آن با آن چه ابو مخنف گفته و تصریح عالم جلیل بصیر عماد الدین حسن بن علی طبرسی صاحب مؤلفات رائقه مثل اسرار الامامه و غیرها در کتاب کامل السقیفه که معروفست بکامل بهائی بر آن که در آن سیر بآمد و موصل و نصیبین و بغلبک و میافارقین و شیر ز عبور نمودند و آمد کنار دجله است مثل موصل.

چهارم درسه منزلی شام است و پنجم نزدیک بديار بکر است که از بلاد جزیره است و ششم قریب بحماة بین حلب و شام است و بعضی قصص و حکایات برای آن منازل نقل کرده و محل گذاشتن سر مبارك در معرة که در دو فرسخی حلب است و از قرای اوست چنان چه بعضی از علمای اعلام نقل کردند و ذکر این منزل و چگونگی رفتار اهل آن با تشکر ابن زیاد در آن مقاتل موجود است و نیز فاضل المعی ملا حسین کاشفی قضایای متعدده در حین عبور از بسیاری از آن منازل در کتاب روضة الشهداء نقل کرده و غیر این مواضع که حال در نظر نیست و غرض تمسک و استشهاد بهر يك از آن ها نیست هر چند بعضی از آن در نهایت اعتبار است بلکه مجموع آن منصف اطمینان تام پیدا خواهد کرد که سیر از آن خط بود علاوه معارضی و خلافی از اخبار و کلمات اصحاب تا کنون بنظر نرسیده و چون عاقل تأمل کند سیر از کربلا بکوفه و از آن جا بشام با ملاحظه اقل

ایام توقف در آن دو بلد و از شام تا کربلا در مدت چهل روز از ممتنعات خواهد شمرد و اگر از آن چه گفتیم اغماض کنیم و فرض نماییم که سیر از بریه و غربی فرات بود آن هم بعد از تأمل صادق نظیر اول است همه از کوفه تا شام بخط مستقیم یکصد و هفتاد و پنج فرسخ است روز دوازدهم ورود کوفه سیزدهم انعقاد آن مجلس می شود و ایام رفتن قاصد بشام و مراجعت بکوفه کمتر از بیست روز چنان چه در اقبال گفته نشود و این استیذان ابن زیاد از یزید و حمل اسیران را بشام بعد از آمدن جواب سید در لهوف نیز ذکر کرده و ابن اثیر در کامل نقل کرده که چون آل حسین علیه السلام بکوفه رسیدند ابن زیاد ایشان را حبس نمود و قاصدی نزد یزید فرستاد و اخبار کرد بحال ایشان روزی سنگی در آن مجلس افتاد که مکتوبی بآن بسته بود و در آن نوشته بود قاصدی بجهة امر شما نزد یزید رفته روز فلان بآن جا می رسد و روز فلان بر می گردد پس اگر آواز تکبیر شنیدید پس یقین کنید که شما را خواهند کشت و گرنه شما را امان دادند چون دو روز یا سه روز به آمدن قاصد مانده بود باز سنگی که به آن نوشته بسته بود به آن جا افتاد و در آن نوشته بود وصایای خود را بکنید که زمان رسیدن قاصد نزدیک شده چون قاصد رسید معلوم شد یزید امر کرده که ایشان را نزد او فرستند و اما آن چه بعضی از افاضل علما در حواشی همه مزار بحار احتمال داده که استیذان و جواب بتوسط کبوتر بود که ملوک سابق آن را بجهة قاصدی و بردن خط از بلدی ببلدی تربیت می کردند فاسد است زیرا که در عصر بنی امیه و اوایل بنی عباس این کار متداول نبود بلکه شهاب الدین احمد بن یحیی بن فضل الله العمری تصریح کرده در کتاب تعریف که اصل آن قسم کبوتر که آن را

حمام هدی و حمام رسالی می گویند در موصل بوده و ملوک فاطمین بسیار باو اعتناء داشتند و از کتاب نمائم الحمام محی الدین ابن عبد الظاهر نقل کرده که اول ملوک که آن را از موصل نقل کرد نور الدین محمود بن زنگی بود در سنه 565 و بالجمله از اقبال گذشت که یک ماه در حبس شام بودند و بعد از بیرون آمدن هفت روز مشغول عزا داری بودند چنان چه در کامل بهائیت و محمد بن جریر طبری در تاریخ خود گفته که یزید ده روز ایشان را در خانه خود نگاه داشت و بعد از آن ایشان را روانه کرد در مراجعت با نهایت اجلال و اکرام و تانی و وقار در شب سیر می کردند چنان چه از کلام شیخ مفید که گذشت و دیگران معلوم می شود و اگر در هر شب هشت فرسخ بر همان خط مستقیم سیر کرده باشند مدت سیر قریب به بیست و دو روز خواهد بود و حال آن که از آن خط بجهة قلت آب و سایر ما یحتاج سیر میسر نباشد خصوص برای آن قافله زنان و کودکان و ضعیفان .

ششم آن که با رسیدن حضرت سجاد علیه السلام در آن روز بکربلا و جماعتی از مردان بنی هاشم و مشرف شدن ایشان بزیارت حضرت ابی عبد الله علیه السلام با جابر در یک روز بلکه در یکوقت مناسب نبود جابر را اول زائر آن حضرت گویند و این را از مناقب او شمرند شیخ مفید در مسار الشیعه چنان چه گذشت گفته (وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ زَارَهُ) و شیخ ابراهیم کفعمی در حاشیه فصل چهل و یکم جنه خود گفته (وَ أَنَّ مَا سَمَّيْتَ زِيَارَةَ الْارْبَعِينَ لِأَنَّ وَقْتَهَا يَوْمَ الْعِشْرِينَ مِنْ صَفَرٍ وَ ذَلِكَ لِارْبَعِينَ يَوْمًا مِنْ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي وَرَدَ فِيهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ صَاحِبُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى كَرْبَلَا الزِّيَارَةِ الْحُسَيْنِيَّةِ (عليه السلام) وَ هُوَ أَوَّلُ مَنْ زَارَهُ مِنَ النَّاسِ).

زیارت مذکور در متن کتاب را زیارت اربعین می گویند زیرا که وقتش در روز بیستم صفر است که چهل روز از شهادت حضرت ابی عبد الله علیه السلام گذشته و آن روزیست که وارد شد در آن روز جابر انصاری از مدینه بکربلا بجهت زیارت آن حضرت و او اول کسی است که آن جناب را زیارت کرده از مردمان و چه خوش گفته شاعر

زائر اول جناب جابر است *** جان فدای آن که اول زائر است

هفتم آن که بر هر ناظری در کتب مقاتل مخفی نیست که بعد از ندامت ظاهری رجس پلید یزید و عذر خواستن و مخیر نمودن آل الله را بین ماندن در شام و برگشتن بوطن اصلی مدینه طیبه و اختیار کردن ایشان مراجعت را در این که بعزم مدینه از شام بیرون رفتند و از عراق و کربلا ذکری در آن جا نبود و بنا بر رفتن آن صوب نبود و راه شام بعراق از خود شام از راه حجاز جدا می شود و قدر مشترکی ندارند چنان چه از متردین شنیده شده و از اختلاف طول این سه بلد با یک دیگر معلوم می شود پس هر که خواهد از شام بعراق رود از آن جا عازم و بخط عراق خواهد سیر کرد و اگر اهل بیت از آن جا باین عزم بیرون آمدند چنان چه ظاهر عبارت لهوفست بی اطلاع آن خبیث و بی اذن او هرگز برای ایشان میسر نبوده و نشود و در آن مجالس ذکری از این عزم نشود و ظاهر است که در سیر بعراق جز زیارت تربت مقدسه مقصدی نداشتند و گمان نمی رود با آن خبث شریره یزید و پلیدی فطرتش اگر اظهار می کردند و اذن می خواستند راضی شود و اذن دهد و مصارف سفر را دو چندان کند با آن دنائت طبع و بی حیائی که دوپست دینار دهد و بگوید این بعوض

آن چه از شما رفته بهر حال این استبعادی است که بالمره وثوق را از کلام آن را وی مجهول که در لهوف از او نقل کرده و البته یکی از اهل سیر و تواریخ است می برد و چون منضم شود بآن شواهد مقدمه اساس این احتمال از اصل خراب خواهد شد و با این حال اخبار جزئی روضه خوانان بوقوع این واقعه بمجرد کلام مذکور کاشف از نهایت جهل و تجریست و کاش بهمان چند سطر لهوف یا مقتل ابی مخنف قناعت می کردند و آن را مانند ریشه درخت در زمین شور زار قلب ویران نمی کاشتند آن گاه این همه شاخه و برگ از او نمی رویانیدند پس از آن این همه میوه های گوناگون اکاذیب از آن نمی چیدند و از زبان حجت بالغه خداوند حضرت سجاد علیه السلام این همه دروغ در وقت ملاقات خیالی با جابر نقل نمی نمودند کار بآن جا رسیده که عطیه کوفی محدث تابعی را غلام مملوک جابر انصاری مدنی کردند آن گاه او را آزاد کنند چون مژده ورود اهل بیت را برای جابر آورد و لنعم ما قیل .

چه خوش گفته است سعدی در این جا الا- یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها (مَا أَجْرُ لَهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ وَعَلَى انْتِهَالِ حَرَمَاتِ الرَّسُولِ وَالْه
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)

تنبیه دوم مخفی نماند که غایت آن چه از خبر شخص ثقه و نقل او بلکه نقل مؤمن عادل پیدا می شود و برای سامع ظن یا اطمینانست بصدق خبر چون ناقل مذکور عمدا دروغ نمی گوید و احتمال نسیان و خطا در آن امور محسوسه که از آن خبر می دهد بعید است و اعتنائی بآن نیست اگر واسطه بعد از او نباشد و اگر واسطه یا وسایط عدیده بعد از او باشد بلکه سلسله زیاد و عهد طولانی و قبل از کتاب عالم ثقه شود و او از کتاب دیگر و هکذا مثل

ناقلین این اعصار تا عصر آدم (علیه السلام) و مؤلفین آن طبقه از روات و ارباب سیر تواریخ پس اسباب عدم و اطمینان در آن خبر بجهة کثرت وجود خطا و نسیان و سقط در نسخ و تحریف و تصحیف کاتب و معلوم نبودن کتاب فلانی از مؤلفات آن که باو نسبت می دهند و معلوم شدن عدم وثاقت صاحب کتابی که ناقل بجهة عدم خبرت و بصیرت باو اطمینان داشته و غیر این ها بسیار شود لهذا ناقل متدین درست کار نباید بمجرد دیدن خبری و حکایتی در کتابی که بعالمی نسبت می دهند قناعت کند چه بسا شود که آن کتاب را در اوائل سن نوشته و هنوز بمقام تمیز دادن صحیح از سقیم و ثقه از غیر ثقه نرسیده چنان چه در تنبیه گذشته بآن اشاره شد و از این جهة اخبار موهونه و بی اصل و مأخذ و مخالف روایت ثقات بلکه اخبار کاذبه یقینی در آن یافت می شود مثل کتاب محرق القلوب تألیف عالم جلیل آقاخوند ملا مهدی نراقی که از اعیان علماء دهر و یکی از مهدیین خمسه عصر خود بود علاوه بر آن که بزرگان دین اعتراف بعلو مقام علم و فضل او کرده اند مؤلفات رشقیه او در فقه و غیره مثل لوامع و مشکلات العلوم و غیر آن خود شاهدیست صادق و وافی در اثبات این مرام با این حال یافت می شود در این کتاب مطالب منکره که ناظر بصیر متعجب می شود از نوشتن چنان عالمی چنین مطالبی را مثلاً باخبار جزمی بدون آن که نسبت دهد بعالمی یا کتابی نوشته در قضایای روز عاشورا که چون بعضی از یاران بجنگ رفته شهید شدند ناگاه از میان بیابان سوار مکمل و مسلح پیدا شد مرکبی کوه پیکر سوار بود خود عادی فولاد بر سر نهاده و سپر مدور بسر کتف در آورده و تیغ یمانی جوهر دار چون برق لامع حمایل کرده و نیزه

هیجده ذرعی در دست گرفته و سایر اسباب حر برابر خود آراسته کالبرق اللامع و البدر الساطع بمیان میدان رسید و بعد از طرید و جولان روی بسپاه مخالف کرد و گفت هر که مرا نشناسد بشناسد منم هاشم بن عتبه بن ابی وقاص پسر عم عمر سعد

پس روی بامام حسین علیه السلام کرد و گفت السلام عليك يا ابا عبد الله اگر پسر عم عمر سعد بجنگ شما آمده من آمده ام جان خود را نثار شما کنم تا آخر قصه مبارزت و کشته شدن او که تمام آن دروغ است جز ما زیرا که هاشم از شجاعان معروف بود و از این جهت او را مرقال می گفتند و از خاصه ملازمان رکاب ظفر انتساب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود و علم بزرگ اردوی جلالت و رایت عظمای عساکر منصوره در جنگ صفین در دست او بود و در همان روز که از جند الله عمار یاسر و جماعتی بدرجه شهادت رسیدند و از لشکر معاویه ذو الکلاع معروف و عبید الله پسر عمر هلاک شدند هاشم نیز شهید شد باتفاق علماء رجال و مؤلفین غزوه صفین و در کتاب صفین نصر بن مزاحم بروایت عدیده کیفیت شهادت و شجاعت و قوت ایمان و جلالت او را ذکر کرده حتی بعضی مراثی که برای او گفتند و شبهه در کذب آن چه در محرق و قبل از او در روضه کاشفی است نیست و از این عجیب تر آن که نوشته چون پسر سعد هزار سوار برای مقاتله با هاشم فرستاد حضرت نیز برادر خود فضل را با ده نفر از انصار برای اعانت هاشم فرستاد الی آخر قصه مجمله که بایست از کتاب محو کرد سبحان الله این همه رنج و تعب علماء انساب و مؤلفین حالات ائمه علیهم السلام کشیدند و فرزندان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

را از ذکور و اناث ضبط نمودند و اگر نادری فرزندی دیگر از آن جناب نام برده بآن اشاره کردند فضل نامی تاکنون در آن شماره دیده نشده و از این رقم در آن کتاب مکرر است بلکه در ترجمه عبارت عربی گاهی کلامی دارد که کاشف است از تالیف آن در اوایل سن قبل از دخول در مقامات علمیه مثل آن که گفته عابس را غلامی بود شوذب نام تا آن که می گوید غلام گفت ای مولا الخ

و متن خبر اینست (وَ جَاءَ عَابِسِ بْنِ شَيْبِ السَّكْرِيِّ وَ مَعَهُ شَوْذِبٌ وَ مَوْلَى شَاكِرِ الْخِ)

شاکر قبیله ایست در یمن از طایفه همدان که از اولاد شاکر بن ربیعۃ بن مالکند و عابس از آن قبیله بود و برای مولی معانی عدیده در لغت عرب است در هر جایی بمناسبت آن جا یکی از آن ها اراده می شود و لکن چون آن را بطایفه و قبیله نسبت دهند مثل آن که بگویند مولی بنی اسد مولی ازد مولی ثقیف مثلا مراد یکی از دو معنی است.

اول حلیف یعنی هم قسم باین که شخصی از طایفه بجهت تقویت و حفظ خود از دشمنان نزد قبیله با قوت و شوکتی می رود و با آن ها هم قسم می شود بنحوی که در جاهلیت و اسلام در میان قبایل عرب مرسوم بود پس آن قبیله در وقت شدت و سختی و هجوم اعدای او را یاری می کنند.

دوم نزیل یعنی آن که از قبیله خود بجهت بعضی اغراض مثل وسعت معاش یا فرار از ناملائمات مثلا هجرت می کند و در قبیله دیگر منزل می کند و رفتار و کردار و رسوم زندگی آن ها عمل می کند و در بیشتر قواعد مرسومه موالیان هر قبیله باین دو معنی در حکم آن قبیله است و شوذب

مولی شاکر یعنی حلیف یا نزیل طایفه عابس بود و لهذا در آن سفر مبارک با او مصاحب بود نه آن که غلام و تابع او بود چه بمعنی غلام هرگز نسبت بطایفه ندهند و شاید مقام او از عابس بالا تر بود چه در حق او گفته اند و کان متقدما فی الشیعة و برای مثال همین یک مورد بس است و گاه شود که مؤلف کتاب بجهة اظهار طول باع و کثرت تبهر و اطلاع و داشتن کتاب بیحصر و احصاء و جامعیت کتاب هر کس هر چه در هر کتابی نوشته ضبط کند و در آن جا ثبت نماید و از مفاصد عظیمه مترتبه بر آن غفلت نماید و اهون آن مفاصد سخریه و استهزاء بیگانگان از دین و ایمان است بر متناقضات و اکاذیب واضحه جمع شده در آن و تمسک کردن ایشان بخرابی جمله از اخبار موجوده در آن کتاب بر خرابی و بی پائی سایر اخبار امامیه چنان چه گاهی خود این جماعت بیگانه بعضی کرامات از بقاع مطهره ائمه طاهرین علیهم السلام جعل کنند و نشر دهند و بعد از مدتی معلوم شود دروغ و بی اصل بود و غرضشان از این افتراء نشر و ظهور خلاف نماندن بعوام کالانعام است که سایر کرامات و مفاخر که این طایفه برای ائمه خود نقل کنند همه از این رقم است پس چنین مطالب واهیه و اخبار اصل و پایه را در کتاب درج کردن و بدست خود دشمن را بر خود چیره و مسلط کردن خلاف عقل و دیانت است و از این رقم کتابست جمله از مؤلفات آقایان برغانی قروینی رحمهم الله و لکن در بعضی از آن ها کار را بر ناظر بصیر سهل کردند زیرا که در آن ها ماخذ روایات و حکایات را ذکر می کنند لهذا معتبر و غیر معتبر آن معلوم و صحیح از سقیم جدا می شود و آن چه بی ماخذ است یا از ذکر آن از کثرت بی پائی شرم کنند آن رقم را بلفظ به

روایتی و در روایتی و بعضی گفتند و امثال این ها بیان می کنند پس سبب اغراء ناظرین نشدند و لکن بهتر آن بود که اصلا متعرض نشوند چه هر ناظری بهره از تمیز ندارد لهذا علمای درست کار از آن روایات اعراض کردند با داشتن یا دیدن آن ماخذ و اشتغال بتالیف در تمام عمر و گاه شود مؤلف کتاب از کثرت اخلاص و شوق نشر فضایل و گریستن بر مصائب سادات انام علیهم السلام با داشتن قوه تمیز صحیح از سقیم التفاتی بآن ها نداشته و فرقی بین آن ها نگذاشته چه غرض او عظم دادن و بزرگ شمردن آن مصائب و سوزانیدن قلوب است پس هر چه سبب آن باشد بقول بعضی از ظرفاء این طایفه خوش آمد بلکه کار را بآن جا رساند که اخبار واهیه و حکایات کاذبه را بذکر پاره اعتبارات ضعیفه و نکات سخیفه و استحسانات بارده باعتقاد خود محکم کرده در اعداد احادیث معتبره درج نماید.

بخاطر دارم در ایام مجاورت کربلای معلی و استفاده از علامه عصر خود شیخ عبدالحسین طهرانی طاب ثراه که در تبحر و فضل و اتقان عدیل نداشت سید عرب روضه خوانی از حله آمد و پدرش از معاریف این طایفه بود و اجزاء کهنه از میراث پدر داشت خدمت شیخ استاد آورد و غرضش استعمال اعتبار و عدم اعتبار آن بود و آن اجزاء را اول و آخر نبود و در حاشیه آن نوشته بود که این از مؤلفات فلان و یکی از علمای جبل عامل از تلامذه محقق صاحب معالم را اسم برده بود چون در تراجم حالش مذکور بود مراجعه نمود اصلا در مؤلفاتش اسمی از مقتل نبرده بودند و چون در خود اجزاء مطالعه کردند معلوم شد که از کثرت اشتغال آن بر اکاذیب واضحه و اخبار واهیه احتمال نمی رود

ص: 167

که از مؤلفات عالمی باشد پس آن سید حامل اجزاء را نهی فرمود از نشر آن و نقل از آن و لکن بعد از چند روزی بمناسبتی یکی از فضلالی معروف ساکنین عتبات عالیات مطلع شد و آن را از آن سید گرفت و چون مشغول تألیف کتاب اسرار الشهاده بود روایات آن اجزاء را متصرفاً در آن کتاب درج کرد و بر عدد اخبار واهیه مجعوله بی شمار آن افزود و برای مخالفین ابواب طعن و سخریه و استهزاء باز نمود و همش او را بآن جا کشاند که عدد لشکر کوفیان را به شش صد هزار سواره و دو کرور پیاده رساند و برای جماعت روضه خوانان میدانی وسیع مهیا نمود که هر چند کمیت نظر را در آن بتازند بآخر نرسانند و بسا افترا ببزرگان بندند چنان که ذکر کنند که فاضل در بندی چنین فرموده فاضل مذکور از علما مبرزین و افاضل معروفین و در اخلاص بخامس آل عبا علیهم آلاف التحیه و الثناء بی نظیر بود و لکن این کتاب در نزد علماء فن و نقاوین احادیث و سیر بیوقع و بی اعتبار و اعتماد بر آن کاشف از خرابی کار ناقل و قلت بصیرت اوست در امور با آن که خود در آن کتاب تصریح بضعف روایات آن اجزاء و ظهور علامات کذب و وضع در آن کرده و لکن برای نقل آن ها در آن کتاب عذری خواسته که در خرابی با روایات اجزاء شریکست و از مطالب عجیبه آن که برای خودم مرحوم مذکور مشافهة نقل کرد که من در ایام سابقه شنیدم که فلان عالم گفت یا روایتی نقل کرد که روز عاشورا هفتاد ساعت بود و من در آن وقت آن را غریب شمردم و متعجب شدم از نقل آن و لکن حال که تامل در وقایع روز عاشورا کردم خاطر جمع یا یقین کردم که آن نقل راست و آن همه وقایع نشود مگر در آن مقدار زمان این حاصل فرموده ایشان

است بجهة طول زمان عين الفاظ ايشان بخاطر نمانده و در آن كتاب نيز از آن تقويت کرده و از اين فقره پي بسليقه ايشان بايد برد .

و گاه شود که بنای مؤلف کتاب بر اتقان و نقل از کتب معتمده است و لکن بجهة عدم مهارت و خبثت بر حال علماء و ارباب سير و مورخين و نداشتن قوه تمیز ثقات ايشان از غير ثقات بسا شود بر کتابی از سير و تواریخ اعتماد کند در مدار نقل غالب منقولات خود را بر آن گذارد و لکن در نزد اهل خبره چندان اعتباری ندارد و مطالب واهیه بسیار در آن نشان دهند لهذا در کتاب آن مؤلف منکرات عدیده یافت می شود با آن بنا و دعوی بلکه با افتخار و طعن بر دیگران و از این رقم بعضی مقاتل یافت می شود با چون ذکر آن خالی از مفسده نبود اشاره نکردیم و نتیجه تمام این کلمات آن که چنان چه روضه خوان بنای درست کاری دارد و شایق است که خود را در سلک ملا زمان خاص در آورد و در خود قوه تمیز کتاب معتمد هر چند از ثقه خبیر غیر عالم باشد از کتاب غیر معتمد هر چند از عالم متقی باشد نمی بیند و باین مقام نرسیده از اساتید اهل فن جو یا شود و از گفته ايشان تجاوز نکند و الا که باغواي شیطان رسم تازه گوئی را گذاشته و از هر کتابی هر چند جنک المزخرفات باشد نقل کند و آن را هم بصورت جزم بیان کند البته خود را مهیا سازد برای تمام مفاصد مذکوره در مقامات گذشته شخصی در شهر کرمان شاه خدمت عالم کامل جامع فرید آقا محمد علی صاحب مقام و غیره قدس اللہ روحه رسیده و عرض کرد در خواب می بینم بدنان خود گوشت بدن مبارك حضرت سيد الشهداء علیه السلام را می کنم آقا او را نمی شناخت سر بزیر انداخت و متفکر شد پس

باو فرمود شاید روضه خوانی می کنی عرض کرد بلی فرمود یا ترك كن يا از كتب معتبره نقل كن

تنبيه سيم مستور نمايد كه علماء يهود چنين اعتقاد دارند و دعوى كنند كه در آن چهل شب و روز كه جناب موسى عليه السلام در بالای کوه طور سینا با خداوند تبارك و تعالی مکالمه داشت الواح توریة بر او نازل شد و در آن شش صد و سیزده حکم بیش مکتوب نبود و نیز قانون و مطالب عدیده لساناً بر او القا شد و در سینه آن جناب ثبت شد و آن ها بمنزله معانی و شرح آن قانون مکتوبی بود و چون از مناجات فارغ و از کوه طور مراجعت نمود هرون را در خیمه طلبید اولاً آن قانون مکتوب یعنی توریة را باو تعلیم نمود آن گاه قانون زبانی و روایات لسانی را باو آموخت و هرون پس از آموختن آن دو قانون بر خاست و بر طرف راست جناب موسى (علیه السلام) نشست آن گاه دو پسر هرون الیعازار و ابتامار داخل شدند و آن ها نیز مثل پدر خود هر دو قانون را آموختند آن گاه یکی در طرف چپ جناب موسى (علیه السلام) نشست و دیگری در طرف راست جناب هرون نشست آن گاه هفتاد شیخ که ایشان را مشایخ سبعین می گویند آمدند و یاد گرفتند و در خیمه نشستند آن گاه کسانی که شایق تعلیم بودند آمدند و یاد گرفتند باین طریق که هرون بر خاست و هر دو قانون را بر ایشان خواند پس هر دو پسرش بر خاستند و آن دو را بر آن ها خواندند پس مشایخ سبعین یک مرتبه آن را خواندند و آن اشخاص چهار مرتبه آن دو قانون را شنیدند و حفظ کردند و رفتند و می گویند جناب موسى عليه السلام بدست خود سیزده نسخه از قانون مکتوبی نوشت و بهر فرقه نسخه داد و اما آن روایات زبانی را پس

ص: 170

به یوشع تقویض نمود و یوشع را چون وفات رسید بمشایخ سپرد و مشایخ پیغمبران تا آن که رسید بجناب ارمیا و او به پارخ داد و پارخ بعزرا سپرد و عزرا بشمعون صادق و شمعون به ایتبنی کونوس و او به یوئی بن یختان و او بموسی بن یوسیر و او به تهتان اربلی و یوشع بن برخیا و این دو بیهود بن یحیا و شمعون بن شطا و این دو به شما یاوابی طلیمون و این دو به هلال و او پسرش شمعون و او به پسرش کملیل که در عصر جناب عیسی (علیه السلام) بود و او به پسرش شمعون و او به پسرش کملیل و او به پسرش شمعون و او به پسرش یهودا حق دوش یعنی مقدس پس از طول این مدت که آن روایات و قانون از سینه بسینه سیر می کرد ابن یهود آن ها را در مدت چهل سال با مشقت زیاد در کتابی جمع کرد و نام او را مسنا گذاشت و این کتاب را یهود بعایت تعظیم کنند و معتقدند که تمام آن از جانب خداوند و واجب التسلیم است و در میان ایشان رواج تام دارد بدرس و تدریس بلکه گویند قانون مکتوب یعنی توریة بمنزله آب است و مسنا بمنزله شراب ممزوج به ابازیر مناسب آن و گاه تشبیه کنند اول را بنمک و دوم را بتلفل و ابازیر گوارا و علمای بزرگ یهود و تفسیر برای مسنا نوشتند یکی در قرن سیم در اورشلیم یعنی بیت المقدس و دیگری در اول قرن ششم در بابل و این دو تفسیر را کمرا اورشلیم و کمرا ابابل گویند و دمرا بمعنی کمال است یعنی کمال توریة است و مجموع این دو تفسیر را گمرالان گویند و چون با مسنا جمع شوند آن را طالموت گویند بجهت تمیز گاهی گویند طالموت اورشلیم و طالموت بابل و بجهت اغلاق اول و سهولت دوم رغبت یهود به ثانی بیش تر و اعتناء ایشان زیاد تر است این خلاصه معتقد ایشان در این مقام و حاصل آن که آن کلمات بسیاری

از جانب خداوند تبارك و تعالی در شب طور بر قلب جناب موسی علیه السلام نازل شد و تا قریب بدو هزار سال محل این کلمات صدور انبیاء و اوصیا علیهم السلام بود و از سینه بسینه نقل می کرد و چون در منزل آخر بسینه یهودا حق دوش رسید آن ها را از سینه خود بیرون آورد و در کتابی که نام آن مسنا است جای داد و صدق تمام این اعتقاد و دعوی و کذب آن یا صدق بعضی و کذب بعضی بر ما معلوم نیست و از اهل بیت عصمت علیهم السلام در این باب چیزی بنظر نرسیده .

بلی صدوق در کتاب خصال روایت کرده از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند عز و جل راز گفت بیک صد و بیست و چهار هزار کلمه در سه شبانه روز با موسی علیه السلام و در آن مدت طعامی و شرابی نخورد و چون بر گشت بسوی بنی اسرائیل از شنیدن سخنان آدمیتین مشمئز شد بجهة حلاوت کلام حق تعالی که در مسامعش جای گرفته بود و این خبر فی الجمله تصدیقی از اصل دعوای ایشان می کند .

بهر حال بر اخوان مؤمنین مخفی نماند که بملاحظه اخبار متواتره در میان مسلمین که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود آن چه در امت های سابقه گذشته نظیر آن در این امت واقع خواهد شد و در اخبار اهل بیت علیهم السلام ببعضی از آن وقایع و نظیر آن اشاره شده و علمای اعلام نیز بفکر ثاقب بعضی وقایع و قصص این امت را منطبق کردند بر وقایع امم سالفه خصوص بنی اسرائیل بایست برای این قصه مذکوره نظیری در این امت باشد تا قریب بعصر ما نبود و احدی را ندیدم بآن اشاره نماید

و لکن جماعت روضه خوانان چشم ما را روشن و روی ما را سفید و صدق اخبار نبویه را در مورد مذکور واضح و هویدا نمودند و باقوال و افعال خود نظیر آن واقعه را در این امت بمقام حس و عیان در آوردند.

توضیح این اجمال آن که روایات بسیاری در این باب بزبان عربی که بهترین اسباب صحت سند و قوت متن خبر است در نزد بسیاری از این جماعت که بعضی از آن ها در نهایت فصاحت و بلاغت است در السنه روضه خوانان دائر و آن ها را با تمام قوت قلب بالای منابع خوانند و برای جمله از آن ها راوی مخصوصی معین کنند و نام برند و مجالس ماتم را بآن اخبار و حکایات رونقی تازه دهند و دل ها را بسوزانند و چشمان را بگریانند و ناله ها را بلند نمایند و لکن در سنین متطاوله گذشته بقدر قوه و بضاعت و بذل میسور همت در صدد پیدا کردن مأخذ آن اخبار و کتابی که از آن این طایفه روایات را برداشتند بر آمده خود و جماعتی از اهل اطلاع و خبرت و ارباب دانش و بصیرت تا کنون اثری از آن پیدا نشد و در کتب اساتید فن حدیث و خبر و ارباب کتب بی حصر و حد در طبقات عصر های گذشته نشانی از آن ها نیست حتی در کتب جماعتی که نهایت مسامحه را در نقل اخبار ضعیفه در این مقام داشتند و مکرر سؤال از مأخذ شد گاهی حواله کردند بکتاب بعضی از علما مثل سید جزایری و امثال او که از صنف مسامحین در این مقامند عمری صرف کرده و رنج بسیار کشیده آن کتاب بدست آمد معلوم شد حواله بی محل بود و گاهی حواله بکتابی کردند که اصلا ذکری از آن در اهل فن نیست و گاه بمقتل عالمی جلیل که احدی در مؤلفاتش اسمی از مقتل نبرده و گاهی حواسه

بیلادی مثل بحرین و قطیف که راه تفحص بآن مسدود است و باین قسم ها و مانند آن از اعدار طفره زنند و این سر را از اجانب مخفی نمایند .

و چون جمله از این جماعت در عداد معتبرین محسوب و بنای ایشان از تحرز از گفتن دروغ جزمی است عمدا ناچار بایست بجهة حمل کار ایشان بر صحت بمقتضی اخوت مسلمانی آن رشته مسنار که در بنی اسرائیل بود و هست باینجا بیاوریم و بگوئیم این روایات دست بدست و سینه بسینه در سلسله این جماعت باین طبقات رسید و در اعصار قریب بعصر ما و در این زمان اندک اندک بنای جمع آن ها شد.

در کتاب گاهی بقول بعضی در مجموعه والد مرحوم و گاهی در جنگ استاد مغفور و گاهی در مقتل فاضل کذائی و گاه برای آن ها اسم تازه گذاشته می شود و گاه از آن مجموعه باختلاف ترتیب مجموعه دیگر و بجهة تعدد مأخذ خبر قوت می گیرد و چون جمع شود مسنای این امت می شود و لکن مسنای یهود کتاب معین معهودیست که بملاحظه آن دو تفسیر از زیادی و نقصان مصون و محروس است و اما روایات مسنای این امت دارای قوه قویه نباتیه است که چون از مجموعه بمجموعه دیگر نقل کند فوراً نمو کند و با برکت شود و شاخ ها و برگ های تازه با طراوت و نضارت برای آن پیدا کرد و چون در سیر بمنزل منابر برسد و موسم نقل آن ها رسد قوه حیوانیه در او ظاهر گردد و بال و پر پیدا کند و چون طیر خیال در هر لمحّه بجهات مختلفه پرواز کند و ما بجهة مثال بیاره از آن ها اشاره کنیم باین که مختصری از او ذکر کنیم که معلوم شود کدام خبر است چه نقل تمام با وضع رساله مناسبت ندارد .

اول نقل کنند از حبیب بن عمرو که رفت خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از رسیدن ضربت بفرق مبارکش و اشراف و رؤسا قبایل و شرطه الخميس در محضر انورش بودند می گوید :

(وَ مَا مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا وَ دَمْعٌ عَيْنَيْهِ يَتَرَقَّقُ عَلَى سَوَادِهَا حَزْنَ أَعْلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ) و بفرزندان آن جناب نظر کردم که سرها بزیر انداختند (وَ مَا تَنْفَسُ مِنْهُمْ مُتَنَفِّسٌ إِلَّا وَ ظَنَّتْ أَنَّ شَطَا يَأْتِي قَلْبَهُ تَخْرُجُ مِنْ أَنْفَاسِهِ) می گوید اطبا را جمع کردند و انیر بن عمرو ریه گوسفند را باد کرد و داخل آن جراحت کرد و بیرون آورده دید بمغز سر آلوده است حاضرین پرسیدند (فخرس وَ تَلَجَّحَ لِلسَّانَةِ) مردم فهمیدند و مایوس شدند پس سرها بزیر انداختند آهسته می گریستند از ترس آن که زنان بشنوند جز اصبع بن نباته که طاق ت نیارود و نتوانست خود داری کند (دُونَ أَنْ شَرَّقَ بَعْبَرْتَهُ) پس حضرت چشم باز کرد و بعد از کلماتی حبیب می گوید گفتم (يَا أَبَا الْحَسَنِ لَا يَهْوَانُكَ مَا تَرَى وَ إِنْ جَرَحَكَ غَيْرُ ضَرِّهِ فَإِنَّ الْبُرْدَ لَا يُزِيلُ الْجَبَلَ الْأَصْمَ وَ نَفْحَةَ لَبْحِيرٍ لَا تُجَفِّفُ الْبَحْرَ الْخَصْمَ وَ الْعَمَلُ بِقَوِي إِذَا ارْتَعَشَ وَ اللَّيْثُ يَضْرِي إِذَا خَدَشَ)

بعد حضرت جوابی داد و ام کلثوم شنید و گریست حضرت او را خواست داخل شد خدمت پدر بزرگوارش و ظاهر این نقل چنین است که در حضور همه آن جماعت آمد و عرض کرد .

(أَنْتَ شَمْسُ الطَّالِبِينَ وَ قَمَرُ الْهَاشِمِيِّينَ دَسَّاسٌ كَتَبَهَا الْمُرْتَضِدُّ أَرْقَمَ اجْمَعْتَهَا الْمُتَّفَقِدُ عَزَّ نَا إِذَا شَاهَتِ الْوُجُوهُ ذُلًّا وَ جَمَعْنَا إِذَا الْمَوْكِبِ الْكَثِيرِ قَلًّا تَا آخَرَ)

این خبر مسجع مقفی که از شنیدش نفس محظوظ می شود و لکن

صد حیف که اصل ندارد و در اصل شریف تقه جلیل عاصم بن حمید عمرو و آمدن جراح را دارد ابدأً از این کلمات در آن چیزی یافت نمی شود و هم چنین ابو الفرج در مقاتل الطالبین معالجه اثیر بن عمر را ذکر کرده بدون این شرح و حواشی .

دوم خیر طولانی در کیفیت بیرون آمدن حضرت سید الشهداء علیه السلام از مدینه طیبه که در میان این جماعت دائر و فاضل در بندی آن را در اسرار خود از بعضی شاگردانش روایت کرده که او در مجموعه که آن را نسبت می دهند به بعضی روضه خوان ها دیده که از عبد الله بن سنان کوفی روایت کرده و او را از پدرش از جدش که قاصد اهل کوفه بود و مکتوبی آورد و جواب خواست حضرت سه روز مهلت خواست روز سیم عازم سفر شدند گفت بروم بینم جلالت شأن پادشاه حجاز را که چگونه سوار می شود آمد دید حضرت بر کرسی نشسته بنی هاشم دورش را گرفته و مردان ایستاده و اسبان زین کرده و چهل محمل که همه را به حریر و دیباج پوشانده اند حاضر انکار کیفیت سواری را بشرحی عجیب نقل کرده که هر سطر آن مشتمل است بر چند دروغ و این شخص همراه بود تا عصر روز یازدهم که ابن سعد امر کرد شتران بی جهاز حاضر کردند برای سوار شدن اسیران و در آن جا نیز شرحی تازه داده آن گاه بیادش آمد سواری در آن روز با آن جلالت پس گریست تا آخر خبر که انسان متعجب است از کیفیت ساختن آن و از آن عجیب تر ضبط کردن چنین فاضلی آن را در کتاب خود و حال آن که دیده که در ارشاد مفید مرویست که چون خواست از مدینه طیبه بیرون بیاید و این آیه را خواند.

(فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) و چون وارد مکه معظمه شدند این آیه را تلاوت فرمود (وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ) و سیره وزی مذکور در این خبر بی اصل زی جبابره و ملوک است با سیره امامت غایت مباینت را دارد.

سیم خبر طولانی در مسنای این جماعتست که خلاصه آن آن که جناب زینب سلام الله علیها در شب عاشورا بجهة هم و غم و خوف از اعداء در میان خیمه ها سیر می کرد برای استخبار حال اقربا و انصار دید خیب بن مظاهر اصحاب را در خیمه خود جمع کرده و از آن ها عهد می گیرد که فردا نگذارند احدی از بنی هاشم قبل از ایشان بمیدان بروند بشرحی طولانی آن مخدره مسرورا آمد پشت خیمه ابو الفضل دید آن جناب نیز بنی هاشم را جمع کرده و بهمان قسم از ایشان عهد می گیرد که نگذارند احدی از انصار پیش از ایشان بمیدان رود مخدره مسرور در خدمت حضرت رسید و تبسم کرد حضرت از تبسم او تعجب کرد و سبب پرسید آن چه دید عرض کرد تا آخر خبر که واضعش را در این فن مهارتی بود تمام

چهارم نقل کنند با سوز و گداز که در روز عاشورا بعد از شهادت اهل بیت و اصحاب حضرت ببالین امام زین العابدین علیهما السلام آمد پس از پدر حال معامله آن جناب را با اعداء پرسید خبر داد که بجنگ کشید پس جمعی از اصحاب را اسم برد و از حال آن ها پرسید در جواب فرمود قتل قتل تا رسید به بنی هاشم و از حال جناب علی اکبر و ابی الفضل سؤال کرد بهمان قسم جواب داد و فرمود بدان در میان خیمه ها غیر از من

و تو مردی نمانده این قصه است و حواشی بسیار دارد و صریح است در آن که آن جناب از اول مقاتله تا وقت مبارزت پدر بزرگوارش ابدًا از حال اقرباء و انصار و میدان جنگ خبری نداشت .

پنجم خیر عجیب که متضمن است طلب کردن حضرت هنگام عزم رفتن بمیدان اسب سواری را و کسی نبود آن را حاضر کند پس مخدره زینب رفت و آورد و آن حضرت را سوار کرد بر حسب تعدد منابر مکالمات بسیار بین برادر و خواهر ذکر می شود و مضامین آن در ضمن اشعار عربی و فارسی نیز در آمده مجالس را بآن رونق دهند و بشور در آرند و الحق جای گریستن است اما نه بر این مصیبت بی اصل بلکه در گفتن چنین دروغ واضح و افترا بر امام علیه السلام در باب منابر و نهی نکردن آنان که متمکنند از نهی کردن بجهت بی اطلاعی و ملاحظه عدم نقد در بعضی شئونات و متمکن نبودن ضعیف الحال از عرض کردن بآن گوینده بی انصاف کذاب که ای متجری بر خداوند جبار نه در مقاتل معتمده مو است که اول صبح عاشورا پس از آرایش صفوف حضرت بر شتری سوار شدند و آن خطبه بلیغه را بجهت اتمام حجت خواندند آن گاه فرود آمدند و اسب خاصه رسول خدا صلی الله علیه و آله را که بجهت سواری خود و اوصیانش خریده بودند و آن را مر تجز می گفتند که در السنه عوام بذو الجناح معروف شده خواستند و سوار شدند و تا آخر کار سواره بودند گاهی بجهت بعضی حوائج مثل نشستن بر بالین شهیدی یا حمل نعشی یا نماز کردن یا تغییر لباس یا وداع بعضی فرود می آمدند و باز سوار می شدند مگر آن که در جواب بگویند و مضایقه ندارند که در آخر وداع است

فرار کرد کسی نبود بیاورد این هم جواب دارد که بروایت معتبر با جناب ابی الفضل با هم بمیدان رفتند .

و شیخ مفید در ارشاد در شرح مقاتله آن حضرت بعد از قضیه هائله مالک بن النسر و شهادت عبد الله بن الحسن علیه السلام و رسیدن زخم های بسیار در بدن مبارکش روایت کرده که سه نفر یا چهار نفر از اهلس با آن جناب بودند و دشمنان را از آن حضرت دفع می کردند تا آن که ایشان نیز شهید شدند و حدساً باید از غلامان و موالیان باشند .

ششم نقل کند با اظهار حزن و اندوه بعبارات مشجبه که زینب خاتون آمد ببالین حضرت در قتل گاه :

(و راته بِجُودِ بِنَفْسِهِ وَ رِمَتْ بِنَفْسِهَا عَلَيْهِ وَ هِيَ تَقُولُ أَنْتَ أَخِي أَنْتَ رَجَاءُ أَنْتَ كَهْفُنَا أَنْتَ حَمَانَا أَلْحَ) و قدری از این میزان در اقسام دروغ گذشت .

هفتم خبریست لطیف و متکی با مقدماتی که احتمال دروغ را از ذهن سامعین محو کند و سند را بابو حمزه ثمالی بیچاره منتهی کنند که روزی آمد در خانه حضرت امام زین العابدین علیه السلام و در را کوبید کنیزکی آمد چون فهمید ابو حمزه است خدای را حمد کرد که او را رساند که حضرت را تسلی دهد چون امروز دو مرتبه بی هوش شدند پس داخل شد و تسلی داد و باین که شهادت در این خانواده عادت و موروثی است جد و عم و پدر همه شهید شدند در جواب او را تصدیق نمودند و فرمودند و لکن اسیری در این خانواده نبود آن گاه شمه از حالت اسیری عمه ها و خواهران بیان کردند و اگر خبر اصل می داشت برای مجالس مصیبت

بسیار با فائده بود .

هشتم خیری از آن سوزناک تر که جز استاد فن کسی نتواند آن را باین نحو ترتیب دهد و سند آن را بهشام بن الحکم مظلوم رسانند خلاصه آن آن که گفت ایامی که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در بغداد بود هر روز حسب الامر بایست در محضر عالی حاضر باشم روزی بعضی از شیعیان او را دعوت بمجلس عزای جد بزرگوارش کرد عذر خواست که باید در آن محضر حاضر باشم گفت رخصت بگیر گفت نشود که اسم این مطلب را در حضورش برد که طاقت ندارد گفت بی اذن بیا گفت روز بعد که مشرف شدم جو یا می شود نتوانم راست گفت بالاخره او را برد بعد از آن مشرف شد.

حضرت جو یا شد بعد از تکرار عرض کرد فرمود گمان داری من در آن جا نبودم یا در چنین مجالس حاضر نمی شوم عرض کرد جنابت را در آن جا ندیدم فرمود وقتی که از حجره بیرون آمدی در محل کفش ها چیزی ندیدی عرض کرد جامه در آن جا افتاده بود فرمود من بودم که عبا بر سر کشیدم و روی زمین افتادم و چون درست حفظ نکردم شاید تجریفی در آن کرده باشم خبر مفصل و بسیار گریه آور کاش پایه داشت و احتمال صدق در آن می رفت بهمین مقدار بهتر آن که اکتفا کنیم و این تنبیه را ا ختم نمائیم بذکر خواب عجیبی که برای جماعت روضه خوانان موعظه ایست بلیغ و پندیست نافع

صورت آن چنان چه در کتاب دار السلام نقل کردیم اینست که سیدی فاضلی از معتبرین روضه خوانان شبی در خواب دید که گویا قیامت بر پا

ص: 180

شده و خلق در نهایت وحشت و حیرت و هر کس بحال خود مشغول و ملائکه ایشان را می رانند بسوی حساب و با هر تنی دو موکل بود و من چون این داهیه را دیدم در اندیشه عاقبت خود که با این بزرگی امر بکجا خواهد کشید در این حال دو نفر از آن جماعت مرا امر نمودند بحضور در محضر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله چون مال کار خطرناک بود مسامحه کردم قهراً مرا کشاندند یکی در پیش دیگری در عقب و من در وسط هراسان و ترسناک سیر می کردیم که دیدم عماری بسیار بزرگی بر دوش جماعتی از طرف راست راه می روند بالهام الهی دانستم که در آن عماری سیده زنان عالم است صلوات الله علیها و چون بعماری نزدیک شدیم فرصت را غنیمت دانسته از دست موکلان فرار و خود را بزیر عماری رساندم آن را قلعه محکم و محل منیعی دیدم که پیش از من جمعی از گناه کاران بآن جا پناه برده بودند و موکلین را دیدم از عماری دور و قدرت بر نزدیک شدن بعماری ندارند و بهمان اندازه دوری با ما سیر می کنند و با اشاره التماس کردند بر گردیم قبول نکردیم آن گاه با اشاره ما را تهدید کردند چون تکیه گاه خود را محکم دیدیم ما نیز ایشان را تهدید می کردیم و با همین قوت قلب سیر می کردیم که ناگاه رسولی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و بآن معظمه از جانب آن جناب گفت که جمعی از گناه کاران است بتو پناه آورده اند ایشان را روانه کن که بحساب ایشان برسیم پس ان مخدره اشاره فرمود که موکلان از هر طرف رسیدند و ما را بموقف حساب کشاندند در آن جا منبری دیدیم بسیار بلند که پل های زیادی داشت و سید انبیاء صلی الله علیه و آله بر بالای آن نشسته و امیر المؤمنین علیه السلام بر پله اول

آن ایستاده و مشغول است برسیدن حساب خلائق و آن‌ها در پیش روی آن حضرت صف کشیده چون نوبت حساب بمن رسید مرا مخاطب کرد و بنحو سرزنش و توبیخ فرمود چرا ذلت فرزندم حسین را خواندی و او را بمذلت و خواری نسبت دادی پس در جواب متحیر شدم و جز انکار چاره ندیدم پس منکر شدم که نخواندم پس دیدم دردی ببازویم رسید گویا میخ آهنی در آن فرو رفته ملتفت شدم بطرف خود مردی را دیدم که در کفش طوماریست آن را بمن داد گشودم دیدم صورت مجلس من در آن بود و در هر جا هر وقت هر چه خوانده بودم در آن ثبت شده بود و از آن جمله همان فقره که از من سؤال کردند .

پس حيله ديگر بخاطرم آمد گفتم مجلسی رحمه الله آن را در جلد دهم بحار ذکر کرده پس یکی از خدام حاضرین فرمود برو از مجلسی آن کتاب را بگیر پس ملتفت شدم دیدم از طرف راست منبر صفوف بسیار است که اول آن جنب منبر و آخر آن خدای داند که بکجا منتهی می شود و هر عالمی مؤلفاتش در پیش رویش گذاشته شخص اول در صف اول مرحوم مجلسی است چون رسول حضرت پیغام را باو رساند در میان کتب آن کتاب را برداشت باو داد گرفت آورد اشاره فرمود بمن دهد گرفتم و در بحر تحیر فرو رفتم زیرا که غرض از آن حيله و افتراء خلاصی از آن مهلكه بود.

پس پاره اوراق آن را بيهوده بهم زدم در آن حال حيله ديگر بخاطرم آمد پس گفتم آن را در مقتل حاجی ملا صالح برغانی دیدم باز بخادمی فرمود برو باو بگو کتاب را بياورد و رفت و گفت در صف ششم یا هفتم شخص

ششم یا هفتم حاجی مذکور بود کتاب را خون برداشت و آورد.

پس امر فرمود آن فقره را در آن کتاب پیدا کنم دو مرتبه خوف برگشت و مضطرب شدم و راه چاره از هر طرف بسته شد بیهوده مشغول بر گرداندن اوراق بودم با قلب هراسان تا آن که می گوید چون از خواب بیدار شد جماعتی از اهل صنف خود را جمع کرد و آن چه در خواب دیده بود نقل نمود و گفت:

اما من پس در خود قوه اقامه شروط روضه خوانی را نمی بینم آن را ترك می کنم و هر که مرا تصدیق می کند سزاوار است او نیز دست از آن بکشد با آن که سالیانه مبالغ خطیری از این راه باو می رسید از آن چشم پوشیده و دست از روضه خوانی کشید.

تنبیه چهارم در ذکر چند شبهه که سبب تجری این جماعت بلکه بعضی از ارباب تألیف شده در نقل کردن اخبار و حکایات بی اصل و مأخذ و اخباری که احتمال صدق در آن ها نمی رود و یا آن احتمال بغایت ضعیف است بلکه در بافتن دروغ و جعل اخبار و حکایات متضمن پاره مصائب وارد نشده محض گریانیدن مؤمنین و رونق دادن مجالس تعزیه و جواب از آن اوهام و عمدۀ آن دو چیز است .

اول آن چه از بعضی از دروغ پرداز ها نقل شده که در اخبار مدح ابکاء و ترغیب در گریانیدن شیعیان و نوشته که بچه قسم بگریانید و چه بخوانید و از این ذکر نکردن معلوم می شود هر چه سبب گریانیدن و وسیله سوزانیدن دل بیرون آوردن اشک باشد از دیدگان ممدوح و مستحسن است هر چند دروغ باشد پس بمقتضای این اخبار باید گفت

که مراد از آن اخبار بسیار که در مذمت دروغ گفتن وارد شده هر چند در نهایت اعتبار است.

دروغ گفتن در غیر مقام تعزیه داری و ذکر مصیبت است نظیر آن چه بعضی در باب غنا گفتند و بهمین بیان آوازه خوانی و خوانندگی را در مراثی بلکه در تلاوت قرآن مجید جایز کردند و باین بیان توان بسیاری از معاصی کبیره را مباح بلکه مستحب کرد و برای فساق جاده وسیعی به سوی آن معاصی باز نمود زیرا که اخبار فضیلت و مدح ادخال سرور در قلب مؤمن و قضای حوایج و اجابت خواهش او وسیعی و کوشش در انجام آن اضعاف اضعاف اخبار ابکا است پس هر فاسقی هر زنی را که دید و خواهش نمود بوسه برویش زند یا دستی بسینه اش بمالد یا کار را بجای نازک رساند بر زن رواست بمقتضای اخبار استحباب ادخال سرور یا اخبار استحباب قضای حاجت و غیر آن ها اجابت نماید و خود را تسلیم کند و آن ثواب ها را بروح والدینش برساند و هکذا در لواط و مقدمات آن و امثال آن ها از معاصی شهوانی و بر هر ذی شعوری پوشیده نیست که این رشته سخن خلاف ضرورت دین و مذهب و سبب بیرون رفتن از آئین کیش و ملت است و جواب اصل شبهه در فقه .

در کتاب مکاسب مشروح شده و اجمال آن که در این جا توان گفت آن که مستحب هر چند بسیار بزرگ باشد با حرام هر چند در نظر بسیار محقر باشد نتواند معارضه کند و طاعت الهی را نتوان بوسیله امری که سبب غضب و سخط اوست بجای آورد و بآن نزد خداوند تبارک و تعالی متقرب شد بلکه مورد و محل تمام مستحبات آن فعلی است که بحسب

ذات جایز و مباح باشد پس اگر حرام شد و دارای مفسده عظیمه شد که بجهت آن مفسده نهی فرمودند از کردن آن کار خصوص اگر آن کار از مقدمات مستحبی باشد که نتوان آن مستحب را بجای آورد بی کردن آن حرام محلی برای آن مستحب نمی ماند و این مطلب بعید نیست مرکوز اذهان تمام اهل شرع باشد آیا هیچ عامی متدینی احتمال می دهد که اگر رفتن بکربلای معلی برای زیارت حضرت ابی عبد الله علیه السلام منحصر شد در سوار شدن بر اسب مغضوب یا نشستن در کشتی مغضوب یا عبور کردن در خانه و بستان غیر یا نهی مالک از آن و امثال این از محرّمات آن رفتن جایز بلکه مستحب باشد بجهة اخبار فضیلت زیارت آن حضرت که صد مقابل اخبار ابکاء است حاشا که چنین توهم فاسدی کند و ارتکاب آن کبایر را بجهة احتمال درک آن مستحب جایز داند و حاصل مقصود آن که ابکاء مؤمن مثل اعانت او بر نیکی و قضای حاجت اوست که باجماع علما چنان چه استاد اعظم شیخ مرتضی اعلی الله مقامه نقل فرموده باید اول جواز اما چندان وسیله و سببی که بآن ابکاء و اعانت و قضای حاجت محقق می شود معلوم کرد تا بشود آن را داخل در اخبار استحباب آن سه کار کرد و نشود که بآن اخبار آن وسیله را اگر حرام باشد مباح کرد مثل آن که ظلم یا دزدی حلال شود چوق بآن اعانت مؤمن می شود در ادای دینش یا انجام امر تزویجش و هکذا و از قبایح مفاسد که بر این رشته سخن آن دروغ پرداز که آن را بافته مترتب می شود آن که ناچار باید هر حرامی که وسیله گریانیدن باشد مانند دروغ گفتن جایز باشد زیرا که فرقی در این باب مابین دروغ گفتن و سایر محرّمات نیست و آن چه در آن جا بافته این جا

بیاید و این شبهه اگر چه قابل ذکر نبود اما شاید در ذهن بعضی عوام بی چاره داخل شود لازم بود که مفسد آن را بدانند و نیز بدانند که معصیت دروغ گفتن و غنا خواندن در مراثی و تلاوت قرآن و نظایر آن ها از طاعات و قربات بزرگ تر و عقاب آن سخت تر است .

و از طرایف حکایات مناسب این مقام آن که یکی از ثقات اهل علم یزد برای من نقل کرد که وقتی از یزد پیاده رفتم بمشهد مقدس از آن راه بیابان که مشقت بسیار دارد در سیر منازل وارد قریه از دهکده های خراسان شدم .

قریب بنیشابور چون غریب بودم رفتم بمسجد آن جا چون مغرب شد اهل ده جمع شدند و چراغی روشن کردند و پیش نمازی آمد و نماز مغرب و عشا را بجماعت کردند آن گاه پیش نماز رفت بالای منبر نشست .

پس خادم مسجد دامن را پر از سنگ کرد و برد بالای منبر نزد جناب آخوند گذاشت متحیر ماندم برای چیست آن گاه مشغول روضه خوانی شد چند کلمه که خواند خادم بر خاست و چراغ را خاموش کرد عجم بیشتر شد در این حال دیدم بنای سنگ انداختن شد از بالای منبر بر آن جماعت و فریاد ها بلند شد یکی می گوید ای وای سرم دیگری فریاد از بازو و سیمی از سینه و هکذا گریه ها و شیون ها بلند شد قدری گذشت سنک تمام و آخوند مشغول دعا شد و چراغ را روشن کردند مردم با سر و صورت خونین و دیده های اشکبار رفتند.

پس بنزد پیش نماز رفتم و از حقیقت این کار شنیدم پرسیدم گفت روضه

می خوانم و این جماعت بغیر از این قسم عمل گریه نمی کنند لابد باید باین نحو ایشان را بگریانم .

دوم استقرار سیره علما در مؤلفات خود بر نقل اخبار ضعیفه و ضبط روایات غیر صحیحه در ابواب فضایل و قصص و مصائب و مسامحه ایشان در این مقامات خصوص مقام اخیر چنان چه مشاهد و محسوس است آیا نمی بینی شیخ مفید طاب ثراه در کتاب ارشاد در تمام ابواب متعلقه بحالات ائمه (علیه السلام) سوای باب مقتل حضرت ابی عبد الله علیه السلام بطرز سایر کتب اصحاب اخبار را با سند و راوی اصل نقل می کند و اما در باب مقتل تمام وقایع آن را در يك رشته کشیده و از کلبی و مدائینی و غیر این دو اصحاب سیر نقل نموده ابو الحسن مدائینی از معروفین علماء اهل سنت و شیخ بخاری معروفست و کلبی نیز چنین است اگر چه بعضی او را شیعه می دانند و لکن هر دو در سلك ارباب تاریخ و سیرند و هکذا غیر شیخ مفید و تأیید می کند سیره علماء را در این مقام یک دسته احادیث که آن ها را اخبار تسامح می گویند و حاصل مضمون آن ها آن که فرمودند هر کس بشنود عملی را یا باو برسد که ثوابی برای آن مقرر نموده اند و وعده داده اند پس آن عمل را بجای آرد بامید رسیدن بآن ثواب آن ثواب را باو خواهند داد هر چند پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را نفرموده باشد یعنی آن خبر از اصل دروغ باشد معلوم است هر کس برای دیگری بآن نحو چیزی نقل کرد و آن را نسبت داد بآن بزرگواران یا آن را انسان در کتابی دید داخل در آن اخبار می شود و می توان گفت که باور رسیده یا آن را شنیده .

پس اگر آن را عمل کرد باجر آن خواهد رسید و پوشیده نیست که عمل بجز در هر جائی بمناسبت آن جا و آن چیز است مثلاً عمل کردن بخبر در هر جائی بمناسبت آن جا و آن چیز است مثلاً عمل کردن بخبر ضعیف متعلق بنماز مخصوصی بجا آوردن آن نماز است و بروزه مخصوص گرفتن آنست و بصدقه معینه دادن آنست و بافطار دادن مؤمنی خوراندن او است و عمل بخبر که در آن فضیلت پاره ماکولاتست خوردن آنست و هکذا و عمل باخبار ضعیفه در ابواب فضایل و قصص و مصائب گوش دادن و حفظ کردن و ضبط نمودن و ثبت کردن و نقل نمودن آنست پس در این مقام خبر هر قدر ضعیف باشد بمقتضای آن سیره معلومه علماء و این اخبار معتبره تسامح نقلش جایز و برگزیده و خواننده و نویسنده حرجی و ایرادی نیست بلکه بمثوبات ذخیره شده برای آن اگر راست بود و واقع داشت البته خواهد رسید و این کلام که از فرموده بعضی از بزرگان مترائی می شود اگر تمام باشد فی الجمله همان در خصوص موارد سیره علماء باید تمام داشت و تصدیق نمود نه بر وجه کلیه و همه جا تا بحال عمل این جماعت روضه خوانان که کلام در آنست مفید و برای ایشان تمسک صحیح باشد چه این کلام باین بیان که ذکر شد مبنی بر مغالطه آنست که چون مکشوف شود دیگر دردی از بازار کساد و سوق فساد این جماعت دوا نخواهد کرد .

و توضیح آن متوقف بر ذکر مقدمه ایست و آن آنست که علمای عظام که از عصر ائمه علیهم السلام و عصر روات و محدثین قریب به آن بزرگواران دور افتادند و اخبار و احادیث موجوده در کتب بسیار بوده و عمده اسباب تمیز دادن حدیث سالم از غیر سالم و راوی راست گو از

راوی دروغ گواز میان رفته و دست به آن نمی رسید نا چار شدند و به آن اسبابی که برای آن کار باقی مانده بود بقدر قوه و میسور میزانی درست کردند و از روی آن میزان احادیث و اخبار را بر چند نوع کردند .

اول صحیح و آن خبریست که تمام سلسله راویان آن خبر شیعه اثنی عشری عادل باشند .

دوم حسن و آن خبریست که تمام آن سلسله اثنی عشری ممدوح باشند یعنی ایشان را ستایش در مدح کرده باشند و لکن بحد عدالت نرسیده مثل آن که فلان آدم خوبی است یا صادق است یا زاهد یا عابد و امثال این اوصاف یا بعضی از آن سلسله چنین باشد بشرطی که باقی مانده از صنف اول باشد.

سیم موفق و آن خبریست که سلسله راویان او عادل باشند.

اما در مذهب غیر امامی باشند مثل سنی وزیدی و کیسانی و واقفی و فطحی و ناوسی یا بعض چنین باشند و لکن تتمه امامی عادل باشند یا امامی ممدوح بنا بر احتمالی .

چهارم آن که تمام سلسله راویان یا بعضی اگر چه یک نفر است فاسق باشد یا آن که حالش معلوم نباشد یا آن که در کتب رجال اسم او را اصلاً نبرده باشند یا برای خبر اصلاً سلسله سندی ذکر نکرده باشند یا از سلسله راویان یکی یا بیشتر در اول سند یا وسط آن یا آخر آن افتاده باشد و معلوم نشود آن شخص کیست تمام این اقسام داخل در ضعیف است باین اصطلاح و تمام اخبار از این چهار نوع بیرون نرود و اگر چه

بعضی قسم پنجمی گفتند و سلسله که تمام آن ممدوح غیر امامی باشد یا بعض آن بآن شرط سابق که آن را قوی نامیدند.

بهر حال در میان این اعلام اختلاف شده که دلیل برای اثبات واجب و حرام در فقه از سنت که یکی از ادله است کدام نوع از این انواع چهار گونه است بعضی اختصار بر همان نوع صحیح کرده اند بعضی با حسن و بعضی با موثق و بعضی هر دو را بآن ملحق نمودند و بعضی قسم چهارم را نیز بر آن افزودند. بشرطی که علماء در مورد آن خبر ضعیف به آن عمل کرده باشند پس ضعف آن خبر بجهة عمل ایشان قوت گیرد و شکستگی آن بموافقت آن جماعت بسته خواهد شد

و اما در غیر واجب و حرام پس مشهور علماء شراکت دارند در عمل بصنف ضعیف هر چند در آن مورد عاملی و جابری نداشته باشد و بر این و تیره سیر می کنند در ابواب مستحبات بلکه مکروهات هم چنین در ابواب فضایل و مصائب و قصص و لکن چون در سیر در سیره ایشان بتأمل سیر کردیم و در موارد عمل ایشان نظر نمودیم معلوم شد آن چه بایشان نسبت دادند در این مقام راست بلکه جمعی از اعلام به آن تصریح نمودند اما نه آن نحو اطلاق و عموم که در بادی نظر در کلمات ایشان توهم رفته و در بعضی اذهان غیر مستقیم داخل شده باین که در ابواب مذکوره هر خبر از هر کس شنیده شود چه شنونده گوینده را بشناسد یا نشناسد و پس از شناختن چه آن که فاسق بی مبالا باشد یا نباشد به آن عمل کنند بنحوی که سابقاً ذکر شد .

و نیز از هر کتابی که بدست ایشان رسید چه صاحب آن را بشناسند یا نشناسند مؤلف آن بی پا گویا بی پا نویس باشد یا نباشد بعضی اکاذیب واضح در آن دیده باشند یا ندیده باشند .

با این حال از آن کتاب نقل کنند و باخبر آن در ابواب مذکوره عمل نمایند بلکه باخبر ثبت شده در پشت کتاب ها و در دیوار مساجد و مشاهد متشبه شوند حاشا و کلا که چنین اطلاق عمومی در کلمات ایشان باشد یا از سیره و طریقه مرسومه ایشان در آید بلکه بنا و سیر ایشان بر همان قانون و دستور العملی است که از جانب شرع رسیده و سابقاً به آن اشاره شد که نقل نباید کرد مگر از ثقه در مقام نقل لسانی و تلقی زبانی یا در مقام اخذ از کتاب و گذشت که مراد از ثقه در این جا چه ناقل باشد یا مؤلف شخص متحرز از کذب دارای ملکه راست گوئی است که مخلط و بی ضبط و کثیر النسیان و السهو نباشد و چون خبری از چنین شخصی شنیدند یا در کتابش دیدند اگر راویان آن خبر تا آخر بآن اوصاف گذشته متصف باشند حجة شرعی و دلیل فقهی بدست آمده هر کس حسب طریقه خود پس در همه موارد بآن عمل کنند و اگر تمام راویان یا بعضی از ایشان را بدست ندادند یا راوی در نزد این شخص شنونده و گیرنده از کتاب بآن اوصاف متصف نیست هر چند احتمال می دهد در نزد این شخص ثقه ناقل یا مؤلف ثقه باشد یا او را نمی شناسند هر چند روا دارد که مؤلف او را شناخته و ثقه دانسته این همه اقسام ضعیف است نزد مشهور علمای متأخرین و مورد و محل اذن ایشان است در عمل بآن ها در باب فضایل و مصائب .

پس معلوم شد که نقل نکردن علما خبر را مگر از آن که اطمینان

بصدق او دارند و نگرفتن ایشان خبر را مگر از کتاب چنین شخصی منافات ندارد با ضعف آن خبر بآن اصطلاح در نزد آن عالم که خواسته خبر را نقل کند.

و حاصل کلام آن که علما از راوی اول یعنی آن که از او خبری می شنوند اگر چه در این اعصار بسیار کم است یا صاحب آن کتاب که قصد کردند خبر را از کتاب او بردارند نشده و نمی شود که آن را از او بگیرند و بگویند و در کتاب خود ضبط کنند مگر بعد از آن که بوثاقت او مطمئن شوند و خبر از جهة او عیبی نداشته باشد جز عیب مذهبی و اگر خبر ضعف و خرابی دارد در سلسله بعد از اوست و از این جاست که هرگز علمای درست کار که سیرشان در خطوط مستقیمه موازین عدلیه است از کتابی که صاحبش را شناسند نقل نکنند.

و نیز از کتابی که مؤلفش بی مبالا و فرقی میان خبر موهون و غیر موهون نگذاشته و در مقام نقل تمیزی برای آن ها مقرر نداشته خبری بیرون نیاوردند و از شواهد حسیه این دعوی آن که عالم جلیل متبحر شیخ حر عاملی با آن که حسب مذاق اخباریه اعتنائی باین اصطلاح جدید ندارد و بیشتر اخبار موجوده را معتبر بلکه قطعی داند جمله از کتب اخبار در نزد آن مرحوم بود که صاحبان بعضی از آن ها را شناخته و بعضی را که شناخته بی اعتبار و موهون دانسته و در آخر کتاب هدایا و کتاب امل الامل اسامی آن جمله را ثبت کرده و در بیشتر مؤلفات خود ابتدا از آن ها نقل نمی کند و برای اثبات مکروهی یا مستحبی هر چند حقیر باشد بروایات آن کتب استشهاد نمود مگر بعضی از آن ها را در اواخر عمر شناخته و از آن ها بنای نقل را گذاشته ایشان

با این مذاق که چنین رفتار کنند طریقه و سلوک مجتهدین البته باید خیلی سخت تر باشد بلی گاه شود کتاب کهنه صحیح شده که از نظر علماء گذشته بدست آمده که اطمینان بوثاقت مؤلف بلکه جلالت او از مطالعه آن پیدا می شود.

لهذا بسا شود از آن نقل کنند و لکن نه دائمی و نه همه علماء و بالجمله فرقی است ظاهر میان اخبار موهونه بی پا و اخبار ضعیفه به اصطلاح متأخرین از علماء چه بسیار اخبار ضعیفه باین اصطلاح که موهون نباشد بلکه بملاحظه بعضی قراین در نهایت اعتبار است مثل قریب بنصف اخبار کتاب شریف کافی و بسیاری از اخبار من لا یحضره الفقیه و اخبار کتاب نهایت شیخ طوسی که بی سند است و در اصطلاح آن را مرسل گویند و در اعداد ضعیف مندرج است

و هکذا اخبار کتب بسیاری از معتمدین مثل ابن شهر آشوب و قطب راوندی و ابن طاوس و امثال ایشان که از قسم ضعیف است و لکن موهون نیست و نقل از آن ها در آن ابواب گذشته جایز و مورد اذن علماء است و در آن رقم سخنی نیست بلکه سخن در آن اخبار موهونه و کتب غیر معتمده است که سابقا در میان بود و از نظر بزرگان علماء گذشته و بآن ها اعتناء نکردند و مراجعه نمودند حتی مثل علامه مجلسی و محدثین عصر او و قبل از او و بعد از او آنست که آن ها را ندیده و بر آن کتب واقف نشدند قصه زعفر جنی و عروسی قاسم از نظر ایشان مخفی نشده بود و هر دو در روضه کاشفی موجود

و دوم در منتخب شیخ طریحی که مشتمل است بر موهون مثل دفن

کردن دشمنان جناب عبد العظیم حسنی را زنده در ری و غیر موهون که گاهی علامه مجلسی در بحار از آن رقم نقل می کند باین عبارت که دیدم در مؤلفات بعضی از اصحاب او از آن رقم موهون اعراض فرموده که از جمله آن هاست قصه عروسی که قبل از روضه در هیچ کتابی دیده نشده از عصر شیخ مفید تا آن عصر که بحمد الله مؤلفات اخبار ایشان در هر طبقه فعلاً موجود و ابداً اسمی از آن در آن کتب برده نشده چگونه می شود قضیه باین عظمت و قصه چنین آشکارا محقق و مضبوط باشد و بنظر تمام این جماعت نرسیده باشد حتی مثل ابن شهر آشوب که تصریح کرده اند که هزار جلد کتاب مناقب نزد او بود و علاوه بر آن که بمقتضای تمام کتب معتمده سالفه مؤلفه در فن حدیث و انساب و سیر نتوان برای حضرت سید الشهداء علیه السلام دختر قابل ترویج بی شوهری پیدا کرد که این قصه قطع نظر از صحت و سقم آن بحسب نقل وقوعش ممکن باشد و اما قصه زبیده و شهر بانو و قاسم ثانی در خاک ری و اطراف آن که در السنه عوام دائر شده پس آن از خیالات واهی است که باید در پشت کتاب رموز حمزه و سایر کتاب های مجعوله نوشت و شواهد کذب بودن آن بسیار است و تمام علمای انساب متفقند که قاسم بن الحسن علیه السلام عقب ندارد بهر حال نظیر این دو قصه در بی پائی و اعراض بزرگان فن حدیث از آن زیاد است و از این جهت بر وهن و بی پایی او افزوده شود و اگر علاوه بر این معارضه کند با آن ها نقل علماء اخیر باین که خلاف او را نقل کرده باشند ایضاً بر وهن افزوده شود و اگر علاوه بر آن مضمون آن خبر بی پا خلاف امور عادیه باشد و بحسب عادت نشود آن را باور کرد مثل آن که عدد لشکر مخالفین قریب

پانصد هزار بود بلکه شش صد هزار سواره و دو کرور پیاده و در آن ها مطابق خبر معتبر شامی و حجازی نبود و همه از کوفه بودند و حال آن که تهیه چنین عسگری برای شداد و نمرود و در مدت طولانی میسر نبود چگونه در ظرف چند روز برای پسر مرجانه که هنوز استقرار تمام پیدا نکرده بود میسر می شد مصارف عسگر و جمع آوری ماکول و علوفه دواب و حفظ آن ها نیز بحسب عادت محال است البته سستی و ضعف بغایت خواهد رسید و چون این رقم اخبار ضعیفه بی اصل و مأخذ با این اسباب و هن در کتابی جمع شود بجهة بعضی اغراض فاسده مثل اظهار کثرت تتبع و اطلاع و آوردن مطالب تازه و برتری بر مقاتل سابقه مسنائی برای این مذهب پیدا شود که نتیجه واضحه و ثمره ظاهره آن وهنی باشد عظیم بر مذهب و ملت جعفریه و سپردن اسباب سخریه و استهزاء و خنده بدست مخالفین و قیاس کردن ایشان سایر احادیث و منقولات امامیه را باین اخبار موهونه قصص کاذبه تا کار بآن جا رسید که در کتب خود نوشته اند که شیعه بیت کذب است و اگر کسی منکر شود کافی است ایشان را برای اثبات این دعوی آوردن کتاب مقتل معروف را بمیدان چه رسد بنظایر آن مثلا اگر از بزرگان دین ما پرسند که شیخ جلیل علی بن الحسین مسعودی که از شماست و در عصر کلینی بوده نهایت مبالغه که در کشته های حضرت سید الشهداء علیه السلام کرده در کتاب اثبات الوصیه آنست که گفته (وَرَوَى أَنَّهُ قَتَلَ بِيَدِهِ ذَلِكَ الْيَوْمَ الْفَأَوْ ثَمَانِيَةً)

پس بنص او هزار و هشت صد تن باشند و ابن شهر آشوب با آن کثرت کتب و تبحر و اطلاع و محمد بن ابی طالب چنان چه در بحار نقل کرده عدد

ص: 195

را بهزار و نهصد و پنجاه رساندند و در این کتاب که تقریباً هزار سال بعد از مسعودی تألیف شده مقتولین آن حضرت را بسی صد هزار و کشتگان ابی الفضل را بیست و پنج هزار و از سایرین نیز بیست و پنج هزار رسانده حکم این تعارض چیست غیر از اعتراف بکذب صریح بودن ثانی چاره ندارند سبحان الله چه غرض در این اغراقات و نقل اکاذیب است اگر بیان اشجعیت بشریه آن جناب است اثبات آن مطلب حق محتاج به تمسک بامثال این اباطیل نیست اگر در آن روز صد نفر را کشته بودند باز اشجع ناس بودند سراج منیر و چراغ عالم افروز که خداوند منان برای بندگان مهیا فرموده زیت فتیله و مدد نور آن از عالم غیب و شجره مبارکه زیتونه لا شرقیه و لا غربیه خواهد رسید محتاج بامداد به نطف گندیده سیاه دزدی شده نیست از کافر بت پرستی نکته گوئی را باید آموخت جیمز کارگرن هندوی هندی کتابی در تاریخ چین نوشته بزبان آرد و که زبان متعارف حالیه اهل هند است و آن را چاپ کردند.

در جلد دوم در صفحه 111 چون بمناسبتی ذکری از شجاعت شده بود این کلام که ترجمه عین عبادت اوست در آن جا مذکور است چون بهادری و شجاعت رستم مشهور زمانه است لکن مردانی چند گذشته که در مقابل شان نام رستم قابل بیان نیست چنان چه حسین بن علی که شجاعتش بر همه شجاعان رتبه تقدم یافته چرا که شخصی که در میدان کربلا- بر ریگ تفته با حالات تشنگی و گرسنگی مردانگی بکار برده باشد بمقابل او نام رستم کسی آرد که از تاریخ واقف نخواهد بود قلم کرا یاراست که حال حسین بر نگارد و زبان کرا طلاق که مدح ثابت

قدمی هفتاد و دو نفر در مقابله سی هزار فوج شامی خون خوار و شهادت هر يك را چنان چه باید ادا نماید نازک خیالی کجا این قدر رسا است که حال دل های آن ها را تصویر کند که بر سرشان چه پیش آمد از آن زمانی که عمر سعد به ده هزار سوار فوج دور آن ها گرفته تا زمانی که شمر ملعون سر اقدس را از تن جدا کرد مثل مشهور است که دواى یکی دو باشد یعنی از آدم تنها کار بر نمی آید تا دویمی برایش مدد کار نباشد مبالغه بالاتر از آن نیست که در حق کسی گفته شود که فلان کس را دشمن از چهار طرف گیر کرده است مگر حسین و هفتاد و دو تن را هشت قسم دشمنان تنگ کرده بودند با وجود آن ثابت قدمی را از دست ندارند چنان چه از چهار طرف ده هزار فوج یزید بود که بارش نیزه و تیرشان مثل باد های تیره طوفان ظلمت بر انگیخته بودند

دشمن پنجم گرمی و حرارت آفتاب عرب بود که نظیرش در زیر فلك صورت امکان نپذیرفته گفته می توان شد که تمازت و گرمی عرب غیر از عرب یافت نمی تواند شد .

دشمن ششم ریگ تفتیده میدان کربلا بود که در تمازت آفتاب شعله زن و مانند خاکستر تنور گرم سوزنده و آتش افکن بود بلکه دریای قهاری می توان گفت که حباب هایش آبله های پای بنی فاطمه بودند واقعی دو دشمن دیگر که از همه ظالم تر یکی تشنگی دوم گرسنگی مثل همراهی دغا باز ساعتی جدا نبودند خواهش و آرزوی این دو دشمن همان وقت کم می شد که زبان ها از تشنگی چاک چاک می گردیدند پس کسانی که در چنین معرکه هزار ها کفار را مقابله

کرده باشند بهادری و شجاعت برایشان ختم است تمام شد محل حاجت از کلام متین این هندوی بت پرست که بجای خال مشکین دل ربایی است در رخسار سفید کاغذ و سزاوار است که در ستایش او گفته شود بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را بامور محسوسه معلومه اشجعیّت آن حضرت بلکه سایر انصار را بر تمام شجاعان روزگار ثابت کرد بدون دست آویز نمودن باموری که در سستی چون خانه عنکبوت و در بی ثباتی مانند حباب بر روی آبست شجاعت قوت قلب و ثبات قدمست در صف کار زار و از صفات نفسانیه است که طریق معرفتش بهمان آثار و علاماتیست که گفته نه بزیادی کشتار که محتاج بمراجعت دفتر های کهنه و اوراق بی پایه و مایه باشد که در حاشیه کدام يك عدد مقتولین بفلان اندازه رسیده آن گاه مانند غریق با دو دست به آن متشبث شد و علماء بلکه عالمی را مفتضح نمود .

و بالجمله با اعتراف بکذب بودن مطلب مذکور و و امثال آن که احصاء نتوان کرد شایسته چنان بود که فقهای راسخین و حارسان شهرستان دین مبین قلعه متین ملت احمدی و طریقه علوی را بهتر از این حفظ نمایند و این رقم عار و ننگ را از آن بر دارند و دامن پاک پاکیزه کیش جعفری را از تلوث بامثال این فذارات و کثافات پاک نمایند و از نشر امثال آن کتاب و نظایرش و نقل از آن ها را نهی کنند و نگذارند روضه خوانان که قوه تمیز میان صحیح و سقیم و با اصل و بی پا را ندارند بآن ها رجوع کنند و اگر نپذیرفتند در مجالس و ماتم کده ها دعوتشان نکنند و اگر بمجلس دیگران خوانده شدند بآن جا نروند و اگر ندانسته در آن جا

حاضر شدند چون مشغول خواندن شوند محض اعلاء کلمه حق و نهی فعل از منکر بی ملاحظه احدی از جای برخیزند که در آن فایده عظیمه است برای تنبیه آن جماعت و پذیرفتن آن چه بایشان گفتند و بنا گذاشتن بر درست کاری نه آن که به نشینند و گوش دهند و بعد از فراغ و دعا خواننده را بکلمه احسنت و طیب الله فاك در جایی که باید بفرماید فض الله فاك تمجید و توصیف کنند بلکه علاوه او را دعوت کنند و آن چه گوید و در آن محضر بخواند اگر چه از جمله بافت های بالای منبر باشد بسکوت و تقریر و ایراد نکردن امضاء فرمایند آن گاه داخل در اخبار صحیحه آن جماعت شود بنحوی که اگر وقتی در بلاد دیگر در مجلسی آن خبر بی پا و حدیث مجعول را خواند و آخوند بدبخت اجل برگشته که فی الجملة خبرت و بصیرتی در این فن دارد ایرادی کند چنان نهییش دهد که بیچاره سخن گفتن از یادش رود و آن چه دانسته فراموش کند و با نهایت جلالت و قوت قلب باو بگوید تو بهتر می دانی یا فلان که علو مقامش امروز چنین و چنان است.

در محضر شریفش خواندم ابدا سخنی نفرمود و ایرادی ننمود تو که باید مثلا صرف میر بخوانی در معقولات چرا تصرف می کنی با مثال این کلمات آن بی چاره دل سوخته را رسوا نماید.

این ها همه شرح آن دو کلمه ایست که در خطبه این رساله بآن اشاره شد که تمامی خرابی از سر چشمه است چه خوب بود که بزرگان این مذهب که قول شان مسموع و حکمشان مطاع است طریقه علمای سلف را از دست نمی دادند و در این مرحله با نهایت تشدید و جدا کید اهل علم و طالبین احادیث

و جامعین و حافظین و ناقلین آن را بحال خود نمی گذاشتند و استحکام این رشته از دین را از هم عظیم خود قرار می دادند و نقل از کذاب و وضاع و بی پا کو و ناقل اخبار منکره را مانند جماعت سلف بزبان و نوشتن در رساله های عملیه منع می کردند و اگر اطاعت نکنند طردش کنند و دیگران را از مصاحبت و شنیدن سخنان منبریه او منع نمایند .

شیخ نجاشی در رجال خود در حال عبد الله بن زید که معروفست به ابو طالب انباری گفته که او شیخی بود از اصحاب ما و ثقه بود در نقل حدیث و عالم بود بآن و در قدیم از واقفیان بود آن گاه از شیخ خود ابو عبد الله حسین بن عبید الله غضایری نقل کرده که ابو غالب زراری که از بزرگان علما و از راویان ثقة الاسلام کلینی است گفته که من ابو طالب را می شناختم در پیش تر عمرش واقفی و با واقفیان مختلط بود آن گاه برگشت و امامی شد و اصحاب ما او را جفا کردند و عبادت و خشوعش نیکو بود و ابو القاسم بن سهل واسطی عدل می گفت ندیدم احدی را که عبادتش نیکو تر و زهدش محکم تر و جامه ای نظیف تر و تنهائیش بیشتر باشد از ابو طالب و از عامه خاق واسط خائف بود که مشاهده نمایند نماز او را و عارف شوند به عمل او پس خود را منفرد می کرد در خرابه ها و بیع و کنایس پس اگر در آن جا ها کسی او را می دید می یافت او را در بهترین حال از نماز و دعا و علمای ما از اهل بغداد او را بغلو نسبت می دادند حسین بن عبید الله غضایری فرمود ابو طالب وارد بغداد شد هر چه سعی کردم که اصحاب ما مرا بگذارند که او را ملاقات کنم و از او حدیث شنوم مرا اذن ندادند

از این رقم حکایات بسیار دارند و مذهب را باین قسم حفظ و حراست می کردند و این که گاه تنگ گرفتن ایشان بی محل بود آن هم از روی اختلافات علمیه بود مثل آن که دائره غلو باعتقاد بعضی بسیار وسیع بود حتی نفی کردن سهو و نسیان را از نبی و امام صلوات الله علیهما غلو می دانست یا اشتباه در موضوع بود مثل آن که سخنی بکسی نسبت داده می شد که سبب کفر یا فسق او بود و این نسبت نزد بعضی اصل داشت و نزد بعضی دیگر بی اصل هر دو ماجور و مثابند و خدمت بدین کردند بجهت اغراض نفسانیه تنگ گیری نمی کردند و سخن مادر این رقم مطالب نیست که قابل خلاف و اشتباه باشد و پیوسته میان علما در آن ها نزاع بود بلکه سخن در مطالب مشترکه بین تمام علما است که احدی را در آن خلاف نیست مثل دروغ گفتن و دروغ بستن و آن چه در حکم آنست چنان چه سابقاً بآن اشاره شد و این ربطی بفهم متن حدیث با اشتباه در موضوع ندارد و غرض سد این باب است که در نزد کل بایست مسدود شود در همه موارد خصوص در این مقام که علاوه بر حرمت سبب و هن مذهب و افتضاح ملت است که روز بروز بجهت وا گذاشتن این جماعت بحال خود در تزیاید است و قبیح اصل دروغ بالمره از میان رفته .

شعری که ابو الحسن تهامی شاعر که در سنه 416 وفات کرده در مرثیه فرزندش ساخته در ضمن قصیده طولانی (یا کَوکَباً مَا كَانَ أَقْصُرُ عُمْرِهِ وَ كَذَلِكَ عُمَرَ كَوَاكِبِ الْأَسْحَارِ) صریحاً در بالای منبر نسبت دهند بحضرت که در بالای سر جناب علی اکبر خواند و خود در بعضی از کتاب های بافته جدید دیدم که در قصه شهادت آن جناب بآن حضرت نسبت داده

با چند بیت دیگر از آن قصیده و برای جناب ابو الفضل در جنگ صفین و نهروان قضایای عجیبه ذکر کنند که يك کلمه آن راست نیست و ابداً ذکری از آن جناب در آن غزوات نیست جز در مناقب خوارزمی چند کلمه که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام لباس خود را تغییر دادند و لباس او را در بر کردند و عجب اینست با این نقل قصه دیگر نقل کنند که فکر هر قدر عمیق شود در جمع آن متحیر ماند.

و خلاصه آن آن که روزی امیر المؤمنین علیه السلام در بالای منبر خطبه می خواند حضرت سید الشهداء علیه السلام تشنه شد آب خواست حضرت بقنبر امر فرمود آب بیاور عباس در آن وقت طفل بود چون شنید تشنگی برادر را دوید نزد مادر و آب برای برادر گرفت در جامی و آن را بر سر گذاشت و آب از اطراف می ریخت بهمین قسم وارد مسجد چشم پدر بر او افتاد گریست و فرمود امروز چنین و روز عاشورا چنان و قدری از مصائب او ذکر نمود الخ .

این قصه البته در کوفه بود و اگر در مدینه بود باید اول خلافت آن حضرت باشد زیرا که قبل از آن مسجد و منبری برای آن حضرت نبود عمر شریف حضرت ابی عبد الله علیه السلام در آن زمان زیاده از سی سال بود اظهار تشنگی کردن در آن مجلس عام و تکلم کردن در اثناء خطبه که مکروهست یا حرام با مقام امامت بلکه با اول درجه عدالت بلکه با رسوم متعارفه انسانیت مناسبتی ندارد و جنگ صفین دو سه سال بعد از آن بود و اگر جناب ابو الفضل در آن روز طفل بود این همه قضایای او در صفین چگونه محقق شد انداختن کودک هشتاد نفر را بهوا بنحوی که

هشتادم را که انداخت هنوز اولی بر نگشته بود و هر کدام بر می گشت با شمشیر در حصه می نمود از خوارق عاداتیست که از پدر بزرگوارش نیز هیچ گاه ظاهر نشده بود دروغ گو مطابق بعضی اخبار گذشته حافظه ندارد و حال معلوم می شود حرص جمع کردن زر و سیم ادراک را نیز از ایشان برده و پرده شرم و حیا را بالمره از ایشان بر داشته علم نسب را از اصل خراب کردند و علماء انساب هاشمیین را که سابقاً در این باب چه قدر رنج کشیدند و عمر صرف کردند بی پا نمودند و برای ذریه طاهره دوشیزگانی بهم بافتند خصوص برای حضرت ابی عبد الله علیه السلام بعضی را در مدینه گذاشتند و بعضی را در کربلا شوهر دادند و بعضی را بجهة صدق کلام حضرت جبرائیل صغیر هم یمیتهم العطش در کربلا از تشنگی بکشتند و بعضی را در قتل گاه شبیه عبد الله بن الحسن علیه السلام شهیدش کنند و هکذا خدا داند عدد آن ها بحساب این ها بکجا رسیده باشد.

بهر حال این رشته سخن قابل تمام شدن نیست بر فرض در مجلداتی تمام شود چندی نخواهد کشید که اضعاف آن از تازها پیدا شود اگر بمطالعه و تدبر در این اوراق که امید است جز واقعیات چیزی در آن ها نباشد اثری ظاهر و پندی گرفته شد یا در علمای اعلام شوق ردع و منعی پدید آید پس بایست شکر خداوند منان را بجای آورد و الا هر که درد دین دارد باید در خلوات بر مظلومی و غربت اسلام بگرید و از حضرت حق تعالی تعجیل در فرج را از صمیم قلب بخواهد و ما این فصل را بذکر چند فرع تمام کنیم.

اول در جواز نقل دروغ از دیگری هر چند ثقه باشد و این بر دو قسم است.

اول آن که نقل کند آن را بدون بیان آن که آن خبر دروغ است چنان چه رسم بعضی است که چون فی الجملة در مقام حفظ ظاهر خود هستند و لکن میل دارند خبر دروغی را که در آن سوزی است و مجلس را شور دهند آن را نقل کنند و بناقل دیگر نسبت دهند گویند فلان چنین خوانده یا در فلان کتاب چنین نوشته و در این نسبت دادن صادق باشند و لکن دروغی را باین لباس بجلوه در آرند و آن را نشر دهند و از آن نتیجه گیرند و ظاهرا حکم این قسم حرمت باشد چه در قبح کذب عقلا فرقی نباشد میان آن و دروغی که خود گوید و شیخ اعظم استاد الاساتید شیخ مرتضی طاب ثراه در رساله تسامح فرموده (وَلَا يَبْعُدُ عَدَمَ الْجَوَازِ الْأَمْعَ بَيَانَ كُؤْنِهَا كَاذِبَةٌ)

دور نیست جایز نبودن نقل اخبار کاذبه مگر بعد از بیان آن که آن ها دروغست.

و در امالی ابو علی پسر شیخ طوسی مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کس از من حدیثی روایت کند و او می داند که آن حدیث دروغست پس او یکی از دروغگویان است.

و مجلسی (رحمة الله علیه) در بحار گفته که این خبر دلالت می کند بر عدم جواز نقل خبری که می داند آن دروغ است هر چند نسبت دهد آن خبر را بآن کس که آن را روایت کرده.

دوم آن که بیان کند که آن دروغ است یا دروغ بودن آن برای شنوندگان معلوم باشد و ظاهر شیخ معظم متقدم در آن رساله جواز آن است و لکن علامه مجلسی رحمه الله در کتاب عین الحیوة گفته باید دانست

که از چیزهایی که مذمومست بلکه دغدغه حرمت در آن می شود نقل دروغ است مانند قصه حمزه و سایر قصه های دروغ چنان چه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بدترین روایت ها را روایت دروغست الخ.

و مؤید کلام ایشان است آیات و اخباری که خواهد آمد انشاء الله تعالی در مذمت گوش کردن خبر و قصه های دروغ بلکه اطلاق خبر متقدم و الله العالم.

دوم متولیان اوقافی که منافع آن معین شده برای اقامه مجلس عزای حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه و روضه خوانی کردن باید مراقب و ملتفت تکلیف خود شوند و منافع اعیان موقوفه را بحسب قانون شرع انور و دستور العمل واقفین در محل مذکور صرف نمایند و بعوض مجلس عزا و مصیبت محفل عیش و معصیت بر پا نکنند که علاوه بر آلوده شدن بگناه خیانت و صرف مال حلال در سبیل معصیت مبتلا خواهند شد باشتغال ذمه بتمام یا جمله از آن منافع که در غیر محل صرف کرده و چون بموعده رسیدگی بحساب خود رسد در اوقاتی که باید در دنیا بحساب خود رسد مکشوف گردد که نامه عملش سیاه و دارائیش در مقابل آن چه در ذمه اش جمع شده تباهست و اگر حساب بآخرت کشید حسنات خود را در نامه عمل واقفین خواهد دید و اگر دستش از حسنات تهی است بار گناه آن جماعت را بر دوش خویش خواهد کشید و پوشیده نماند که برای صرف آن منافع در غیر محل بعضی افراد واضحه و موارد معلومه است که جای شبهه کاری و عذر خواهی نیست مثل آن که روضه خوان غنا خوانی را دعوت کند و اجرت دهد و بهمان خوانندگی از

قناعت نماید و مجلس عزا را بگذارند و گریه ای از روی وجد و طرب را بعوض گریه ای از سوز قلب در مصیبت هدیه برای روح واقف فرستد یا روضه خوان دروغ گوئی را که در نزد اهل دیانت و خبره این فن بدروغ گوئی معروفست دعوت نماید و مجلس را بدروغ های او بانجام رساند و غیر این ها از معاصی که بجهة اقسامه آن مجلس در آن جا پیدا شود و طاعت را بعصیان و ثواب را بعقوبت مبدل نماید و چون شرح آن ها مناسب وضع رساله نبود اعراض نمودیم و بعضی افراد مشتبه دارد که برای آن میزانی نتوان بیان کرد و هر کس را که در او درد دین است در وقت حاجت از اهل علم با دیانت و بصیرت بپرسد و تکلیف خود را بفهمد و مثل متولی وقف بجهة روضه خوانیست وصی که حسب الوصیه از ثلث میت باید روضه خوانی کند و هم چنین آن که نذر کرده ابتداء یا بعد از بر آورده شدن حاجتش چند مجلس روضه خوانی کند و آنان که در نزد ایشان از بلاد خارج مالی می فرستد بجهة اقامه عزای آن حضرت چه همه این جماعت شریکند با متولی مذکور در رعایت آن مجلس بنحوی که گفته شد و الا- همه بدرد او مبتلا خواهند شد خداوند تبارک و تعالی چشم دل را باز و بعنایات غیبیه همه را سر افراز نماید .

سیم کتبی که تألیف شده در ذکر قصه های دروغ و غیر قصه از مجعولات هر چه باشد بر دو قسم است اول آن که برای تمثیل و توضیح بعضی از مطالب علمیه و تکمیل صفات نفسانیه تألیف شده مانند کلیله و دمنه و رساله مقالات حیوانات کتاب اخوان الصفا و درة التاج قطب شیرازی و نظایر آن هایی حکم جواز گفتن و نوشتن آن گذشت و چون آن جایز

شد معامله بآن بجمیع اقسام جایز است

دوم آن که تألیف آن برای افاده مطلب حقی نباشد پس در غالب احکام مثل حرمت تألیف و نشر آن بچاپ زدن و غیر آن و کتابت آن و خریدن و فروختن آن با کتب ضلال شریک خواهد بود بلکه معامله آن بهر عنوان حرام و آن چه در مقابل آن داده می شود بر دهنده و گیرنده حرامست مگر بجلد آن اگر در آن نفع قابلی باشد یا کاغذ در بعضی صورت های بسیار نادره و اما حفظ و نگاهداری آن پس اگر علاوه بر دروغ بودن در آن مفسده باشد و مصلحتی در آن نباشد که بتوان بملاحظه آن مصلحت از آن مفسده اغماض نمود مثل کتابی که برای ذکر اخبار فضیلت پدر ظاهری زید تألیف شده و البته در این صورت داخل در کتب ضلال خواهد بود پس نگاه داشتن آن جایز نباشد و بایست آن را تلف کرد و اگر در آن مفسده نباشد مثل کتاب رموز حمزه و الف لیله و نظایر این ها پس وجوب اتلاف و حرمت حفظ آن معلوم نیست بلکه ظاهر جواز نگاه داری آن هاست اگر چه جز جلد قیمتی ندارد و داخل در اموال نیست پس اگر کسی آن ها را تلف کرد همان ضامن قیمت جلد اوست و علامه مجلسی در عین الحیوة بعد از آن کلامی که در فرع اول ذکر شد فرموده بلکه قصه های راستی که لغو و باطل باشد مانند شاهنامه و غیر آن از قصه های مجوس و کفار بعضی از علماء گفته اند که حرامست آن گاه خبری در تأیید آن نقل کرده که در خاتمه بیاید و صهر ایشان عالم جلیل میر محمد صالح خاتون آبادی نیز در کتاب روادع النفوس ایشان را متابعت نمود .

ص: 207

خاتمه در مذمت گوش دادن باخبر کاذبه و حکایات و قصص دروغ و تکلیف شنوندگان مجالس تعزیه داری در گوش دادن باین صنف از سخنان جمله از روضه خوانان متجری بی مبالا در مقام سخن گفتن خدای تعالی در مقام مذمت یهودان بلکه منافقین و بیان صفات خبیثه و افعال قبیحه ایشان می فرماید

(سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ) و بفاصله يك آیه باز اهتمام نموده و فرموده (سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ)

آن جماعت شنوندگان اند مر دروغ را با شنوندگان دروغند برای دروغ گفتن یا بنحو قبول کردن و پذیرفتن گوش دهند بدروغ بهرحال در این دو آیه کریمه تهدید بلیغی است در گوش دادن سخن دروغ چه برای نقل کردن آن باشد یا نباشد و چه با پذیرفتن باشد یا نباشد و نیز در مقام تعداد نعمت ها که در بهشت به متقیان مکرمت نموده می فرماید:

(لَا يَسَمِعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا) بنا بر تفسیر بعضی که مراد از کذاب همان کذب باشد پس بهشتیان در بهشت جاودان سخن پوچ بیفایده و کلام دروغ نشنوند پس هر گاه نشنیدن سخن دروغ از جمله نعمت های بهشتی شد که خدای منان بآن بر بندگانش منت گذارد البته شنیدن آن نعمت باشد و بقانون مقابله و مضاد خاصه دوزخیان خواهد بود چنان چه دروغ گویان را که در دنیا عادت داشتند در آخرت و موقف قیامت نیز ترک نکنند چنان چه خدای می فرماید:

(وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُنْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ).

آن روز که قیامت برخیزد کافران سوگند خورند که ایشان در

گور درنگ نکردند جز ساعتی در دنیا نیز چنین دروغ می گفتند و نیز بعد از ذکر بعضی منافقین که در دنیا در محضر نبوی قسم دروغ خوردند و ذکر عذابی که برای ایشان مهیا فرموده می فرماید :

(يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ).

یاد کن ای محمد آن روزی که خدای تعالی زنده کند و بر انگیزاند ایشان را پس سوگند خورند برای او یعنی حق سبحانه و تعالی هم چنان که سوگند خوردند برای شما در دار دنیا و پندارند و گمان برند که ایشان بر چیزیند یعنی بر حقند و مشرک و منافق نیستند آگاه باش بدرستی که ایشانند دروغ گویان در آن چه گویند و بر آن قسم خورند .

و نیز می فرماید در سخنان دوزخیان روز قیامت:

(ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ أَنْظُرْ كَيْفَ كَذَّبُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ).

پس نبود عاقبت کفرشان یا غایت معذرت شان مگر آن که گفتند بحق خدای پروردگار ما که نبودیم ما از اهل شرک بنگر چگونه دروغ گفتند بر خویشتن گم و غایب شود از ایشان آن چه بودند که دعوی شرک و الهیة و شفاعت ایشان را می کردند و عمل و عبادت که بر ایشان می نمودند باطل و نابود شود و نیز چون کلام دوزخیان را در آن گاه که آتش را بر ایشان عرضه دارند نقل فرماید که کاش بر می گشتیم بدنیا و تکذیب آیات پروردگار خود نمی کردیم و از اهل ایمان بودیم می فرماید (وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ) و اگر باز گردند بدنشان بدنیا هر آینه باز گردند

بر آن چه ایشان را از آن نهی کرده بودند و بدرستی که ایشان دروغ زندگانند و نیز دلالت کند بر مذمت و قبح گوش کردن بدروغ آیه شریفه (وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ) از قول زور اجتناب کنید بنا بر آن چه گذشت در مقام دوم که مراد از قول زور دروغ است و بعضی لغویین نیز تصریح نمودند و اگر مراد مطلق کلام باطل باشد که مثل فحش و غنا و غیبه و بهتان را شامل باشد کذب نیز داخل در آن ها باشد و اجتناب متحقق نشود مگر بدوری کردن از دروغ بهمه جهت چه بگفتن باشد یا نوشتن یا گوش دادن و اگر کسی دروغ نگوید و لکن آن را گوش دهد نشود گفت که از دروغ اجتناب نموده و از این جهت است که بزرگان فقها استدلال کردند باین آیه بر حرمت حفظ کتب ضلال که بر گشت غالب آن ها بدروغ است هر چند دارای آن کتب گوینده و مؤلف آن نباشد و بنا بر آن که معنی زور دروغ باشد بآیه شریفه (وَ الَّذِينَ لَا يَسْتَهْدُونَ الزُّورَ) یعنی که در عداد صفهات چهار الرحمن خدای تعالی ذکر فرموده توان استشهاد نمود چه آنانی که در مجالس دروغ حاضر شوند دو صنف باشند صنفی برای دروغ گفتن و صنفی برای دروغ شنیدن و شاید دلالت بر صنف دوم ظاهر تر باشد بلکه دانستی زور بهر معنی باشد دروغ را شامل است و شیخ صدوق در کتاب اعتقادات روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از قصه خوانان که آیا گوش دادن بایشان حلال است حضرت فرمود حلال نیست و فرمود هر کس گوش بکلام سخنگوئی پس بتحقیق که او را پرستیده پس اگر از جانب خدای تعالی سخن گوید یعنی راست و حق آن گوش کننده خدای را پرستیده و اگر از طرف ابلیس سخن گوید

یعنی سخنان دروغ و باطل گوید پس آن گوش کننده ابلیس را پرستیده .

و شیخ عیاشی در تفسیر خود روایت کرده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر قول خدای تعالی (وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا) فرمود گفتگوی در خدای تعالی است و مخاصمه در قرآن یعنی مراد از خوض در آیاتست آن گاه خواندند (فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ) . پس روی بگردان از ایشان تا که شروع کنند در سخنی غیر آن .

آن گاه حضرت فرمود از جمله آن هاست قصه خوانان یعنی آن ها نیز از کسانی اند که باید از مجالس شان اعراض کرد و سخنان شان را گوش نکرد و روضه خوان اگر دروغ بر خداوند و رسول و ائمه صلوات الله عليهم بندد داخل در صنف اولست و اگر حکایات کاذبه گوید داخل در صنف ثانی .

و شیخ صدوق در کتاب صفات الشیعه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خبری طولانی روایت کرده که آن جناب برای احنف بن قیس صفات خاصان اصحاب خود را ذکر فرموده و در عدد آن ها فرمود (وَ سَجَمُوا أَسَمَاءَهُمْ أَنْ يَلْجَهَا خَوْضٌ خَائِضٌ) حاصل ترجمه گوش های خود را بستند و باز داشتند از آن که داخل شود در آن دروغ و باطل یاوه گویان و مجلسی رحمه الله در عین الحیوة بعد از آن که قصه های راست بیهوده را ملحق نمودند در مذمت گوش دادن آن بدروغ های آن و از بعضی علماء حرمت آن را نقل کرده گفته چنان چه در بعضی کتب معتبره امامیه مسطور

و مرویست از حضرت امام محمد تقی علیه السلام که آن حضرت نقل نمود از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمود:

(ذَكَرُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِبَادَةً وَمِنْ عِلَامَاتِ الْمُتَأَفِقِ ان يَتَنَفَّرَ عَنْ ذِكْرِهِ وَيَخْتَارُ اسْتِمَاعَ الْقَصَصِ الْكَاذِبَةِ وَ اسَاطِيرِ الْمَجُوسِ عَلَى اسْتِمَاعِ فَضَائِلِهِ ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اِذَا ذَكَرَ اَللَّهَ وَ حَمْدَهُ اِنَّهُ مَارَتْ قُلُوبُ الدِّينِ لَا يُوْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ اِذَا ذَكَرَ الدِّينَ مِنْ دُونِهِ اِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ فَسَبَّحُوا بِسَمَاءِ لَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ عَنْ تَفْسِيرِهَا قَالَ اِنَّمَا تَدْرُونَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ كَانَ يَقُوْلُ اذْكُرُوا عَلِيَّ بْنَ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَجَالِسِكُمْ فَاِنَّ ذِكْرَهُ ذِكْرِي وَ ذِكْرِي ذِكْرُ اللّٰهِ فَالَّذِيْنَ اِنَّهُ مَارَتْ قُلُوبُهُمْ عَنْ ذِكْرِهِ وَ اسْتَبْشَرُوا مِنْ ذِكْرِ غَيْرِهِ اُولَئِكَ الدِّينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ).

یعنی یاد کردن علی بن ابی طالب علیه السلام عبادتست و از علامات منافق است که می رمد و تنفر می نماید از یاد کردن او و اختیار می کند شنیدن قصه های دروغ و افسانه های مجوس را بر شنیدن فضایل آن حضرت بعد از آن امام (علیه السلام) خواندند این آیه وافیه هدایه را که اذا ذکر الله وحده تا باخر پس پرسیدند از آن حضرت صلوات الله علیه از تفسیر این آیه فرمود که آیا نمی دانید که پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمود که یاد کنید علی بن ابی طالب (علیه السلام) را در مجلس های خود پس بدرستی که یاد کردن علی بن ابی طالب (علیه السلام) یاد کردن من است و یاد کردن من یاد کردن خداست پس آن کسانی که می رمند و گرفته می شود دل های ایشان از یاد کردن علی بن ابی طالب (علیه السلام) و شادمان می شوند از یاد کردن غیر او ایشان آناند که

ایمان ندارند بآخرت و مر ایشان راست عذابی خوار کننده .

و نیز در عقاید شیخ صدوق مرویست که از حضرت صادق (علیه السلام) پرسیدند از قول خداوند عز و جل (وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ) فرمود هم القصاص ایشان قصه خوانانند مخفی نماند اگر سایل از معنی شعراً در این آیه پرسیده باشد چنان چه ظاهر است و در بعضی اخبار دیگر تصریح فرمودند که مراد شعراء معروف نیست پس مراد از ضمیر هم یعنی ایشان شعراً باشد یعنی مراد از شعراً قصه خوانانند چون ایشان مثل شاعر و ناظم دروغ بافند پس مراد از غاوان که ایشان را متابعت می کنند گوش کنندگان بقصه ها و دروغ های ایشان باشد و نیز دلالت کند بر مذمت و قبیح استماع دروغ آیات و اخباری که نهی فرمودند در آن ها از اعانت بر اثم و عدوان و گناه و عصیان زیرا که اگر گوش کننده نباشد کمتر دروغ گو دروغ گوید پس گوش دهنده اعانت نموده دروغ گور را در ارتکاب معصیت دروغ خصوص اگر او را بجهة آن چه گفتند مدح کند .

و شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار روایت کرده از حماد بن عثمان گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) از قول زور یعنی از تفسیر آیه شریفه و (وَ اجْتَبِئُوا قَوْلَ الزُّورِ) فرمود از جمله اوست یعنی داخل است قول زور در گفتن مرد بآن که غنا می خواند احسنست و ظاهر است که غرض آن حضرت مثال است پس مدح روضه خوان دروغ گو بآن چه شایع است که بعد از فراغ باو می گویند احسنست یا طیب الله فاك داخلست در قول زور و نیز دلالت کند بر قبیح و مذمت آن استقرء غالب معاصی که محل آن مانند غالب اقسام دروغ زیانست مثل غیبت و غنا و سب و بهتان

ص: 213

و استهزاء و نظایر آن ها زیرا که چنان چه غیبت در شرع حرامست گوش دادن بآن نیز حرامست و خوانندگی حرامست گوش دادن بآن حرامست و سب اولیاء خداوند یا مؤمن کفر یا معصیت است گوش دادن بآن نیز حرامست خدای تعالی می فرماید :

(وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَتَعَدُّوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ) .

و بتحقیق که فرو فرستاد خدای تعالی بر شما در قرآن که چون بشنوید آیات خدای تعالی را که بآن کفر می آوردند و استهزاء می کنند با ایشان ننشینید در این حال تا آن که از آن سخن دست کشند و داخل در سخن دیگر شوند و اگر با ایشان بنشینید در آن حال که به آیات خداوندی استهزاء می کنند پس شما مانند ایشان باشید و برای این آیه مبارکه بیانی است وافی که به آن ظاهر می شود دخول تمام معاصی در آن و این که هر کس مرتکب گناهی شد به آیه از آیات الهی استهزاء کرده چون بسطی داشت که مناسب رساله نبود بحال خود گذاشتیم و چنان چه معلوم شد که شنیدن استهزاء به آیات و غنا و غیبت و تهمت و سب حرام شد بعید است که کذب سیما اگر بر خداوند و رسول و خلفایش (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد محسوب از کبایر و گفتمش حرام و گوش دادن به آن جایز باشد .

و اما آن چه در کتاب جعفریات در باب حسن معاشرت روایت کرده از حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان بود که هر گاه مردی در محضر شریفش دروغی می گفت تبسم می کرد و

می گفت که او سخن می گوید پس بظاهرش نتوان وا گذاشت چه نشود به آن حضرت نسبت داد که در حضور مبارکش گناهی کنند و منع نفرماید پس شاید مراد دروغ در امور عادیه بی مفسده بوده که بغیر عمد گفته مثل آن که خبری شنید و درست نفهمید یا بعضی از اجزای خبر را فراموش کرده یا بد فهمیده بود و امثال این موارد که اصل خبر دروغست اما گوینده معصیت نکرده و چون محل حاجت نبود و تکلیفی به آن متوجه نبود و مفسده نداشت ردعش لازم نبود .

نظیر آن چه شهید ثانی طاب ثراه و دیگران نقل کردند از ابی موسی محمد بن مشنی عزی که او گفت ما قومی هستیم که برای ما شرافتی است ما از غزه ایم یعنی از آن قبیله ایم شاید همین قبیله باشد که حال معروف به عنیزه است گفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز کرد بسوی ما و این دروغست و حضرت بسوی قبیله ایشان نماز نکرده و لکن او دروغ و حرام نگفت بلکه اشتباه کرد چون عنزه معنی دیگر دارد و آن عصای دستی است که در تهش آهنی است و حضرت آن را داشت و گاهی در صحرا نماز بجا می آورد و آن عصا را در پیش رو بجهت استحباب ستره نصب می فرمود و او در خبر دید که صلی رسول صلی الله علیه و آله الی عنزه حضرت بسوی عنزه نماز کرد یعنی بسوی آن عصا او عنزه را قبیله فهمید پس چنان نقل کرد ندانسته و به آن افتخار نمود .

پوشیده نماند که آن چه در این خاتمه گفتیم بیان حکم شنیدن دروغ بود برای متعارف خلق که در شنیدن ایشان دروغ را مفسده جز ضرر بخود چیزی نباشد و مفسده دیگری پیدا نشود اما آنانی که پیشوایان

بندگان خدا و راهنمایان خلقند بسوی خداوند عز اسمه و عباد باید پیروی کنند ایشان را در گفتار و رفتار و سیره و کردار و یاد گیرند از ایشان حلال و حرام و طاعت و عصیان را پس در شنیدن ایشان در مجالس تعزیه داری دروغ های بی اندازه را از روضه خوانان خصوص آن چه متعلق بسیره و کردار و گفتار ائمه طاهرین (علیه السلام) است مفسد دیگر مترتب شود که یکی از آن هاست داخل شدن این پیشوای دانای که گوش کننده دروغ است در زمره دروغ گویان پس بهر دو مبتلا شده هم دروغ گو شده هم گوش دهنده دروغ زیرا که ما در اقسام دروغ توضیح نمودیم که کذب در اصل لغت اگر چه از صفات لفظ و سخن است اما در شرع حکم آن جاریست در افعال که از جوارح غیر زبان صادر شود مثل دست و چشم و سر و پا و هم چنین در سکوت و تقریر چنان چه مثال آن گذشت و این مقام نیز از این قسم باشد زیرا که دانای مطاع مسموع القول هر گاه شنید که روضه خوان خبری دروغ گفت و نسبت بی اصل بامام (علیه السلام) داد و چون نهی از این منکر بی ضرر برای او میسر بود با این حالت ساکت شد و منعی نکرد بلکه حالش منقلب نشد و لامحاله سلوکش را با او تغییر نداد که پست ترین مراتب نهی منکر است معلوم می شود آن را دروغ ندانسته بلکه بسکوتش امضاء نقل آن کرده پس چنانست که گویا خود گفته و لهذا روضه خوان بسکوتش تمسک کند و آن را برای آن که بر او انکار کند و بدروغش نسبت دهد دلیل صحت خبر دروغش قرار دهد و به آن منکر را مخذول و محجوج و شرمنده کند و غیر این از مفسد که در ذکرش مقاصد دیگر است اجمالا سکوت متمکنین سبب تجری و بی مبالاتی

این طایفه بی انصاف شده حتی در حرم های شریفه و روضات متبرکه خصوص حرم صاحب عزا حضرت سید الشهداء روحنا و روح العالمین له الفدا در غالب اوقات سیما در اسحار که موسم گریه و ناله و استغفار است باقسام دروغ های عجیبه و گاهی به آواز های مطربه آن محضر انور را تاریک نمایند و افواج ملائکه رحمت را حسب اخبار گذشته از آن جا بیرون کنند و بندگان خدا را از حالت عبادت و انابه و تضرع بیندازند در زمره صادین عن سبیل الله داخل شوند با این حال کسی ایشان را منعی نکند و علاوه گاهی تعجب کنند از عدم استجابت دعا تحت آن قبه سامیه و ندانند قبه نمائده حرمی نمائده ملکی نمائده فیضی نمائده بلکه ملعب بعضی است و ملی بعضی و مکسب بعضی گاهی بسر مایه مال دنیا و گاهی بسر مایه امور دینی و خرابی آن جماعت سریان بدیگران کرده تقال ها با قصص کاذبه طولانی بساط تقالی و کلاشی را مدتی است در صحن مقدس می اندازند و سه ساعت مشغول گفتن دروغ های معلومه واضحه و جمعی از اوباش و اراذل دورشان جمع شده اگر این محفل کثیف محل لعن و سخط حضرت جبار منتقم جل جلاله در بیابان دور از آبادی منعقد می شد. بر مسلمین لازم بود آن را متفرق کنند و از آن عمل قبیح منع نمایند چه رسد در صحن شریف که در زیر پا قبور هزار ها مؤمنین و اختیار و محل عبرت و پند گرفتن و برای آن ها دعا کردن و قرآن خواندن و بالا معراج ملائکه در محل تردد ایشان و اشتغال مجاورین ایشان بگریه و ناله و نماز و استغفار برای زوار اما نه آن زوار که خود مشغول آن منکر قبیح است یا معین و یاور اوست یا چنین قبیحی را در چنان انجمن آلهی می بیند

و می گذرد و اصلاً ملتفت بقیح آن نمی شود چه رسد به آن که متأثر و غمگین شود چه به آن که در مقام منع در آید پس حال سزاوار است که ارباب دانش و بینش مجالس مصائب جدیده حضرت ابی عبد الله (علیه السلام) را ترتیب می دادند و صدماتی که بر آن وجود مبارك می رسد از زایر و مجاور و خادم و حامل علوم آن حضرت و متعبدین و ناسکین و مأمومین و غیر ایشان بانواع و اقسامش در شب و روز جمع کرده بدست دین دار دلسوزی دهد که در مجالس اهل تقوی و دیانت و غیرت و عصیبت بخوانند و بسوزند و بگریند و از خدای تعالی تعجیل فرج و ظهور سلطان ناشر عدل و امان و باسط فضل و احسان و قانع کفر و نفاق و عدوان را بخواهند.

اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه و صل علیه و علی آبائه الغرا البرره .

تمام شد این رساله شریفه در روز دحو الارض بیست و پنجم ذی العقده یکی از ایام متبرکه که وعده ظهور در آن داده اند از سنه 1319 که در آن جمعه و قربان و نوروز جمع شده

ص: 218

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

